



همسرداری و همسرگرایی

علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی

شناسنامه

نام کتاب:	همسرداری و همسرگرایی
نویسنده:	علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی
نوبت چاپ:	یکم
طرح جلد:	علامه فقید سعادت ملوک تابش هروی
ناشر:	خیریه المهدی (عج)
تاریخ انتشار:	حمل ۱۳۹۲
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
قیمت مصرف کننده:	صلواتی
چاپ:	مهر حیب، هرات - افغانستان
سایت:	www.Montazar110.com
حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.	



بول تو در این کتاب بلا صحت از طریق خیریه مهر
مصرف خواهد شد.

در گذر زمان و جهان هستی گاهی از سوی خداوند نوری تجلی می‌کند، تا آیتی از آیات حق و حجتی بر خلاق باشد، آنچنانکه حق ایشان را محض ستایش خویش برگزیده و صناعت فرمود. دل و جانشان را از هر آنچه جز او ست پاکیزه ساخت، تا همه‌ی غوغا و هیاهوی ایشان را شور عشق خود گرداند، خلعت بندگی بر تامتشان پوشید و تاج ولی را افسر شان ساخت. دست حق از این آستین بیرون فتاد تا دست گیرد افتادگان را و چراغ راه باشد گم گشتگان را.

پس درود خدا بر ایشان که پاک آفریده شدند، پاک زیستند و به پاکی جان شیرین را به جان آفرین تسلیم داشتند. در او فانی گشتند تا برای همیشه بر تارک هستی باقی بمانند. و علامه فقید استاد سعادتملوک تابش هر وی عبد صالح خدا، سوخته‌ی در عشق و معرفت حق و پیام آور عبودیت که خدای منان او را به امت محمدی هدیه داشت یکی از این برگزیدگان بود.

بلند همت بود و بر بیکرانه‌ها چشم داشت. با همه‌ی هستی اش کوشید تا پا در جای پای اسوه خلقت نهاده، دست بر اوج افلاک رساند و از عالم بالا گوهرهای عشق و معرفت را خوشه‌چینی کرده و چون سحاب رحمت سینه‌های تشنه را آبیاری کند. خلقیاتش چنان متأثر از فرامین الهی و والائی‌های علوی بود که فرموده‌ی: (تخلقوا باخلاق الله) را مصداق عینی بود و معبود خواست که به مقام (ولی الهی) کشاندش فرمود: «عبدی اطعني حتي اجعلك مثلي».

مولایش جام سقای عشق و معرفت را به تمامی در ساغرش ریخته و جذبات عشق الهی عنان از کفش برده و ریشه‌ی انانیت را در وجودش خشکانده بود. از خواص و مقربان ساحت دلدار بود، اذن دیدار داشت و جز به امر ولایت عامل نبود. هنگامی که پیمان‌اش لبریز می‌گشت با محرمانش از اسرار مکاشفات و مشاهدات و ملاقات‌های با موالیانش و خدمتگراری ملائیک تحت امرش راز می‌گفت.

احاطه‌ای باطنی بر علم داشت، چنانچه بدون مقدمات درس می‌دانست و در مسایل مشکل جایی که دیگران پای در گل می‌ماندند، کلید حل مبهمات بود. خلاقیت بی‌همتایش در نظریه‌پردازی از ژرف اندیشی اش جوش می‌گرفت و می‌فرمود: «انسان می‌بایست تا پنجاه سال بعدش آینده‌نگری داشته باشد» و خود نیز برنامه‌هایش را بر همین محور بی‌ریخته بود و شناخت شخصیتش را تا پنجاه سال دیگر ناممکن می‌دید و آثارش را متحول کننده‌ی جهان و این همه را از عنایات و کرامات معصومین علیهم السلام می‌دانست. هر چه گفت کرد و هر چه کرد، شد. عمل مجسم بود. آزاد شده از اعتبارات سپنجی و بر جایگاهی وحدت بخش تکیه داشت و

می فرمود: «عمر خود را به گونه‌ای گذرانده‌ام که هرگز برای آن پشیمان نیستم و حسرت بهتر گذراندن آن را ندارم و همیشه بهترین‌ها را انجام داده‌ام»، از قفس رسته و بر شاخسار درخت الا هو بنشسته بود تا خلیفه‌اللهی را تاجداری کند و می فرمود: «لا اله الا الله گفتن دیگر باشد و لا اله الا الله شدن دیگر».

تمنای خواستن‌ها در دلش مرده و ساده زیستی و قناعت، بی‌نیازش ساخته بود. هستی داده و هستی ستانده بود. از عالم قلب تا انتهای عالم روح پرکشیده و به ولایت تامه‌ی محمدی (ص) نایل گشته، روحی مجرد بود و آنگاه که جذبۀ الهی وجودش را در می‌نوردید، ساعتی چون جسدی بی‌جان از عالم ملک سر برکشیده تا لاهوت می‌خرامید، سیرش محبوی بود که هر سالکی را نشاید. خوش گوارایش و گوارای هر رهروی.

در مسایل دینی بسیار غیرتمند و در شؤونات زندگی دین محور بود. دوستی، دشمنی، شادی، غم، خنده و گریه‌هایش برای دین بود و تمام نگرانی و دلهره‌هایش از جنس دین بود. به رعایت حقوق دینی با دقتی ویژه اهتمام داشت و با همان دقتی که به رعایت حقوق خداوند (عز و جل)، قرآن و عترت توجه داشت به حقوق اجتماع و مردم اهتمام می‌ورزید و با وجود انبوه گرفتاری‌ها حتی از حقوق حیوانات نیز غفلت نمی‌ورزید.

نفس پروری در نزدش عفن و پلید بود و همگان میهمان سفره‌ی تواضع و فروتنی‌اش بوده، هر که درب خانه‌اش را دق الباب می‌کرد پیش از آن که بدانند کیست، به رویش گشوده می‌گردید. بیشتر زمان خود را به حل مشکلات مردم اختصاص می‌داد و می‌فرمود: «در تمام عمر کار مردم را هر چند هم اگر کم اهمیت می‌نمود بر کار شخصی خودم هر چند هم اگر پراهمیت می‌نمود، مقدم داشتم». آری و به حق چنین بود.

اثنا عشری دیده به جهان گشود. مادر ایشان از اهالی خراسان و پدرش، محمدمهدی احمدیان از اهالی هرات مردی روشن ضمیر و از خانواده‌ای مبارز بود؛ پدر بزرگ ایشان، «احمد» به دلیل مبارزه علیه استعمار، دهه‌ی آخر عمر شریف خویش را در زندان مخوف «ده مزنگ» کابل سپری نمود.

فرزانه‌ی فرهیخته، استاد سعادتملوک تابش، به سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر هرات افغانستان در محله‌ی خواجه عبدالله مصری، در خانواده‌ای مسلمان و مفتخر به مذهب حق‌ی شیعه‌ی

در سنین نوجوانی در راستای تربیت صحیح دینی با ارشاد پدر به محضر معلمی شایسته و وارسته به نام شیخ براتعلی کابلی که از چشمه سار حکمت و عرفان چشیده بود، هدایت گردید. هم زمان با انس و بهره گیری از محضر اساتید عرفان و اهل شهود، دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به صورت جهشی و در مدت ۹ سال در دبیرستان جامی و سلطان غیاث الدین غوری هرات به پایان رسانید. در سال ۱۳۵۳ تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده ادبیات کابل با کسب رتبه‌ی برتر و ارایه‌ی پایان نامه‌ای بسیار محققانه که خود یکی از آثار ایشان را به نام «قرآن و دیدگاه‌های زیبایی شناسی» احتوا می‌کند، با اخذ مدرک لیسانس به پایان رسانید و در دهه پنجاه به عنوان شاعر برتر سال انتخاب و معرفی گردیدند.

دوران جهاد استاد متأثر از تحولات سیاسی افغانستان و تجاوز دولت استعمارگر شوروی بود. ایشان مبارزه علیه مظاهر بی‌دینی و استعمار را بر خود فرض واجب دانسته به جهاد علیه خنوس شیطانی به پا خاست و به عنوان یکی از عناصر فعال و محوری جهاد و مقاومت دستگیر و راهی زندان گردید. ایشان در شرح حوادث بازداشت خود چنین فرمودند: «از آنجا که طبق روال معمول مجاهدین سرشناس بازداشت شده را بدون محاکمه و در اسرع وقت اعدام می‌نمودند با خدای خود نذری نمودم که اگر توفیق شهادت حاصلم گردید که به مطلوب خود رسیده‌ام و اگر از زندان رهایی یافتم این آزادی را تولد و عمری دوباره تلقی نموده و خود را وقف مولایم حضرت بقیة الله الاعظم روحی و ارواحنا فداه نمایم. سحرگاه که مأموران مرا احضار نمودند، دوستان زندانی به فرض اعدام و آخرین وداع شیون و زاری نمودند، لکن مأموران در کمال شگفتی مرا به بیرون از زندان راهنمایی و آزاد نمودند. پس از آزادی به جهت ادای نذر متوسل به آستان دوست گردیدم و حین دومین اربعین از توسلاتم در عالم رؤیا به زیارت امام زمان (عج) نایل گردیدم، پس از دست بوسی از حضرت شان استمداد طلبیدم. ایشان مرا به خواندن کتابی امر نموده و فرمودند این کتاب را بخوان، تو خود خواهی فهمید چه باید بنویسی. پس از مطالعه‌ی آن کتاب به تکلیف خود به نوشتن آثار عالم و خیر گشتم».

به این ترتیب استاد تحقیق و نگارش در زمینه‌هایی چون سیاست، فلسفه، عرفان، ادبیات، روان‌شناسی، اخلاق، هنر، جامعه شناسی و دیگر علوم را آغاز نمود و در صنعت شعر طرحی نو در انداخت و می‌فرمود: «جهت نگارش کتاب‌ها با دقت و تدبر صدها بار ختم قرآن نمودم؛ که

حاصل آن بیش از چهل و پنج عنوان کتاب با ویژگی منحصر به فرد محوریت توحید(فلسفه توحیدی، سیاست توحیدی، روانشناسی توحیدی و ...) گردید. افزون بر نگارش کتاب‌ها در قالب جلسات مذهبی با تشریح معارفی چون شرح صحیفه سجادیه، شرح دعای کمیل، ترسهای نبی مکرم(ص)، آرمان‌های نبی مکرم اسلام(ص) و حضرت صدیقه طاهره(س) و امام علی(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، شرح صد میدان و منازل السائرین خواجه عبدا... انصاری و مولوی شناسی و بیدل شناسی از آثار نوشتاری و گفتاری خود دریایی کرانه ناپیدا و مملو از گوهرهای ناب تقدیم تشنگان طریق حق نمودند که این آثار نیز به صورت صوت و تصویر در دسترس و باقی است.

هم چنین ایشان کتابخانه‌ی شخصی خود را که چند هزار جلد کتاب را در بر می‌گیرد و یکی از نفیس‌ترین کتابخانه‌های اسلامی به شمار می‌رود با جاری نمودن صیغه‌ی شرعی وقف امام زمان(عج) نمودند که در قالب کتابخانه‌ای عمومی در شهر هرات در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

اما پس از آزادی از زندان، اشغالگران و نوکران کمونیست آن‌ها، حضور استاد را که بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر فعالیت‌های جهادی خود را استمرار می‌بخشید، تاب نیاورده و سرانجام در سال ۱۳۵۷ به دنبال تعقیب و گریزهای طولانی و با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی ایران از راه نیمروز با قصد مهاجرت وارد ایران گردیدند و در شرح حوادث آغاز مهاجرت خود چنین فرمودند: «شب‌ی در عالم رؤیا دیدم که دو سپاه رو در روی هم آماده نبردند و هر دو سپاه پرچم اسلام برافراشته و مدعی حق‌اند. در حال تحیر بودم که کدام سپاه اسلام و برحق است و کدام باطل که در همان حال به زیارت امام زمان (روحی و ارواحنا فداه) نائل گردیدم و پس از عرض ادب و احترام از وجود مبارکشان تقاضای ارشاد نمودم. ایشان (روحی و ارواحنا فداه) فرمودند: بین خمینی در کدام سپاه است، همان سپاهی که فرمانده آن خمینی است سپاه اسلام و برحق است. چند روز پیش نگذشت که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز گشت. و بدین ترتیب ایشان که از معتقدان و مدافعان ولایت مطلقه فقیه بودند به قصد انجام تکلیف به تهران عزیمت نموده علاوه بر پیگیری امور جهادی افغانستان در تشکیل و تقویت و آموزش نیروهای مقاومت ایران فعالیت و همکاری می نمودند.

در سال ۱۳۶۰ با درخواست و دعوت حزب اسلامی رعد افغانستان برای رهبری کادر فرهنگی این حزب به مشهد آمدند و تا سال ۱۳۶۷ همواره به سازماندهی و تربیت مجاهدین مسلمان در جبهه‌ی جهاد اصغر عا شقانه تلاش ورزیده و بعد از آن تمام فعالیت‌های ایشان تا سال ۱۳۸۲ در جبهه‌ی مقدس و پهناور جهاد اکبر منحصر گردید، چنانکه می‌فرمودند: «در طول بیست و پنج سال هجرت، بیست و پنج روز به خود و برای خود نبودم».

در سال‌های پر درد و رنج هجرت در شرایطی که خانواده‌ی ایشان پس از مهاجرت به ایران هویت ایرانی را پذیرفته و شنا سنامه‌ی ایرانی دریافت کرده بودند، با وجود پیشنهادهای و اصرارهای بسیار برای پذیرش شنا سنامه‌ی ایرانی، برای این گونه اعتبارات و همی به اندازه‌ی بال مگسی ارزش قایل نبوده و همواره به افغانی بودن خود افتخار می‌ورزیدند و فروش هویت خود را به بهای فرار از رنج جهاد و مهاجرت و رسیدن به رفاه زندگانی فانی زشت‌ترین ننگ‌ها می‌دانستند.

در سال ۱۳۸۲ پس از اشغال افغانستان از سوی غارتگران غربی، حادثه‌ای که استاد در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی با نگارش کتاب افغانستان و تهدید غرب، وقوع آن را پیش‌بینی کرده بود، با قصد جهاد برای بازگشت به وطن اراده نمود تا برای احیای فرهنگ اصیل اسلام، انسان‌های این مرز و بوم را ناجی و چاره‌ساز باشد. از همین روی در اولین روز ورود به زادگاهش همراه جمعی از همرازانش به زیارت شهدای والا مقام افغانستان در قرارگاه مهدی (عج) شرفیاب شدند و خطاب به شهدایان فرمودند: «ای شهدایان، شما در روز واپسین نزد دوست گواهی دهید که من طبق عهدی که با خون شما بسته بودم به عهدم وفا کردم».

بی‌درنگ پس از ورود به افغانستان شرکت در مجالس و محافل دینی و علمی را آغاز نموده، در اقامتگاهش که یک خانه‌ی اجاره‌ای بود، پیوسته و به دور از تعصبات جاهلی پذیرای گرفتاران حوزه‌ی فرهنگ و شیفتگان علم و ادب گردید تا جایی که دلدادگان کویش از شیعه و سنی همچون برادر در جلسات در سش حاضر می‌شدند و به دل‌های خسته و سینه‌های سوخته، زلال معرفت و معجون عزت هبه می‌کردند. سوالی نبود مگر جواب می‌گرفتند و نه درخواست و نیازی مگر اجابت می‌گشتند.

در آخرین اربعینات و توسلاتش پس از زیارت مرقد مطهر حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) به یارانش چنین مژده فرمود که: «در این زیارت در عالم مکاشفات پس از توفیق شرفیابی به حضور

حضرت ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا (ع) و زیارت جمال وجه‌اللهی ایشان برات آخرین مرحله از سیر و سلوک خود را از دست مبارک یداللهی ایشان دریافت نمودم و اکنون قبل از هجرت از دنیا تنها یک آرزو و خواسته‌ی دیگر دارم و آن نیست مگر زیارت قبر مخفی حضرت صدیقۀ طاهره (س) و بدین منظور پس از توسل به حضرتش آخرین آثار خود با عناوین (بوئی از کوثر) و (فرمود عقیلۀ تبار عشاق) را هدیه به محضر دوست نمود.

درخواستش اجابت گردید، لکن وجودش را به دردستان و غمکده‌ای بدل ساخت. گویی ساز زندگی‌اش یکباره درهم شکست و به کوهی از آتشفشان درد مبدل گشت. پس از آن تعلقش به حیات بمرد و از آن پس دیگر کسی استاد را در صحت نیافت.

با شدت یافتن بیماری قلبی در بیمارستان البیرونی هرات بستری گردید ولی پزشکان به دلیل کمبود امکانات دستور اعزام به کشوری دیگر را صادر نمودند. برای سفر به هند تصمیم گرفته شد، سفری که از چند سال قبل مکرراً خبر آن را می‌داد و می‌فرمود: «در آینده‌ای نه چندان دور باید به هند سفر کنم». در آخرین مجلس سفارش کرد که اگر معلم نباشد راه کمال بسته نخواهد ماند و به این آیه استناد فرمود: «ان تقوا الله يعلمکم الله». طی تماس‌های تلفنی دوستان خود را در مشهد از ساعت و روز سفر آگاه ساخت، طلب حلیت و وداع فرمود، از حاضرین کوشش نیز طلب حلیت فرموده و نزدیکان را خبر از آمدن مهمان می‌داد. منزل را برای پذیرایی از مهمانان آماده کرد و با زمزمه‌ی این دوییتی عزم سفر نمود:

از وادی فقر و درد و حرمان رفتم از گوشۀ تار و تنگ زندان رفتم

با سر به جهان آمده، دل نسپرده با پای خلوص و ذکر ایمان رفتم

مورخ ۱۳۸۹/۷/۵ مطابق با ۲۷ سپتمبر ۲۰۱۰ توسط هواپیمای پامیر، کابل را به قصد دهلی ترک نموده و بلافاصله در شفاخانه‌ی امکال انستیتوت قلب مترو، بستری گردیدند و در سحرگاه روز سوم، حدوداً ساعت هفت به وقت افغانستان (۱۳۸۹/۷/۷) جام بقا نوشیده روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست و عالمی را در ماتم خویش نشانید.

پیکر مطهرش پنج شنبه به تاریخ ۱۳۸۹/۷/۸ به افغانستان انتقال داده شد و روز بعد (عصر جمعہ ۱۳۸۹/۷/۹) چون نگینی بر دوش خیل عزادارانش تشییع و در میان حزن و ماتم سوگواران در آرامگاه آبا و اجدادی‌اش هم جوار با سلطان میر عبدالواحد شهید^(رح) آرمید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

دریچه

احتمال می‌دادم که روزی گرفتار مرتب کردن یادداشتهای پراکنده خود در زمینه‌های مبتلا به جامعه و دوران خود بشوم، ولی هرگز تصور نمی‌کردم پیش از پرداختن به قسمت عمده‌ئی از آن بی‌سرنوشتان، قرعه فال بنام این یادداشتهای مصرف‌گریز بخورد! به هر حال «من و این... عجب اندر عجب است»!

آنچه در رابطه با جانمایه و علت پیرایش این دسته از نوشته‌پاره‌های بی‌سرنوشت بایدم تذکر داد آنست که: هم در طول کارهای تشکیلاتی در ایران و هم پس از فرار کردن از دام تلاشهای تشکیلاتی در دوران آوارگی، بدون هیچگونه دلیل موجه و خردپذیرانه‌ئی، جمع قابل تأملی از گرفتاران جوان مسایل و مشکلات خانوادگی، متأسفانه و با همه بی‌کفایتی «مرا» قاضی دعواهای خود قرار داده بودند! و این، واقعاً از بد روزگار بوده است که همچو منی «پناه» آنان قرار گیرد! تو خود حدیث بدبختی این قوم، تا آخر فراخوان!

و این بدبختی - متأسفانه - همچنان ادامه دارد، هر چند که بدلایلی نه به شدت دوران آوارگی. به هر حال، وقتی با برخی از زمینه‌های تلخ و انگیزاننده مواجه شده و حساسیتم برانگیخته می‌شد، آرزو می‌کردم: کاش اندیشه، باور و برخورد فلان فرد، در فلان موضع و مورد بدان گونه‌ئی می‌بود که «دل من» تمایل داشت! بی‌خبر از اینکه دل‌های اهل روزگار من، تا این حد از واقعیت‌گریزی و آرمانگرایی تبعیت کرده نمی‌توانند!

از آنجا که تجربه بزرگان مرا بر آن داشته بود تا در چنین مواقعی، مانند گاری حرفهای دل خود را به حافظه گرد گرفته خود اعتماد ننموده و کاغذپاره‌هایی را با سیاه کردن از مصرف بهتر و برتر

محروم سازم، این یادداشتها - که بطور جدی از نگرش ویژه‌ی برخوردارند - روی هم تلمبار شدند. یادداشتها و نگرشهایی که به دلیل عقب افتادن از کاروان گفتمنی‌های مدلل، ارزش محور و سخت دانشمندانه، راهی ویژه را در پیش گرفته و خوشبینانه بسوی بهشتی روانه‌اند که دیرپست از آن دور افتاده‌اند!

شاید برخی از صاحب نظران شدیداً واقع‌گرا، این زهر فراق‌چشیدگان رجامند به وصال را به چوب تکفیر بسته و با چماق آرمانگرایی، طرد نمایند. ولی با همه وجود خویش باورمندم که اگر اینان، ویژگیهای امور امکانی - تحقیقی را در نظر گرفته، و با این میزان به ارزیابی و نقد آنها پردازند، حتماً مهر تأیید والا ترین مدارج واقعگرایی را بر پیشانی داغدارشان خواهند نهاد.

به هر صورت، آنچه پیشاروی خواننده گرانمایه قرار دارد نوشته‌ای است پیرامون مسئله مهم ازدواج، اما نه از آن دست که اهل تن بدان پرداخته‌اند. در واقع سخنی است که دیده به دل دوخته و هر چه را جان‌جانان جوی طلبکار بوده و در پی اكمال دنوازش بر آمده، به تعبیر نشسته است. البته این نه بدان معناست که گزارشی است «ایده‌آلیستی و برهان‌گریز» و رها از همه گونه‌های برهانی! بلکه گزارشی است مجهز به براهینی که مایه‌های تجارب عینی و اشراق روحانیش، خرد را شاداب و مبتهج و شکوفا می‌سازند، چرا که زمینه‌های مورد نظر این نبشته، گاهی اندکی از تجربه‌های ابتدائی حسی و گوشه‌ئی از تجربه‌های عقلانی، خود را فراتر کشیده و اگر براهینی را برمی‌تابند، از جنس مقولات کلامی و مفاهیم مرده صوری محض - که بیشترشان ساخته و پرداخته ذهن بوده و خود، به گونه‌ئی از حجاب بدل می‌شوند - نبوده، بلکه از نوعی وجود و هستی ناب بالنده و شاداب برخوردار می‌باشند.

به عبارت دیگر، تجارب برهانمند زمینه‌های متنوع این نبشته، بدلیل فرارفتن از سطح مفاهیم ذهنی و صوری - به دلیل اینکه خود این مفاهیم و مقوله‌ها، فرد را از نگرستن به گوهر و حقیقت امر منصرف ساخته و بخود متوجه می‌دارند - تجاری هستند و با فرد و حقیقت وجودی او پیوندی بدون واسطه دارند؛ پیوندی که خود را از چنگال هر گونه واسطه صوری (= مفهومی) آزاد ساخته و با فرد به معیتی بیدیل دست یافته است. در حقیقت همین ویژگی، این نوشته را از سطح گزارشهای بسیار ناب ارزشی - علمی که در محل خود از کار آئیهای شورانگیز و سرنوشت‌ساز برخوردار می‌باشند، فراتر می‌برد؛ چرا که در آنها - معمولاً - غرض و هدفی برای عامل غلبه و ظهور دارد، در حالیکه در این تجربه‌ها آن غرضها، خود را ابطال کرده و هدفها خویشان را انکار می‌نمایند!

تا در مرتبتی فراتر، تقرر و تشخیص وجودی عامل، ثابت و شکوفا گردد.

در تجارب موردنظر این نبشته، بازیگران راستین و دلسوز به خویشتن، عملاً در چیزی می‌تند که خرد متعارف جزئی از تعریف و توصیفش - به گونه‌ئی سخت افتخار آمیز و سرفرازانه - خود را ناتوان قلمداد می‌کند! چرا که این چیز را نمی‌توان جز با خود «دریافتن» که روحِ روح خرد است، دریافت؛ از اینرو، هر گاه بخواهیم آنرا با کلمات و عبارات طراحی، تحدید و تصویر نماییم، چون آن چیز در کسوت مفاهیم پنهان و لاجرم از چشم ظاهرین خرد گم می‌گردد، جز پنداری از فهمیدن و گمانی از دریافتن را در نخواهیم یافت! هم بدانگونه که کور مادرزاد بخواهد تا از طریق امور و تمثیل‌های غیر دیداری، مثلاً رنگ لیموئی را دریابد!

در واقع، همین نحوهٔ ویژه از تیندن، در آنگونهٔ ویژه از هستی یا چیز است که به بازیگران این صحنهٔ هوشربا و حیات بخش معنی و ارج و طراوت و شکوفائی و... می‌بخشد؛ معنا و برکتی که نمی‌توانش در دنیای تشنج‌آلود و نیروبرانداز «زیست‌شناسی» سراغش داد؛ ارج و شکوهی که در حوزهٔ تعاملات و همی - اعتباری تصورش کرد؛ طراوت، شادابی و آرامش پاینده‌ئی که جز با رسیدن به گوهر این تجربه‌ها، نمی‌توان از بدیل‌نماهای فرینده‌اش ممتاز نمود!

آنچه در حوزهٔ این تجربه و تشنه‌های استعلایی بسیار قابل تأمل می‌نماید اینست که این تیندن برای افزودن بر خود، نگهداشتن برای خود - به عنوان یک طرف رابطه - نبوده، بلکه برای افزودن بر معنا، ارج، برکت، آرامش و... ای است که این وجود تازه، این هستی جدید و این پیوند محض مجسم - که از طریق تیندن هر دو طرف امر به یکدیگر، تشخیص ویژه‌یی یافته است - بر مبنای طبیعت ذاتی و علوی خود می‌طلبد. یعنی طبیعت ذاتی این امر به گونهٔ شگفتی‌انگیز و هوشربایی با این ویژگی عجین شده و همانگونه که نمی‌شود گرما و سوزندگی را از آتش، تری را از آب و چربی را از روغن جدا به تصور آورد، نمی‌توان این ویژگی را از این امر جدا نمود!

در واقع ظهور، غلبه و استیلای هستی‌مند همین ویژگی باعث می‌شود تا معیاری فراچنگ آورده و در حوزهٔ ظاهراً همگون تجربه‌ها، آنرا از گونه‌های معناستیز، ارج‌زدای و پژمرده‌ساز آن ممتاز نمود! به هر حال، اگر این نوشتهٔ ناهماهنگ و قاعده‌گریز بتواند تداعی‌کننده و کشاننده به سوی زمینه‌هایی شایسته، هوشربا، آرامش بخش، برای عده‌ای از «همسرگرایان» جوان باشد، از ارتکاب آنچه بدان پرداخته‌ام، بسیار سرافکننده نخواهم بود.

محور يگانگی

هدفي رنگين

امري فراسو

اقلیمی نواز شگر

شرابی حکمت بار

هدیه ئی بیرنگ

محور یگانگی

هدفی رنگین

آنچه به واسطهٔ تجارب مستقیم میلیونی همهٔ جوامع به شدت از توسل به هرگونه برهانی بی‌نیاز می‌نماید اثبات این نکتهٔ بدیهی می‌باشد که اغلب همسران از روی آوردن به زندگانی متأهلانه هدفی را دنبال می‌کنند؛ و بسیار نادراست آنهایی که از رویکردن به ازدواج، جز اصل رویکردن به همسر و تبعات ناب فراروانهٔ آن - که قسماً اشاراتی بدانها خواهد شد - هدفی دیگر را دنبال نکنند.

یکی پدر و مادرش «صلاح» می‌بینند که باید از حال مجرد بدر آید؛ و او، تحقق خواسته‌ها، آرزوها و صلاح‌پدیه‌های والدین را هدف خود قرار می‌دهد!

یکی از قافلهٔ وهم‌بنیان همسن و سالان عقب افتاده و فرو نهادن عقدهٔ حقارت، از دوش روان خستهٔ خود را هدف قرار می‌دهد.

یکی از احساس بی‌معنا و کشندهٔ گونهٔ نفرت‌انگیزی از تنهایی زیست‌شناسانه به تنگ آمده، رهیدن از تنهایی را به فکر فراچنگ آوردن موجودی می‌شود تا «تنهایی» او را بتاراند!

یکی پر کردن خالیگاه عفن لذتهایش، او را بر آن می‌دارد تا وسیلهٔ تحصیل لذت را پیدا کند!

یکی قسمتی از کارهای معناگريزش - همچون رخت‌شوئی، آشپزی، خانه‌رویی و... - به زمین

مانده، برای رفع زحمت از خویش، کارگری با کاربردهای متنوع استخدام می‌کند!

یکی همه چیز - مانند اسب، شتر، گاو، گوسفند، باغ، زمین و... - دارد، لذا می‌خواهد «هم‌سری»

هم «داشته» باشد!

یکی پر کردن و مجلل ساختن تهیگاههای اطراف خود را هدف قرار داده به فکر «داشتن» همسری پرکننده می افتد!

یکی نفی و طرد فقر اعتباری را با رویکردن به پلیدترین چهره‌های قدرت پرست و تحصیل همسری از تبار آنان را هدف خود قرار می دهد!

یکی شرار هستی برانداز ریاست طلبی باعث می گردد تا با گرفتن همسری، آتش پلید درون خویش را فرو فشانند!

یکی جبران بی مایه و ننگبار خمول تحقیر کننده و بی نام و نشانی ذلیلانه را هدف قرار داده، آنگونه همسری را فراچنگ می آورد که بتواند به شهرت و آوازه اش برساند.

یکی از میان بردن احساس فقر زیبایی صوری، وی را بدان می دارد تا با پیدا کردن همسری زیبا، خود را از شر آن احساس کشنده رها سازد! و یکی دیگر را امری آخر!

در هر کدام از این موارد، گرایش به آنچه باید محور قرار می گرفته است، واقعاً از یاد رفته و حتی در مواردی «مورد اصلی و محور گرایشی» - متأسفانه - حیثیت اصلی و ارجمند خود را از دست داده و تا سرحد ابزار تحقق امری فرعی و گاهی هم ننگ آور و تحقیر کننده تنزل پیدا کرده است!

آنچه در این راستا و در روابطی از این دست واقعاً تحقق عینی پیدا می کند اینست که عامل - که خیال می کند: موجودی آزاد، ارزش شناس، با خرد و انتخاب کننده بوده و گرایش و عمل او واقعاً «عملی معنی دار» می باشد - به واسطه لغزیدن در دام چاله‌هایی خردستیز، عاطفه‌ستیز، هویت‌ستیز، وهم آلود و هستی برانداز، خود، موضع و موقعیت وجودی بنام «عامل» را از دست داده و از موقعیتی معنی دار و لاجرم فعال به موقعیتی منفعلانه و ناگزیر فعل پذیرانه و... سقوط می نماید! لذا از این لحظه به بعد، وی در معامله موجود، حیثیت انسانی را از دست داده و به ابزاری بدل شده است که فرمان احکام زمینه‌های یاد شده را به امثال کمر بسته است! چرا که اگر انسان بود، آن موارد و زمینه‌ها را به نفع انسانیت خود و شکوفاسازی روابط انسانی - آنهم به عنوان ابزار و وسایل مطیع خود - مورد بهره‌وری قرار می داد، و نه اینکه اموری تا بدین پایه عالی، ارجمند و فراکشنده را، آلت دست زمینه‌هایی تا بدان مرتبت نازل، دانی و سقوط دهنده می ساخت!

یک توجه شتابناک و حتی «تک ساحتی» به موارد یاد شده مؤید آنست که در جریان کنش‌هایی

از ایندست، اصل «همسر گرایی» تا کجاها مورد تحقیر، توهین، تمسخر و حتی فراموشی بی ذلتبار قرار گرفته است.

در یکی احساس نابِ خودش، عاطفه رستین خودش، نگرش چند وجهی خودش، نیاز رستین و محوری خودش، انتخاب و اراده واقعی خودش، دید خودش، ذوق استعلائی خودش و... مورد تحقیر و انکار قرار گرفته و او - به عنوان فرزند - از محل واقعی و مرکزی عمل (همسر گرایی) طرد و تبعید شده، و بدتر از همه اینها، همه این موارد شرم آور را، خود پذیرائی نموده است تا «صاحب» همسری شود!

من بنده به همه توجیه گریهای ابلهانه و هم‌بنیانی که در این رابطه از صدها و هزاران سال پیش - از ناحیه عده‌یی بی‌دین و بی‌خرد - مطرح بوده و هنوز هم در بسیاری از موارد مطرح می‌شود، کافرم! من باور مندم که والدین واقعاً باخرد، دیندار، ینشور، ار جگزار و با صلاحیت، هر گز خودشان و بدون مشارکت آزادانه و بخردانه، فرزند دل‌بندشان را «مالک همسر» نمی‌سازند، بلکه با تمام خرد و بصیرت تلاش می‌کنند تا فرزند را در امر «همسر گرایی» آگاهی بخشیده و یاری می‌کنند تا او «خود» به همه جوانب این امر قدسی «آشنائی و اعتماد» بهم رسانیده و سپس با نگرشی باز، مسئولانه، آزاد و معنیدار آنهم پس از مجهز شدن به امکانات و ظرفیت‌های شایسته اصل «همسر گرایی» خودش، برای جان همسر جویش و نه عقده‌های شهرت طلبانه، ثروت طلبانه، قدرت طلبانه، لذت طلبانه، ریاست طلبانه، هراس انگیزانه و... اش فقط به همسر «بگراید»!

نفس اینکار (فقط گرایش به همسر) فرد را توانائی و شایستگی می‌بخشد تا آنچه می‌کند «برای همسر، با همسر و در جهت آن اصل اصیل فراروندگی و رسیدن به یگانگی» باشد.

آنچه درین رابطه گفته آمد، با دیگر گونیهائی ویژه زمینه، بر تمام موارد یاد شده قابل تعمیم بوده و بی‌آمده‌های ننگ‌بار آن با چشم سر و سر، در هر زمانی از زمانها قابل تماشا و دریافت می‌باشد؛ و این یعنی: انکار اصل «انسانی» بودن همسر گرایی که لاجرم در بطن خود انکار آدمیت را پرورش می‌دهد! بدان دلیل که در روابطی از ایندست جانی برای جلوه‌های اصیل انسانی و فراطبیعی، فراطبیعی، فراوهمی و فراعتمادی بودن اصل ازدواج باقی نمانده، عملاً از مرتبت رستین خود ساقط و از منطق درونی و وجودی خود در حوزه حیات موجودی به نام «انسان» تبعید می‌گردد! چرا که این عمل در حوزه‌هائی از ایندست نه تنها عملاً به سوی یگانگی نمی‌رود که تحقق عینی بلندترین

مراتبش، واقعیت انفصال، دوگانگی، احساس تردید نابردار یگانگی، بی معنائی و... را مسجل و متبلور می سازد!

به هر حال، آنچه را باید بپذیریم اینست که در جریان‌هایی از ایندست هم به موقعیت وجودی، موقعیت عاطفی و موقعیت کاملاً ویژه کسانی لطمه هستی برانداز وارد می‌گردد که در پی «تصاحب همسر» می‌باشند! هم به همسری که از این طریق در چنگشان گرفتار آمده است! هم به خود اصل فرارونده ازدواج! آنهم تا بدان پایه که موقعیت وجودی اینان را کلاً از حوزه انسانی طرد کرده و محکوم روابط ضدانسانی، ضد خرد معمول و حتی ضد حیوانی قرار می‌دهد!

من بنده مؤمنم که اگر گروهی جرّار و پرکار و بادقتی فراخ، خاطری آسوده، اطلاعاتی وسیع و ابر رایانه‌هایی مصون از حمله هرگونه آفت، بخواهند پیامدهای زشت و ناگوار اخلاقی، ایمانی، عاطفی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و عرفانی ازدواج‌هایی را که بر مبنای آن زمینه‌ها (زمینه‌هایی که اصل همسرگرایی در آنها فراموش شده) صورت گرفته است - به صورت کامل و همه‌جانبه و باریز مطالب و موارد - شناسائی و معرفی کنند، حداقل یک قرن صدساله طول خواهد کشید! دلیل؟!

به اطراف خود با دیده‌ئی واقع‌بین و حق‌نگر نگاهی انداخته و در خفائی کاملاً مطمئن به خود پاسخ گوئید که: در زندگانی چند درصد از کسانی که «دارای همسر» می‌باشند، روابط و احکام و آثار قدسی و معطر و نوازشگر و فرارونده اصل «همسرگرایی» عیناً و عملاً پیدا و شکوفا می‌باشند؟! - کدام یک از اینان واقعاً، مثلاً به احساس وحدت و یگانگی اقتصادی رسیده و دارائی خود - پول خود، خانه خود، ماشین خود، جواهر خود و غیره خود - را به صورتی مکاشفانه و راستین، عیناً از آن دیگری هم می‌یابد؟! کدام یک و چند در هزار و میلیون؟!

طبیعی ست که وقتی دو تن نتوانند در اموری که متعلق به بیرون از حوزه ذاتیات آنان می‌باشند، به یک وحدت و یگانگی برسند، هرگز نخواهند توانست از وحدت و یگانگی در زمینه و حوزه درونی برخوردار گردیده، همچون همسر گرایان راستین در لحظه حجامت فریاد بر آورند که:

ترسم ای فصادگر فصادم کنی
نیشتر اندر رگ لیلانزی

معجزه رسیدن به یگانگی وجودی که در همسر گرائیهای مهربانان به ظهور می رسد اینست که اگر انگشت یکی را مثلاً در آشپزخانه کارد می برد، دل آن دیگری احساس بریدگی می کند و نه دستش!

به هر صورت، چون سر پاشیدن نمک بر زخم های گر گرفته را نداریم، می کوشیم تا از یادآوری زمینه های رنجبار کنار گرفته و ذهن را متوجه محوری ترین زمینه های نوازشگر و هوشربا ساخته و متعرض می شویم: برای آنی که نسبت به انسان بودن خود شک نداشته و هدفی جز رسیدن به «کمال انسانی» را در نظر نگرفته و نمی خواهد جز تجسمی از «انسان کامل» باشد، اصل همسر گرایی با اهداف و اغراض ننگبار یاد شده در تضاد عملی و تقابل وجودی بوده، وی را تلاش بر اینست تا این اصل دلنواز را از وجود همه آن شائبه ها تطهیر نماید؛ لذا، او در اولین قدم، به اصل «گرایش به همسر» به جای هر چه مادون اوست اندیشیده و عمل کرده و هر چه را - از جنس مادون او - که بخواهد موقعیت وجودی همسر و اصل فرارونده «همسر گرائی» را تهدید نماید، فدای همسر ساخته و در پیش پای آن اصل قربانی می کند؛ چرا که بر آنست تا بر خلاف موجودات خودباخته، با رویکردن بسیار بسیار جذاب، زیبایی گستر، معنابخش، نشاطبار، کمال دهنده، امنیت افزا، پاکی رسان، نورافشان و... به همسر گرایی، نه تنها همه نواقص و نقایص واقعی و اعتباری زندگانی خود را بر طرف سازد که بر آنست تا مثلاً صلاح دید و صواب دید و آرزوهای والدین، مبنی بر این امر متعالی را رنگ و نقشی قدسی بخشد! نه تنها حوزه های عاطفی، عقلانی، کنشی و... خود را از باری نوازشگر و معنایی هوشربا آکنده ساخته، این جلوه از حیات خود را به نماد و سمبل و الگویی دلکش و هوشربا بدل دارد که اصل همسر گرائی را در میدانی دیگر تجسم بخشیده و به نمایش می گذارد!

و باز نه تنها بر آنست تا لذتهای پا گرفته از این امر را، از دنیای کدر و رنگ پذیر و پر تکلف و درشتی و یک جانبه گرایی (فقط برای خود و اینکه طرف دیگر قضیه را برای خود خواستن و...) - و حیوانی و... فراکشد، که بر آنست تا از چنان وسعت و ژرفا و اوج و پاکی و نورانیت و بساطتی بهره مند سازد که جز با جان یگانگی گریز و یگانگی جوی رسیده به یگانگی قابل دریافت نتواند بود!

اینان بر آند تا خود، همسر و امر والای همسر گرائی را از مزبله عفن احساس داشتن و مالکیت -

که بدترین خصیصه وجودی انسان خردستیز بوده و بیشترین ضربه‌های هستی‌برانداز را بر پیکر هویت وی وارد ساخته است - بالا کشیده، آنرا به اصل «احساس او را خود یافتن» و «خود» را - اگر لیاقتی در خود یافت - او فهمیدن؛ خود را برای او ندیدن؛ خود را بی‌او نیافتن، خود را برای او گم یافتن و... بدل نمایند.

وی بر آنست تا اگر خالیگانهایی در حوزه‌های مختلف هستی خود در می‌یابد، در وهله اول اینها را «از او» خالی یافته و در مرحله دوم فقط به وسیله او پر شدنی دریابد؛ و لذا، فقط با گرایش به او پر نماید.

در واقع، او در این رابطه ویژه، جز رسیدن به آن یگانگی هوشربا - و صد البته فقط از طریق گرایش به همسر و نه تملک و تصاحب او - هدفی ندارد و جز در جهت تحقق آن تلاش و تقلائی.

تمام دغدغه جان همسر‌گرای اینان را همان «رهیدن از خود، پشت کردن به خود، دور شدن از خود و...» و نیز، رسیدن به او قرار داده و همه کشمکش‌های باطنی آنان را تحقق بهترین نحوه رسیدن به این مرحله، آنهم از طریق گزینش و اختیار بهترین وسایل و ابزار، بهترین روشهای ممکن و بهترین و نابترین تلاشهای معنیدار تشکیل می‌دهد.

بر مبنای آنچه آمد می‌توان گفت که: او در این مرحله و در رابطه با این امر فقط یک احساس ویژه معین دارد، و آنهم: تلاش در جهت فقط «همسر‌گرایی» نه لذت‌گرایی و ثروت‌گرایی و...!

امری فراسو

در روند پر تحول و دیگر‌گونی‌پذیر زندگانی باهمی که دروازه‌اش بطور همیشه بر روی تحول باز بوده و پذیرای دیگر‌گونی می‌باشد، امری وجود دارد که تغییر را نمی‌پذیرد، و آن: «اشتیاق به محبت» است، چه در شکل دوست داشتن دیگری و چه در هیأت دوست داشته شدن از جانب دیگری؛ و خردمندان ینشور را معتقد آنست که این واقعیت را جز ابلهان انکار نمی‌نمایند؛ باید افزود که این واقعیت را تجربه‌های بشری در سطح حیرت‌آوری ملموس و تجربی نموده است. چرا که بشر متفکر، از دیرباز متوجه بوده است که «چیزی» با اصرار و سماجتی فطری و جبلّی، مرد و زن را به یگانه شدن فرا می‌خواند! چیزی که با همه نزدیکیش به انسان، سخت ناشناخته مانده و از

آنان دور است! چیزی که با همه قدرت و شکوه و استیلائی حضورش، به شدت پنهان می‌نماید! چیزی که جز با «رسیدن به یگانگی» از انگیختن و تاراندن انسان دست بر نمی‌دارد! و بالاخره چیزی که هر مرد و زنی آنرا در خود می‌بیند.

حال، اگر دل‌پذیرای این نکته باریک‌گردید، در مسیر پرفراز و نشیب زندگانی باهمی فقط تکیه بر آن چیزی خواهد کرد که از پذیرش تغییر و دیگرگونی ابا می‌ورزد (اشتیاق به محبت)؛ چرا که پذیرندگان دگرگونی در مسیر بوار و زوال و فنایند و فقط مهر ورزیدن است که فناپذیری را از آن خود ساخته است و بس.

این امر مؤید آنست که نفس بقای عشق ورزیدن بیش از جنبه مادی عشق‌ورزان بوده و عملاً پابندگی را در چنگال خود دارد. از اینرو، اگر همسر‌گرای محبت‌پیشه امور فناپذیر و رنگ‌بازنده را فدای عشق‌باختن ساخته، شیرینی‌های متحول و رنگینی‌های دگرگونی‌پذیر را رها کرده و با همه اعتماد تسلیم عشق‌ورزی می‌شود، خود را به فناپذیر نزدیک نموده و در مراحل تکاملی آن، اگر خود به «شخص عشق ورزیدن» بدل شد، فناپذیر خواهد شد.

اعتماد و رویکرد باورمندانه به اصل بقای عشق ورزیدن، همسر‌گرایان را وامی‌دارد تا از ایجاد تغییر و تحول مثبت و دگرگونی‌پذیرهای بارور و فعال، با همه وجود خود استقبال کرده، نه تنها از بروز دیگرگونی در نگرشها و گرایشهای خود هراسی نداشته باشند، بلکه وقتی دگرگونی را مثبت، فعال و منتج یافتند، با اشتیاق تمام خود را بدان سپارند.

در وضعیت‌هایی از ایندست، همسر‌گرایان محبت‌پیشه، هم تغییر در گفتار و رفتار را پذیرائی می‌کنند و هم تلاش می‌ورزند تا از هر نگرش، گرایش و تلاشی که به نفع عشق‌ورزیدن و تشدید و تقویت و تحکیم مناسبات آن باشد جانبداری نموده و آنها را ژرفا، پهنا و گسترش بخشند.

این در حالی است که همسر‌گزیان تملک‌پیشه به دلیل ناتوانی و ضعف در نگرشهای عشق‌آلود، از ایجاد هرگونه تغییر و دگرگونی در موضع‌گیری‌های خویش، در برابر همسر هراسان بوده، یا آنرا به زیان غرور ابلهانه خود می‌گذارند و یا مخالف جریان حضور و هستیمندی خود خیال می‌کنند!

به هر حال، اگر آن جریان برکتبار قوت و شکوفایی شایسته خود را پیدا کند، نه تنها همه تشنها و دغدغه‌ها فرو می‌ریزند و از میان می‌روند که در مواردی حتی نقش سخن گفتن - و از طریق آن خود را نمودن و دیگری را جستن - تقلیل پیدا نموده و همسر‌گرایان مهرپیشه، بدون توسل به کلام

و کلمات، یکدیگر را یافته و یگانگی را تجربه می کنند.^(۱)

اقلیمی نوازشگر

همسر گرایان وفا کیش چون دریافته اند که طبیعت ازدواج از چشمه سار یگانگی سیرایی و شادابی کسب می کند؛ چون اذعان پیدا کرده اند که درخت مقدس ازدواج، غذایش را از زمین دل و اقلیم محبت فراچنگ می آورد؛ و چون به صورت تجربی متوجه شده اند که ریشه در زمین مهرورزی دارند؛ بگونه تحسین آمیزی از خود، به محبت و یگانگی می گریزند. چرا که آنان را یقین، از این دریافت پر ساخته است که: نه جایی و زمینه دیگری برای روی آوردن وجود دارد و نه وسیله و گوهری دیگر برای شادابی و شکوفایی درخت مقدس ازدواج.

اینان را این یقین محاصره کرده است که میوه سعادت و آرامش را فقط می توان از شاخسار مهر ورزیدن فراچنگ آورد؛ و نوشینه یگانگی را از شربت «محبت بخشی» و شیدائی به لب رسانید؛ از اینرو، اگر در زندگانی باهمی آنان نور محبت و شهد آرامشی وجود دارد، فقط بدان سبب است که آنان زمین دل های خود را به نور مهر ورزیدن زنده ساخته، از چشمه سار مهر بخشیدن سیراب نموده و در سایه سار عشق به همسر پرورش داده اند.

اینان گوهر یگانگی را در گنجینه هوشربای «بیگانگی از خود» و رسیدن از هوسهای غریزی - وهمی خود گنجینه داری کرده و در گلزار انس و الفت به همسر نگهداری می کنند؛ چرا که دریافته اند، راهی کوتاهتر، امن تر و هموارتر از این، برای رسیدن به گوهر یگانگی وجود نداشته و انحراف از این مسیر، دل مهرورز فرزند آدمی را به شرار بیگانگی و جدائی و تنهائی خواهد سپرد؛ و اینان همیشه، از سوزناکی این شرار هراسان و فراری اند؛ زیرا که قرار گرفتن در آن، شرار احساس تنهائی، احساس خالی بودن، ناقص و ناتمام بودن را بر آنها افزوده و بر شعله «اشتیاق ریهدن از بیگانگی و رسیدن به یگانگی» هم، گاه گاهی می افزاید؛ و این آخری فقط زمانی روی خواهد نمود که بدبختی ها و ریشه بدبختی های دمیده از بیگانگی به شکل خردمندانه ئی دریافت گردند و لاغیر.

۱- دقیقاً به همان نحوی که همسرگران محبت پیشه سالمند، یگانگی را عملاً در ورای سخن گفتن با یکدیگر تجربه می کنند!

در حالیکه زوجهای جوان گرفتار عکس قضیه می باشند!

شرایب حکمت بار

ما برین باوریم که این واقعیت برای هر با خرد دیده‌وری مسجل می‌باشد که: هر یک از زوجها، قبل از رسیدن به یگانگی از طریق ازدواج، به نوعی دچار احساس کمبود، احساس تهی بودن و احساس نارسائی بوده و در اعماق جان خود ضرورت پر شدن، کامل شدن، دارا شدن و رهیدن از آن احساس‌ها را درک می‌کنند!

اینان با کشف بی‌نیاز از برهان (ادراک حضوری) در می‌یابند که در اقلیم دل‌شان جائی خالی است که باید پر شود؛ و در حوزه جان‌شان خالیگاهی وجود دارد که باید با حضور امری پر گردد. منتها در رابطه با اینکه این تهیگاه از چه چیزی باید پر شود؟ متأسفانه اغلب جوانهای کم‌تجربه دچار اشتباه و کژفهمی می‌گردند!

به‌هر حال، واقع امر آنست که هر حوزه‌ئی از حوزه‌های وجودی فرزند آدمی را امری هم‌سنخ و متناسب با خود همان حوزه پر ساخته و از فقر و نقص می‌رهاند، و هر جهازی از جهاز‌های او را رزقی است که فقط با دریافت همان رزق، احساس سیری نموده و اشباع خواهد شد و لاغیر. دیده را آنچه دیدار است اشباع کرده و از گرسنگی می‌رهاند و گوش را آنچه شنیدار است.

اگر با این مایه از باور و بینش متوجه اقلیم دل‌های خود شویم به روشنی در خواهیم یافت که: تنها چیزی که اقلیم دل و فضای جان را پر ساخته و آن را از چنگال دغدغه احساس تهی‌بودگی می‌رهاند «ابراز محبت» از طریق یکرنگی، صمیمیت و ایثار می‌باشد. چرا که این خانه را هرگز، جز با همین گوهر، پر و آراسته نتوان کرد؛ و آن احساس ویژه را جز به وسیله حضور و دریافت نور همین اشراق (نور محبت و یگانگی) دفع نتوان نمود.

رویکرد به این سرمایه از یکطرف باعث می‌شود تا هر کدام از همسران، از دام احساس تهی بودن رهیده و به احساس پر بودن مجهز شوند؛ و از دیگر طرف، از توان‌پرسازی بهتر و بیشتری بهره‌مند گردند! از یکسو به خودباوری بیشتری دست پیدا کنند؛ و از دیگر سو اعتمادشان نسبت به شکوفائی صمیمیت طرف دیگر فزونی پیدا کند! از یک جانب از زنجیر «هراس از دست دادن همسر» رهایی پیدا کنند و از دیگر جانب به تداوم روح یگانگی و تشدید مهر و صفا ایمان بیشتری یافته، به این یقین برسند که این یگانگی را «گم کردن، انفصال و از دست دادنی» در پی نخواهد بود!

این نکته را نیز باید بخاطر داشت که: این اقلیم بها ناپیدا را هرگز نمی‌توان با چیز و یا چیزهائی که بهایشان معلوم و قدرشان معین می‌باشد - از قبیل داشتنی های ظاهراً رنگین و چشم‌نواز - پر نمود و زینت بخشید؛ چرا که این اقلیم بنا بر طبیعت ذاتی خود، فقط با چیزی پر و تزئین تواند شد که از سنخ خودش باشد و لاغیر؛ و این، همان گوهر محبت است و اشتیاق معنی‌دار^(۱) رسیدن به یگانگی. روشن و بی‌نیاز از برهان است که چنین گوهری به دلیل اینکه در «فراسوی» ارزشهای تجربه‌پذیر مادی قرار گرفته است، هرگز بدیل و جانشینی نخواهد داشت تا آن بدیل و یا جانشین بتواند احکام و آثار وجودی محبت را متبلور و شکوفا گرداند. از اینرو فقط با دلدادن، با رهیدن از خود و حظ و لذت‌های بی‌دوام خود، با گم شدن و با واگذاشتن خود و با فراموش کردن خود می‌توانش فراچنگ آورد، نگاهش داشت و شکوفایش نمود.

این امر (محبت ورزیدن) دقیقاً به همان اندازه‌ئی که در دنیای تخیل و ادعا ساده می‌نماید، در حوزه عمل و واقعیت بخشیدن دشوار می‌باشد. و این شاید بدان دلیل باشد که برخی از همسران ساده‌اندیش - که اسیر اشیاء و امور مادی و اعتباری می‌باشند - برای محبت بدیل‌ها و جانشین‌هائی قابل بوده و متأسفانه گاهی در عمل هم بر می‌گزینند!

اینان محبت را با چیزی - مثلاً با هدیه‌ئی مادی که ظرف دیدار را پر کرده بتواند - و در چیزی در می‌یابند و نه با گوهر خودش که همه چیز را بیرنگ و رونق می‌نماید!

این اسیران اشیاء، فقط آنگاه ابراز محبت همسر را باور می‌کنند که همسر برایشان «چیزی» بیاورد و هدیه کند! اگر چه اینکار از روی ریا و برای اغفال و تحمیر آنان باشد!

دیده‌های این اسیران، اغلب متوجه دست‌های همسران است! و هر چه تلاش دارند در جهت شناختن و بهره گرفتن از آن چیزهائی است که «در دست» همسر آنان است و نه «در دل» او!

بر مبنای همین باور است که متوجه می‌شویم: اینان بطور حسرت‌انگیز و اسفباری از «یافتن» همسر و شناختن راستین او محروم بوده و دائماً در تلاش اند تا از او موجودی هدیه‌دهنده، بخشنده، پاشنده و در نتیجه دلیل سازنده، اسیرکننده، غفلت آورنده، بی‌هویت کننده، ارج‌زداینده، گدا سازنده و فاصله‌انداز بسازند! و این می‌رساند که اینان عملاً در جهت انفصال عمل می‌کنند و نه در مسیر اتصال! در جهت جدائی و بیگانگی عمل می‌کنند نه در طریق یگانگی! و در جهت تشدید ناامنی‌ها

۱- اشتیاقی که برهانمند بوده، آزادانه انتخاب شده، ارزشمندیش مسجل بوده و ضمانت رشد و تکامل را با خود دارد.

و ناآرامی‌هاوند و نه در مسیر آرامش! و در یک کلام در طریق تهی‌سازی بیشتر خود و همسر می‌باشند و نه در جهت پرسازی و غنابخشی به خود و همسر خویش.

هدیه‌ئی بی‌رنگ

آنچه آمد، شاید برای اذهان نپخته موهم این نکته باشد که: نگارنده به گونه‌ئی سخت ناشیانه و واقع‌گريزانه، با پی آمدهای تعیین‌کننده و تأثیرات شگرف هدیه‌پردازیهای متنوع ناآشنا بوده و با آثار برکتبار آنها بیگانه می‌باشد! در حالی که سخن بر محور انتخابِ احسنِ هدیه می‌چرخد؛ به عقیده این بینوا، درست به همانگونه که هر کسی از پرداختن به امر هدیه - چه در شکل بخشیدن و چه در سیمای گرفتن آن - ابتهاج و ویژه‌ئی را تجربه می‌کند و هر یک از همسران وفاکیش در انتظار پرداختن به امر هدیه می‌باشد، گاهی این هدیه در خور گوهر وجودی طرف بوده، بر رشد، عزت، جلال، زیبایی، طهارت، غنا، آزادگی و آرامش هستی‌مند او می‌افزاید!

در رسانیدن طرف به منزلت شایسته وجودی او کمک می‌کند؛ و در تشخیص و تحکیم فردیت او یاریش می‌دارد! و گاهی مادون گوهر وجودی او بوده و از همه موارد یاد شده محروم می‌دارد.

مثلاً یکی به همسرش چیزی از جنس جواهر، خانه، ماشین، باغ، وسایل تجملاتی - که اگر در جهت رشد و عزت و... مصرف شوند، خویند و قابل تقدیر - می‌بخشد، و چه کاری نیکو؟! اما اگر با پرداختن به این موارد فقط «برون» زندگانی او را پر و رنگین ساخت، این خطر وجود دارد که: وی ناشیانه و ناخودآگاهانه همسر را مشغول برون و آنچه برونیست، معتاد برون و رنگینی‌های برونی و اسیر برون و جلوه‌های فناپذیرش ساخته، سلطه برون و برونیها را بر وی مسلط بدارد! او را از اقلیم نورانی درون او تاراندیده، انس و الفت او را با جلوه‌های هوشربای عالم دل به شرار غفلت و ظاهرینی بسپارد و در نهایت از این طریق «او» را «از خود» کند!

ولی دیگری که هدیه‌ئی درخور دارد، دل خود را، یگانگی عاطفی، اتحاد وجودی و هر آنچه که متعلق به اینهاست به وی بخشیده و با اینکار عملاً به وحدت نگرش، وحدت آرمان، وحدت اراده و آهنگ، وحدت جهت و غایت و... تجسم بخشیده و به گونه‌ئی انکارناپذیر، اعتماد، آرامش و مهری بی‌بدیل را در جان همسر بیدار و پویا و شکوفا می‌سازد؛ و این، همسر را از برون آزاد و

بی‌نیاز ساخته، با نفسِ محبتِ بالاخرزیده از مکاشفهٔ یگانگی، مأنوس و پویا می‌سازد. بهر حال، اگر پذیریم که هدف از بخشیدن هدیه از یکسو: جسمیت بخشیدن به مهرورزی و تقدیر و تکریم این عمل خدائی بوده و از دیگر سو: رشد و غنا و آرامش و آزادی و... بخشیدن به طرف مقابل می‌باشد، باید پذیریم که بهترین هدیه آنست که او را از هر چه مادون ارزش گوهر وجودی اوست آزاد کرده و با هر چه بر شدت، صفا و نورانیت گوهر وجودی او می‌افزاید مجهز دارد! و این هدیه، همان عشق پویا و فعال و یکرنگی و یگانگی همه‌جانبه و درونداتی‌ست که از طریق هدیه کردنش، انفصال وجودی همسران عیناً و عملاً رنگ باخته و برای «دهشگر»، «خودی»، و به تبع آن اراده و آرمانی جز رسیدن به یگانگی در همسر و با همسر باقی نمی‌گذارد؛ و این، والاترین هدیه‌ای می‌تواند بود که انسان کامل برای همسرش تدارک دیده می‌تواند!

باید یادآوری نمود که: آنگاه که همسری شایسته، خردمند، دلسوز، ارزشمدار و آزاده و خواهان اوج مراتب یکنائی و یگانگی، با در نظر گرفتن اهدافی والا و در جهت تبلور گوهر بها ناپیدای همسر، چیزی مادی و یا امری اعتباری را از همسر دریغ داشته و او را از پرداختن و مشغول شدن و درگیر شدن با آن باز می‌دارد، اگرچه ظاهر امر نوعی بی‌مهری را بر توهم افراد نپخته مستولی می‌دارد، اما در واقع این «دور کرد» خود هدیه‌ئی‌ست از نوعی دیگر! چرا که همسری با آن مایه‌های از بزرگی هرگز حاضر نمی‌شود تا حقارت و اسارت وجودی همسر را در برابر آن زمینه‌های ناچیز تحمل نماید؛ در شرایطی از ایندست، در واقع این همسران فرهیخته، با رهانیدن و دور ساختن همسر از زمینه‌های مادون گوهر وجودی او، به وی غنا، آزادی، امنیت و آرامش برتری را هدیه می‌دارند! و این، تشکر و سپاسگزاری را واجب می‌دارد!

آنچه آمد مؤید آن تواند بود که: همسرگرای عاشق، جان خود، قلب خود، هستی خود را محل حضور، تلاش و پویائی همسر یافته، و چنان تلقی می‌کند که او در این اقلیم فقط برای آن پا نهاده است تا همسر «درو» بیابد، بشکوفد و به کمال، غنا، رشد، آزادی و آرامش دست یابد! این امر باعث خواهد شد تا وی بدون توجه به اهدافی زاید، فرعی و مشغول سازنده، اجازه دهد تا همسر، خود را در او به اوج یگانگی رسانیده و از همهٔ مواهب یگانگی - در جهت تبلور و شکوفائی غنای وجودی و امور مربوط به آن - برخوردار گردد.

اینان فقط در موقعیت‌هائی از ایندست احساس همسرگرائی و یگانگی کرده و باور می‌کنند که

به وحدتی یگانگی برانداز دست یافته‌اند. زیرا که اوج فعال بودن خود را فقط در همین حالات و موقعیت‌ها مشاهده می‌دارند. به عبارتی دیگر، همسرگرای عاشق اگر برای زندگانی همسر جایی را در نظر می‌گیرد، خانه دل اوست. چرا که باورمند است: هیچ مکان دیگری درخور جان یگانگی جوی همسر او نمی‌باشد. از آنروی که در همسرگرائی، آنچه بطور اجمالی ظهور و سیطره دارد محبت و یگانگی هائی هست که با رهیدن از خود و سرکشیدن از همسر به شکوفائی می‌رسد، پس این عزیز را مسکن و مأوا همان خانه قلب است.

از سوئی چون این نگرش و تلاش از دو سوی فراهم آمده و هم‌جهت^(۱) عمل می‌کنند، خانه دل‌های به یگانگی رسیده به فراخی نور، به ملاحظت عشق، به شیرینی ایشار، به زیبایی آزادی و به شفافیت آرامش خواهد شد.

۱- یعنی هر دو در جهت شکوفائی محبت و یگانگی عمل می‌کنند.

باورهای نوازشگر

هوشدار
فرصتهای غریب
محوری هوشربا
توان دهش
حرفِ عشق
نقش اندیشه
نگرشی علوی

باورهای نوازشگر

هوشدار

همسر گرایان در پرتو تلاشهای خردورزانه و بینشورانه، این واقعیت مسلم و انکارناپذیر را دریافته‌اند که در حوزه برخورد های باهمی، هر برخوردی حکم، جهت و اثر وجودی خود را - مستقیماً و بدون کم و کاست - به عامل بر می‌گرداند؛ بدین معنا که برخورد عامل از هر جوهر، مایه، اثر و جهتی که برخوردار باشد، همان‌ها را به خودش پس می‌دهد.

با این مایه از باور و بینش، به این نکته تأکید می‌دارند که: در این جریان ویژه، به هر دید و دیده‌یی که به همسر بنگری، در واقع به خود نگریسته‌ای؛ و هر گونه‌ئی که با وی رفتار نمائی، در واقع با جان خود و گوهر هویت خود رفتار نموده‌ای؛ بطور مثال: هر گاه نسبت به همسر نگرشی ابزاری داشته و او را وسیله رسیدن به مکتب و قدرت و لذت و... تلقی نمائی، در واقع این نگرش را نسبت به خود تحمیل نموده - و بدتر از آن - خود را وسیله توسل و تمسک به وسیله ساخته‌ای! چرا که در واقع، این توئی که به واسطه فقر و جود و کمال بی‌عرضگی دست توسل بدان وسیله دراز کرده و خود را وسیله قرار داده‌ای! حال، اگر در راستای همین نگرش، با او رفتاری ثروت‌محورانه، شهوت‌محورانه و... از خود بروز دهی، این توئی که خود را ذلیل دست وسیله ثروت و یا شهوت ساخته‌ای! و این، مؤید کمال بدبختی، بیمایگی، پستی و بی‌شرافتی است. لذا این باور علوی که با نور بینش تأیید و تقویت می‌گردد، باعث شده است تا اینان بگونه‌ئی به همسر - و یا دیگران - بنگرند که می‌خواهند در عالیترین سطح دانش و بینش و مهرورزی به خود بنگرند؛ و به نحوی رفتار نمایند که می‌خواهند مؤید مهرورزانه‌ترین، خردورزانه‌ترین، دلسوزانه‌ترین و بینش‌ورزانه‌ترین رفتار آنان

نسبت به خود آنان باشد.

این نحوه از برخورد، به دلیل برخورداری از خاصیت انعکاسی و بازپس نمائی و بازپس دهی خود، باعث خواهد شد تا عامل و رفتارگر، به همان میزانی که از مهر یا کینه، آشنایی و یا بیگانگی، صمیمیت، نیرنگ و... هزینه می کند، خود نیز برخوردار شده و جزای رفتار خود را «نقد» دریافت نماید! و دقیقاً به همین علت می تواند به عنوان عاملی بازدارنده - از ناشایسته ها - و کشاننده و تقویت کننده - به شایسته ها - عمل نموده و در موارد مثبت جان یگانگی جوی همسرگرایان محبت پیشه را از نور نوازشگر محبت و زلال عطش زدای یکرنگی و آشنایی و همدلی و همزبانی و یگانگی مالا مال ساخته، گلهای خوشبختی را شکوفا و شهد گواری زندگانی باهمی را در کام جانشان سرازیر نماید.

دریافت مدلل و مکاشفانه اصل یاد شده مؤید آنست که انسان در برقراری روابط خود، در واقع و نفس امر، به انتخاب نحوه تقرر و تحقق وجودی خود می پردازد؛ یعنی اگر می خواهد نحوه تعیین و تقرر وجودی او پالوده و نورانی باشد، ایثار، مهربخشی مخلصانه، معرفت و نورانیت را انتخاب کرده و به سوی دیگران پرتاب می کند؛

اگر می خواهد نحوه تقرر و تشخیص وجودی او بالنده، بخشنده، شکوفا کننده، نوازشگرانه و... باشد، بلندگی، بخشندگی و تربیت و هدایت به سوی نور و نوازش و پاکی را گزیده و بر مبنای همانها با دیگران برخورد می کند! و اگر می خواهد نحوه تقرر وجودی او مؤید شکوفایی همه جانبه، مهرورزی بی غرضانه، پاکی و تعالی فراروانه باشد، زمینه های مربوط به همین ها را انتخاب نموده و پخش می نماید! و تنها در همین صورت است که نگرش و باور فوق به عنوان عاملی ربانی و هوشربا، در زندگانی او نقش بازی تواند کرد و لاغیر!

فرصتهای غریب

از آنجائیکه زندگانی هرگر از رویدادهای تلخ و شیرین خالی و دور بوده نمی تواند، باور نورین همسرگرایان خردمند بر آنشان داشته است تا: هر رویدادی را «زمینه» و امکانی تلقی نمایند برای رهیدن از خودمحوری، تکروی و بیگانگی؛ و هر موقعیتی را فرصتی بشمارند برای تشدید و تکامل مهرورزی؛ فرصتی که می تواند همه نارسائیها را به رسایی بدل نموده، همه ناخالصی ها و نپالودگیها

را به پاکی و پلودگی؛ همهٔ انجمادهای نگرشی و گرایش را به پویائی و آمادگی برای پذیرش تجربه‌های نوین مهرورزانه؛ و همهٔ احساسهای نگرانی، دلهره، بی‌اعتمادی، ترس، تهایی و... را به آسودگی خاطر، آرامش باطنی، اعتماد، صمیمیت، یگانگی و... بدل سازد.

واقع مطلب اینست که: توقع پابرجائی موقعیت‌ها و ثبات دائمی شرایط و اوضاع نوازشگر امری وهن آلود بوده و هیچ باخرد واقع‌گرایی توقع نتواند داشت تا رویدادها و موقعیت‌ها همیشه مطابق میل او قرار داشته باشند. از اینرو، همسرگرای باخرد، نگرشها و گرایشهای حیات باهمی را طوری طراحی و عیار می‌کند که از دگرگونی رویدادها و موقعیت‌ها، حداکثر بهره‌وری را به نفع گوهر یگانگی بنماید.

این آمادگی - که از پشتوانهٔ باوری خردمندانه برخوردار می‌باشد - باعث خواهد شد تا در مواقع متنوع، همسرگرای متعهد و مهرپیشه، از زمینه‌های قابل استفادهٔ موقعیت‌ها بهره گرفته، بجای آن که خود را در گرداب تحولات رها سازد، از انرژیها و زمینه‌های مثبت و ممکن، کمال بهره‌برداری را بنماید. این نحوهٔ باور و برخورد، بخصوص در شرایط و موقعیت‌هایی قابل توجه بوده و از بار ارزشی بیشتری برخوردار می‌باشد که جو غالب بر نگرشهای جامعه را، نگرانیهای مادی و اعتباری تشکیل داده و افراد، بیش و پیش از آنکه متوجه رشد جنبه‌های وجودی خود - از قبیل عقل و دانش و ایمان و هنر و اخلاق و دیانت و عرفان و عشق - باشند، متوجه رشد جنبه‌های مادی و تجملاتی و... می‌باشند!

به هر حال، همسرگرایان محبت‌پیشه در حالاتی از ایندست، تنها طریق رسیدن به غنا، رستگاری، آزادگی، آرامش، عزت و غیره را در «مهرورز» بودن یافته و باورمند می‌باشند که بهترین موقعیت برای هر یک از انسان‌ها آنست که خود جدولی باشد تا از آن زلال محبت به دیگری می‌رسد؛ و کانالی، که نور مهربانی را به حوزهٔ زندگانی دیگری منتقل می‌کند. زیرا، در واقع و نفس امر، جدول وجودی فرزند آدمی هرگز و به هیچ روی خالی بوده نمی‌تواند؛ حال اگر از «مهرورزی» پر نبوده باشد، از نفرت و بیگانگی و دلهره و احساس تهائی و... پر خواهد بود.

از طرفی، از آنجا که جریان زندگانی را اصلاً نمی‌توان با «جریان همیشهٔ نفرت و ترس و بیگانگی و...» به پیش برد، حمالی کردن دائمی این احساسها، و نیز فشاری که بر حوزهٔ باطن تحمیل می‌کنند، خود فرد را به فساد و نابودی می‌کشاند؛ پس چه بهتر که اولاً راه نفوذ کتافتهای نگرشی و

گرایشی را بر این جدول بسته نموده، زلال محبت و مهرورزی را در آن به جریان انداخته، اقلیم وجود خود را به بهشتی خدائی بدل ساخته و از خود موجودی خدایگونه بنمایش گذارند.

به هر حال، همسرگرایان محبت پیشه بر این باورند که در حیات باهمی، هر برخورد و یا رویدادی می تواند زمینه و کانالی باشد برای مهر ورزیدن؛ زمینه و کانالی که ظرفیت عشق ورزی ما را «امتحان و تعیین» نموده و ما را در برابر انتخابی سرنوشت ساز قرار می دهد. بدین معنا که اگر رویداد ناخوش آیند و رنجبار باشد، به امتحان میزان شکیبائی و استقامت و پایداری ما در برابر ناملایمات و تبدیل آنها به زمینه های مثبت پرداخته و نحوه برخورد و «پاسخگویی» ما را در زمینه به ارزیابی می نشیند، و اگر رویداد خوش آیند و مهرورزانه، ظرفیت و قدرت پاسخگویی سخاوتمدانه، دهشگرانه و فراروانه ما را معین کرده، میزان اشتیاق ما را برای برنده شدن در امر مهرورزی - و در واقع عشق باختن - تعیین می نماید.

این تلقی مؤید این نگرش تواند بود که: حتی رویدادهای ظاهراً ناخوش آیند، از جنبه های ویژه، خوش آیند و آموزنده تواند بود؛ یعنی اگر فرد خردمندانه، ارزش باورانه و مهرورزانه با آنها برخورد نماید، می تواند از برخی وجوه آنها بهره گیریهای مثبت داشته باشد. از اینرو نفس رویدادها برای همسرگرایان غناجوی، ابزار و زمینه هایی تلقی می شوند که آنان را در مسیر مهرورزی به میدان «باختن محبت» و «بیداری» می رسانند!

در باور اینان، اینها همان چراغهایی هستند که می توانند نقاط مبهم و تاریک اقلیم باطن ما را، هم برای خود ما و هم برای دیگران روشن ساخته، ما را به توان مقاومت و رنج کشی و ظرفیت های عشق ورزی و غیره خودمان آشنا سازند.

به هر حال، بر مبنای همین نگرش به رویدادها می باشد که همسرگرایان محبت محور، آنها را زمینه ها و کانال هائی برای مهر ورزیدن تلقی می کنند.

محوری هوشربا

همسرگرایان محبت پیشه معتقد می باشند که رسیدن به درک و لمس خوشبختی و تجربه های ناب و انکارناپذیر از شیرینی های زندگانی باهمی ممکن و میسر نخواهد شد مگر اینکه قبول نمائیم که: تا با تمام وجودمان به سوی یکدیگر نرفته و همه مهر و عشق مانرا با اخلاص ناب به سوی

یکدیگر جاری نسازیم، از درک و تجربه خوشبختی و شیرینی‌های زندگانی اثر و خبری نخواهیم یافت؛ و این، مسئله‌ی است که تمامی اندیشمندان روی زمین - از هر نسلی و در هر عصری - به آن باورمند بوده و خلاف آنرا ابراز نکرده‌اند. هر چند که همهٔ حمقاء خودبین و نابخردان خودمحور و محبت‌گریز، در سرتاسر تاریخ، عملاً در جهت مخالف آن موضع گرفته‌اند!

این عاشق‌پیشه‌گان، نه تنها هدف از ازدواج را «عشق باختن، مهرورزیدن و پخش و اشاعهٔ زمینه‌های مختلف محبت» تلقی می‌نمایند؛ که اصولاً هدف والای خلقت انسان و زندگانی او را همان زمینه‌ها می‌شمارند.

اینان اساس خوشبختی باهمی را در حضور و بهره‌مندی از زمینه‌های بی‌ارجی هم‌چون «درآمدی بهتر، شهرتی برتر، مقامی مهم‌تر و...» نیافته، بلکه تبلور روح یگانگی را در این روش جستجو می‌کنند که: انسان باید از همهٔ این موارد و سایر ظرفیت‌های وجودی خود، در جهت رشد و توسعه و تعمیق مهرورزی بهره گرفته، مکت و شهرت و قدرت و... را وسیله‌هایی بشمارد که باید - و صد البته که باید - در خدمت مهرورزی قرار بگیرند. چرا که این نحوهٔ نگرش و گرایش عملاً آنان را از زندان تاریک و کوچک و رنجبار نگرشهای دنیامحور رهایی بخشیده؛ از دام آرزوها و اهدافِ حقیرانهٔ اسارت‌بار آزاد نموده و از تیندن در حوزهٔ خرت‌وپرتهای رنگین بچه‌گانه کاملاً رهانیده است.

طبیعی‌ست که تا انسان به ژرفای این آزادی و آزادگی راه نیافته و از مواهب بشکوهش بهره‌مند نگردد، هرگز نخواهد توانست گرمای نوازشگر خوشبختی و طعم دلنواز یگانگی را درک نماید. چرا که لذت واقعی و معنیدار زندگانی، عملاً و عیناً در «آزادی» از دام چیزهای مادون هویت انسان قرار داشته و تا انسان بر حقارتها پیروز نگردد، از بزرگیها، عظمت‌ها، کرامت‌ها و الاینها تجربه‌ئی به دست نخواهد آورد.

این همسرگرایان نیک‌سیرت به خوبی متوجه قانون خوشبختی گردیده و با همهٔ وجود در یافته‌اند که: از یکطرف نظام همسرگرایی با رویکردن به خود و دنبال کردن فقط آرمانها و آرزوهای خود منافات داشته و هر چه خود را بیشتر بجویند او را بیشتر گم می‌کنند و هر چه بیشتر تلاش کنند تا «خود» را مالک‌کش سازند، بیشتر از دستش می‌دهند؛ و از دیگر طرف، هیچکس با جستن و دنبال کردن خود، از نعمت محبت و احساس پری و غنا و کشف یگانگی برخوردار

نگشته، و اگر کسی در حوزه تلاشهای مربوط به ازدواج به خوشبختی رسیده است، فقط و فقط از طریق گرایش به همسر و دنبال کردن گوهر یگانگی بوده است.

اینان، رسیدن به کمال اتصال و قله‌های هوشربای یگانگی را زاده تلاشهای باهمی و در جهت رویکردن و دنبال کردن همسر می‌شمارند. چرا که باورمنداند: این مسیر و روش، درست بهمانگونه که در طول بودن فرزندان آدمی خوشبختی همسرگرایان را تضمین نموده است، اکنون نیز این توانائی، کار آئی و ظرفیت را دارد تا اینان را نیز به کمال خوشبختی - که در این حوزه عبارت از تجربه مراحل و مراتب کمال یگانگی می‌باشد - برساند! و دقیقاً به همین دلیل، همسرگرایان نیک‌دل همه توان و ظرفیت‌ها و تلاش خود را بکار می‌اندازند تا از طریق عمل و تلاش باهمی، کمال یگانگی را در زمینه ازدواج تجربه نمایند.

اینان به نیکی دریافته‌اند: آنی که به خود روی نموده و خواسته‌های - به اصطلاح دل‌خویش - را دنبال می‌کند، ممکن است لایه‌ای از خود را فراچنگ آورد، اما او را از دست می‌دهد! و با این از دست دادن، بر می‌گردد به همان موضع احساس خلاء درونی، احساس کمبود وجودی و احساس شراره‌زای سیطره تنهائی، بیگانگی و دوری و...! درست بهمانگونه که دریافته‌اند: آنی که با همه وجود و احساس به همسر روی می‌کند، شاید به نحو ناشیانه و خیالبافانه‌ئی لایه‌ئی از خود را گم شده پندارد، اما او را در می‌یابد! و همین احساس یافتن او است که ثابت‌کننده وجود و احساس یافتن خود او نیز می‌باشد.

برای اینان معیار و میزان، یافتنی است که بیگانگی، کمبود و گم‌کردنی با خود و در خود نداشته باشد.^(۱) و این، فقط در آنجا و در آن موقعیت می‌تواند سراغ و تجربه شود که هر یک از همسران خود را در دیگری، و دیگری را در خود حاضر و حاکم یابد و لاغیر؛ چرا که اگر جان همسر جوئی، دیگری را در خود حاضر یافت، خود را نیز دارد؛ ولی اگر نیافت، چون خود را ناقص و تهی و تنها و... می‌یابد، در واقع از احساس هستیمندی کامل نیز بی‌بهره بوده و خود را نیز نخواهد داشت.

به هر حال باید با همه وجود خویشتن باور نمود که: بهترین راه رسیدن به خوشبختی در این پهنه از زندگانی، از یکطرف برکنار شدن است از هر آنچه می‌خواهد خود را به جای همسر، در

۱- حالتی که نه او را گم می‌کنند و نه خود را.

موقعیت همسر و در مقام همسر قالب کند.

روی بر تافتن است از هر آنچه می خواهد نقش همسر را فرعی و غیر محوری سازد، و خالی شدن است از محبت هر آنچه از نظر وجودی و ارزشی در مرتبه مادون همسر قرار دارد. و از دیگر طرف هماهنگ شدن است با اشتیاق هماهنگی؛ روی آوردن است به تلاشهایی که تحقق، تداوم و شکوفائی پایدار یگانگی را ضمانت می کنند؛ و پر شدن است از ذوق مهرورزی فعال، دهشگرانه و یگانه ساز.

این گونه ویژه از برخورد باعث خواهد شد تا هر کدام از همسران سرشار از احساس غنا، لبریز از ادراک شادابی، نشاط و دلزندگی و پر بار از اشتیاق بخشیدن، سرشار کردن و لبریز ساختن دیگری بوده و مسیر رشد را تا رسیدن به قله انفراد عرفانی و ربانی طی نمایند.

توان دهش

همسر گرایان محبت پیشه با دقت و شایستگی متوجه این واقعیت ظریف فهم گریز تعهد انگیز پویایی بخش آرامش دهنده شده اند که: فقط زمانی به ژرفای او جمند مهرورزی می توان رسید که به نحوی معیندار (آگاهانه، ارزش مدارانه، آزادانه و هدفمندانه) از توان خود شکنانه، دهشمندانه و معشوق محورانه بی برخوردار بود. زیرا اینان با تمام خرد و بصیرت خود دریافته اند که اشتیاق مهرورزی و دلدادگی، از اشتیاق تصاحب و تملک فاصلهئی به عمق مرگ و زندگانی داشته، با سلطه جوئی و استثمار و... فاصلهئی به درازای سعادت و بدبختی داشته؛ با توقع و طمع و طلبکاری فاصلهئی به ژرفای عشق و نفرت دارد. چرا که در تلقی درخشنده و روحناز اینان مهرورزی چیزی جز «باختن» عشق نبوده و «باختن» چیزی جز آزاد شدن از بند هستی موهوم و اعتباری و زائده های وهم بنیان مربوط بدان و زخم های چرکین و عفن پا گرفته از آن نمی باشد. و این، دقیقاً همان جهت گیری، کنش و «حرفه» ای است که جز در جهت ترضیه معشوق و تبلور غنا، سعادت، آرامش و آزادی همه جانبه او نبوده و نقشی جز پرورش گوهر یگانگی را به عهده نگرفته است. زیرا که در رابطه ای از ایندست، همسر گرای خردورز با همه توان تلاش می کند تا دیواره های منیت و انانیت را فرو ریخته، از حوزه تنگ و تاریک این نیمه وجودی به حوزه روشنی افزای آن نیمه دیگر دویده و از این طریق، هم خود را از بند خود طبیعی و این احساس ظالمانه که: «من

خودم را دارم، من مالک خود هستم، در من ملکی و مملوکی هست که منش در اختیار و سلطه دارم و...» نجات پیدا کرده، خود را به عنوان پرتو و یا تکه‌ای از عشق که فقط «قابل باختن» و یا پرتاب کردن به سوی همسر می‌باشد، بدان سو می‌کشاند؛ هم چنانیکه تلاش می‌نماید تا همسر را نیز به قله‌های «آزادی از خودش» و زمینه‌های وهم‌بنیان خودِ طبیعی او کشانیده در بهشتی از آزادی و مهرورزی و آینه‌وار، در برابر محبت فعال، فرارونده و دهشگرانه خود قرار دهد.

اینان با همه وجود باور کرده‌اند که تنها در همچو یک موقعیتی است که می‌توان چشم‌انتظار جسمیت یافتن و تبلور واقعیت یگانگی بوده و نسبت به فناپذیری این رابطه و قوت اشتدادی و فزونی یابنده آن ایمانی شاداب و شکوفا داشت. زیرا که در این نوع از رابطه و پیوند هم مرز تن و نیازنماهای آن درهم شکسته شده است؛ هم مرز وهم و نیازنماهای رنگ‌پذیر، فناپذیر، از مدرونده و ناتوان از نیروی ترضیه و اشباع درهم می‌ریزد؛ و هم دوتا روح مشتاق بصیر خردورز، یکدیگر را در وراء زمینه‌های محدودکننده تنش‌زای خردکش ارزش برانداز دیدار کرده و عملاً همه خویشتن خویش را به یکدیگر هبه می‌کنند! دوتا روحی که هدف و آرمانی جز دویدن به سوی یکدیگر، افزودن بر یکدیگر و بالیدن از همدیگر ندارند!

حرف عشق

نگرش و باور همسرگرایان محبت پیشه به «خود و همسر خود» برخوردار از نوری مکاشف و واقعیت‌نمای و بینشی مطهر و ارزشبار بوده، در پرتو همین بینش و باور، از مرز سرمایه‌ها و امکانات و ظرفیت‌های - حتی بالفعل - برونذات گذر کرده، آن گوهر جبلی و فقرزدای و آن روح الهی و غنابار یکدیگر را به مشاهده می‌ایستند؛ مشاهده‌ئی که برایشان ثابت می‌نماید که همسرشان از نظر ساختار ذاتی وجود کامل، از نظر ظرفیت‌های واقعاً والا و ناب ربانی بی‌نقص و از نظر ظرفیت‌های عرفانی و عاشقانه غنامند و سرشار بوده و هیچگونه کسر، فقر، خلاء و حقارتی وی را تهدید و تعقیب نمی‌نماید.

از سوئی باز در پرتو همان باور و بینش به این دقیقه ظریفه عزت‌انگیز رسیده‌اند که شایسته هدیه به همچو یک محبوب کامل رشید غنامند پر جاذبه‌ئی، هر گز و به هیچ‌روی جز «نفس محبت و گوهر عشق و نور مهربانی» نتواند بود. طبیعی و بی‌نیاز از برهان می‌نماید که چون پای هبه کردن و

بخشیدن این نور بی‌بدیل حیات و گوهر ارزش نابردار زندگانی به میان آید، همه وجود همسر مهرورز و سرتاپای او به کاتالی بدل خواهد شد که «حرفتی و هنری» جز رسانیدن مهر و عشق به معشوق و فراکشانیدن عاشق به آستان پذیرش محبوب نتواند داشت. چرا که در تلقی اینان: همسر کامل است و پراز مهر؛ و برای کامل، هبه کردن هر چیز دیگری جز مهر و دلدادگی و خلوص و... توهینی است هستی‌برانداز.

اینان که خود را هم مشتاق محبوب می‌یابند و هم رهین پذیرش او، تلاش می‌ورزند تا از طریق پرتاب کردن گوهر محبت خود به آستان پذیرش و رضای او، هم با همه هستی و خلوص به گوهر یگانگی بیاویزند؛ هم محبوب را به تماشای هوشربای این اشتیاق باختن فراخوانند، هم به همسرگرایی ربانی و شایسته خود جسمیت و عینیت بخشند و هم جان جانانجوی خود را از بارهای متعفن خودخواهی و خودمحوری، زخمهای چرکین امتیازطلبی‌های تهوع‌آور و گونه‌های متنوع ابزارمحوری و... سبکدوش ساخته، با رسیدن به پالودگی و خلوصی شایسته با نور مهرورزی زینت بخشند.

آنچه در جریان روحوازی از ایندست و در روند کمالبار نگرش‌ها و گرایشهایی از این قماش، طبیعی و بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که چون این برخورد دوطرفه بوده و به شدت از آن جانبداری می‌شود، امر تزکیه و تهذیب و تحلیه و رشد و شکوفائی و شکوهمندی و زیبایی و جلال و... به طور لاینقطع جریان داشته و همسران، در پرتو روح یگانگی و عشق به دهشی روحناز، از پر شدن، نو شدن، نورانی شدن، شاداب شدن، پرنشاط شدن و... برخوردار بوده، آنی و کم‌تر از آنی احساس فقر، تنهائی، کمبود و جدائی نتوانند کرد.

نقش اندیشه

دقت در گوهر باورهائی تا این پایه نورانی و دلپذیر مؤید آن می‌باشد که اینان به شایستگی دریافته‌اند که نقش اندیشه و خرد هم در زمینه تبلور، تداوم و شکوفائی آرامش، شادابی و ایجاد پیوندهای بارور قابل لمس می‌باشد و هم در زمینه بروز دلهره، افسردگیها، کژفهمی‌ها و راه رفع و دفع آنها. زیرا به میزانی که انسان به اندیشه و شناخت درست‌تری از زندگانی و مقوله‌ها و زمینه‌های محوری و ارزشبار آنها دست پیدا کند، از آرامش، نشاط و امکانات برتر و پیوندهای بارورتر

برخوردار تواند شد؛ و به عکس، هر چه از اندیشه و شناخت درست فاصله گرفته و دور شود، نه تنها از آنچه آمد محروم می‌گردد که به دام اختلال‌ها، اضطراب‌ها، افسردگی‌ها، بی‌اعتمادی‌ها، دلهره‌ها و کژفهمی‌های بلاهت‌بار گرفتار خواهد شد.

اندیشهٔ سختهٔ سالم پویای نورانی، توان آنرا دارد تا انسان را آزاد ساخته و به اهداف برینش نزدیک سازد. اما اگر ذهن را بدست و همیات و تخیلات بی‌پایه و بی‌ضابطه و برداشت‌های وهم‌نویان و تفسیر و تحلیل‌های پوچ‌پندار گرایانه سپردیم، در برابر واقعیت‌های حاکم بر هستی و جهان باهمی، به شکست مواجه خواهیم شد. بر مبنای همین باور و بینش، از آنجا که همسرگرایان بخوبی متوجه امکان بروز زمینه‌های منفی در زندگانی باهمی خود می‌باشند، با درایت و دلسوزی ویژه‌ای متوجه شناسائی نقاط آسیب‌زا و دفع و رفع زمینه‌های مربوطه بوده و از طریق فعال ساختن خرد و بصیرت نورانی خود از بروز بحرانهای بی‌معنا جلوگیری می‌نمایند. چرا که این واقع‌نگرهای یگانگی‌جوی به این امر مسلم باور قلبی دارند که در زندگانی باهمی، تلاش برای رسیدن به حسن تفاهم و تبلور متداوم آن امری ضروری بوده و در فرایند خود، امکانات و ظرفیت‌های مستعد و آماده را قوت‌شکوفائی و باروری می‌بخشد؛ همچنانیکه یقین پیدا کرده‌اند: مایه‌های اصلی حسن تفاهم را اعتماد جدی و عمیق به همسر، شناخت همه‌جانبهٔ لایه‌های وجودی او و داشتن تصویری روشن از اندیشه‌ها، آرمانها، طرز تلقی، نظام ارزشی و حساسیت‌های او تشکیل می‌دهد.

لازم به تذکر می‌باشد که اینان هرگز مدعی نمی‌باشند که می‌توانند در همهٔ ابعاد و جمیع شرایط و احوال، درک واقعی و تصویری بدون کم و کاست از همسر خویش داشته باشند! چه اینکار، حداقل در رابطه با ظرفیت‌های شناخته نشدهٔ فرزند آدمی کاریست دشوار؛ حال اگر نگوئیم: غیرممکن! با همهٔ اینها تلاش اینان بر آنست تا در مواقع لازم و ممکن، متکی به زمینه‌ها، نقطه‌ها و علائمی از شناخت باشند که اولاً روی دل به نور یگانگی نموده باشد؛ ثانیاً نقاط مبهم، چند پهلو و تاری را که در جهت سیطره و حاکمیت کژفهمی‌ها و لاجرم بیگانگی‌ها و جدائی‌ها قرار دارند پس زده و در مسیر تبلور تصویری روشن‌تر از همسر، طرز تلقی، نظام ارزشی، آرمانها و غیره او قرار داشته باشند، تا بتوانند این علامات و زمینه‌ها را در مسیر تفسیر و توجیه احسن رویدادها بکار گرفته، در امر گسترش محبت تلاش نمایند. چه اینان را باور بر این می‌باشد که: توجیه‌گریهای احسن و دلپذیر، طرز تلقی‌های کمال‌بار و رشد‌دهنده، نتیجه‌گیریهای صبورانهٔ واقع‌بینانه و پشت

کردن به توجی‌هات غرض آلود ویرانگر، طرز تلقی‌های مفسده‌انگیز، نتیجه‌گیری‌های وهمی و سفسطه‌آمیز، خودم‌حوریها و مطالبات مسخره و... در امر پرورش روح یگانگی، تولید آرامش دوامدار و گسترش و تعمیق همه‌جانبه مهرورزی نقشی انکارناپذیر دارد.

نگرش‌های علوی

همسر‌گرایان خردمند، در پرتو کاوش‌های دقیق‌دانشی مردان ارزش‌باور و انسان‌شناسان تعالی‌جوی دقیقه‌یاب به روشنی دریافته‌اند که: گوهر هستی و حقیقت وجودشان، از نظر تکوین و خلقت کامل و ارزشمند بوده و - همانگونه که قبلاً هم اشاره شد - هیچ عیب و نقص ذاتی و خلقی در او وجود ندارد. منتها در روند تکامل حیات ممکن است آلودگی‌های پنداری، گفتاری و یارفتاری دامن این موجود عشق‌محور را بگیرد؛ از اینرو، در موقع ظهور و بروز این آلودگی‌ها، به روشنی متوجه این نکته می‌باشند که: آنی که از وی آلودگی و بدی سر زده و ظاهر شده است ذاتاً بد نبوده است؛ آنی که از وی نارسائی سر بر نموده است، خود ذاتاً و خلقاً نارسا نمی‌باشد! و آنی که آئینه هوشربای جانش زنگار گرفته و قدرت تابانیدن نور محبت را ندارد، گناه از خود آئینه نبوده بلکه این آلودگی‌ها - به دلایلی - بر وی عارض گردیده و اگر همت نموده و تلاش ورزد، به راحتی خواهد توانست نه تنها همه آنها را از اقلیم جان و حوزه زندگانی خود برون ریزد، که خواهد توانست آنها را به خوبی، رسائی، و زیبایی‌های نوازشگر بدل نماید! چرا که اساس خلقت او بر محبت بوده و بازگشت به آن - از آنجا که همگام و هم‌جهت و ملایم فطرت او می‌باشد - برایش آسان و پرجاذبه خواهد بود!

به هر حال باور‌هایی از جنس آنچه آمد باعث خواهند شد تا همسر‌گرای خردورز در مواقع نادری از ایندست، بجای روی بر تابیدن از همسر و پشت نمودن به مهرورزی و تن دادن به جهنم تنهائی و بیگانگی و ناسازگاری، و بجای تحمل تلخای خفت‌بار، یأس‌انگیز و رنج‌بار، بی‌مهری و بی‌مایگی، از بدی‌های خود و یا او، از نارسائی‌های خود و یا او «و از زنگارها» و آلودگی‌های پنداری، گفتاری و رفتاری خود و یا او روی برگردانیده، کمر همت برای حذف و یا تعویض آنها به رسائی‌ها و زیبایی‌های دل‌انگیز ببندد.

اوجگیری

فرارفتنِ از ...
فرارویِ معنیدار
راهِ فراروی

اوجگیری

فرارفتن از...

یکی از بدترین مشکله‌ها در حوزه حیات باهمی اینست که: اصل مهرورزی به شکلی بسیار بد مورد ادعا و جانبداری قرار می‌گیرد و به گونه بسیار بدتری از حوزه شناخت و ارزیابی و گرایش عملی دور می‌ماند!

اغلب جوانان «گمان» می‌کنند که هم عشق را می‌شناسند! و هم توان میداننداری در این میدان منیت‌برانداز را دارند! این در حالی است که عیناً درمی‌یابیم که با بروز یک حادثه و امر بسیار بی‌اهمیتی از همسر می‌رنجد و دلخور می‌شوند! و یا نسبت به وی ابراز عصبانیت و نفرت می‌کنند! این نحوه ادعا و برخورد، نشان‌دهنده آنست که: نه اینان تا هنوز محبت و ارزش آنرا شناخته و نقش و موقعیت آنرا در زندگانی باهمی فهم کرده‌اند! و نه هم در جانشان به عنوان بهترین سرمایه ممکن در حیات انسانی و هوشرباترین تجربه، ریشه دوانیده است! چه اگر این سرمایه از هستی واقعی و بالفعل برخوردار می‌شد، فرد اصلاً نمی‌توانست آنرا به پای مسایل بی‌ارزش دنیای زیست‌شناسی و اعتباری قربانی کند.

اگر در زندگانی باهمی «عشق باختن» یک اصل پذیرفته شده و به عنوان آرمانی ارزش‌ناپیدا مورد باور قلبی قرار گیرد، خود با نیروئی که تولید می‌کند؛ آزادگی بی‌که شکوفا می‌سازد؛ شفافیت و شادابی بی‌که پدیدار می‌نماید و... می‌تواند بر همه رویدادهای دل‌سردکننده، افسردگی‌بار و رنجش‌زائی که روی به سوی جدائی، بیگانگی و تنهائی دارند، فائق آمده و همه را به نفع شکفتن گوهر یگانگی حل نماید.

همهٔ واقعیت‌ها در رابطه با این نکتهٔ بسیار دقیق و محوری (اصل رسیدن به گوهر یگانگی) مؤید آنند که: مرد را «حقیقت و ذات مردانگی» از خودش تارنیده و به سوی زن می‌کشاند؛ و زن را «حقیقت و ذات زنانگی» از خودش تارنیده و به سوی مرد می‌کشاند. چرا که نه مردانگی به تنهایی خود را کامل و کافی و بس‌کننده می‌یابد و نه زنانگی. و لذا در جستجوی رسیدن به کمال خویش‌اندا! متنها با روشی که با همهٔ آشنائی برایمان سخت بیگانه نموده و با همهٔ طبیعی بودن و آسان بودنش، سخت غیرطبیعی و مشکل می‌نماید!

مرد با رویکردن به زن در واقع از «خود ناقص» و ناتمام خویش می‌رمد، از خودِ خالی فرار می‌کند؛ و خودی نارسا را ترک می‌گوید تا به خودی کامل، پر و غماند دست پیدا کند. و این می‌رساند که یافتن و پر شدن و غنی گشتن در اثر رسیدن، فرار کردن و ترک گفتن خود پدیدار شده و تا آن رسیدن و... صورت نیندد، از پر شدن و غنی شدن خبر و اثری نتوان یافت!

از اینرو همسرگرایان مهرورز در هر نگرش و گرایش خود می‌کوشند تا پر، کامل و غنی شوند. و چون اینکار جز با رسیدن و فرار کردن از خود و هوسهای خود میسر نمی‌باشد، خود - و در واقع همان خود ناقص بیهوده - را وداع می‌گویند. هر چند که شایسته است اذعان نمائیم که: در واقع این حقیقت و ذات هر یک از همسران است که در هر آن از طریق فرو نهادن خود به سوی اوج قلهٔ یگانگی و آرامش نوازشگر بالا خزیده از آن، بالا می‌رود.

این فراگذاری و فراروی به طور متداوم و تا همیشه جریان داشته و همسرگرایان محبت‌پیشه هرگز نمی‌توانند خویشتن را از حوزهٔ پر تلاطم آن کنار کشیده و شراب تسنیم یگانگی را از غیر این چشمه‌سار مطهر طلب نمایند؛ ایندو، با هر نگاه مهرورزانه‌یی که به سوی یکدیگر می‌کنند، در واقع از سوئی به خود پشت کرده، و از دیگر سوی: اوج یگانگی را نشانه می‌روند؛ و با هر کلامی به سوی یکدیگر پرتاب می‌دارند، تکه و قطعه‌ئی از خود را پیش پای دیگری به ایشار و تقدیه می‌ایستند! و این نیست مگر از ضرورت انفکاک ناپیدای «گوهر و حقیقت زنانگی و مردانگی» که بنابر طبیعت خود - چون به تنهایی خود را کامل نمی‌یابد - از حوزهٔ هستی و تشخیص خود به سوی دیگری فرار می‌نماید. با درخواست پوزش باید تأکید نمایم که این تلاش و این طبیعت در تحلیل نهائی، حتی در غریزی‌ترین و شهوانی‌ترین نگرشها و حرکات، وجود داشته و آبشخور اصلی همهٔ این تلاشها را، همان امر فراروانه تشکیل می‌دهد. و دقیقاً بر مبنای همین باور است که همسرگرایان

مهر‌پیشه، نه تنها ریشه و اصل پیوند میان زن و مرد را امری روحانی و فراجسمانی شمرده و باورمند می‌باشند که چون روح، امر اعتباری و ظاهری «نرینگی - مادینگی» را بر نمی‌تابد، آن‌گاه که مرد متوجه «مردانگی» خود شده و باور کرد که واقعاً فقط «مرد» می‌باشد، احساس می‌کند که «قید» مردانگی او را نارسا و در نتیجه فقیر ساخته و لاجرم خود را تهی می‌یابد! و زن نیز.

از سوئی چون می‌خواهد تا از مرز «نرینگی - مادینگی» رهیده و کمال بودن را در خود محقق سازد، به سوی چیزی می‌تازد و فرار می‌کند که آن چیز بتواند خلاء و کمبود وجودی او را برطرف نماید.

آنچه در این رابطه به شدت قابل توجه و عنایت‌شدید می‌نماید اینست که در این فرایند، فرد از طریق «گرفتن» به کمال، غنا و آرامش دست نیافته، بلکه فقط و فقط از طریق دادن، از طریق «کم کردن» از خود و به دیگری افزودن است که آن هدف محقق می‌گردد. از اینرو، هم از نظر معنوی و وجودی (از طریق رسیدن از خود، و انهادن خود، پشت کردن به خود و روی نمودن به طرف...) می‌بخشد و می‌دهد و هم از نظر مادی. چه در تلاشهای جنسی، اوج لحظه التذاذ در گرو لحظه بخشیدن، خالی شدن، از خودن برون ریختن، پر کردن و... می‌باشد. و لذا است که اگر امر بخشیدن و خالی شدن و... تحقق نیابد، نه تنها تلذذ دچار اختلال شده و زیان می‌بیند که گونه ویژه و کاملاً معینی از دلزدگی، یأس، نفرت، بدبینی، سوءظن و... جان طرف را تیره ساخته و نورانیت و جاذبه و آرامش نهفته در یگانگی کامل را تهدید می‌نماید!

آنچه در این رابطه ویژه به تذکرش می‌ارزد اینست که همسر‌گرایان محبت‌محور، درست همانگونه که به اصل عشق باختن و رهیدن از خود اشتیاقی آتشین داشته و احکام و قوانین غنابخش آن را گردن می‌نهند، با همان اشتیاق و احساس التزام حاضر می‌باشند تا به احکام سایر حقوق امر همسر‌گرایی، گردن نهاده و مفاد هر کدام از آنها را در حوزه زندگانی خود تبلور بخشیده و محقق سازند؛ منتها با این تفاوت که بطور همیشه: از آنچه دانی و دارای ارزش دست دوم، سوم و... می‌باشد، به نفع آنچه عالی بوده و دارای ارزش دست اول در زندگانی باهمی است، چشم می‌پوشند؛ به طور مثال: اینان باور نموده و گردن نهاده‌اند که «حق همسر» است تا آزاد بوده و از آزادی خود برای پوشیدن لباس موردنظر، رفتن به جای موردنظر، بهره‌وری از خوردنیهای موردنظر، مراد با افراد موردنظر و... بهره‌مند باشد؛ درست به همانگونه که «حق همسر» است تا

آزاد بوده و از آزادی خود برای کسب فهمی برتر، عاطفه‌ئی زلال‌تر و بخشنده‌تر، معرفت و دانشی والاتر، دلی مهرورزتر و روحی مطهرتر بهره‌مند باشد؛

حق همسر است که آزاد بوده و از آزادی خود برای تهیه‌خانه‌ئی بهتر، وسایلی رنگین و چشم‌نوازتر و... بهره گیرد، درست به همانگونه که حق همسر است تا آزاد بوده و از آزادی خود برای داشتن زندگانی‌ای عاشقانه‌تر، دلنوازتر، دهش‌مندانه‌تر، خودگذرانانه‌تر، هماهنگ‌سازتر، الفت‌بارتر و آرامش‌بارتر بهره گیرد! اینان و امثال اینان حقوق و توقعاتی است که همسر‌گرایان بدانها معتقد بوده و تلاش می‌ورزند تا در حوزه‌ زندگانشان محقق سازند؛ منتها خرد و بصیرت برای جان محبت‌محور آنها این نکته هوشربا و دلکش را مکشوف و مدلل ساخته است که مرتبه وجودی و ارزش واقعی و قابل دریافت هر کدام از این حقوق متفاوت بوده و هر گر و به هیچ‌روی «حق آزادی و بهره‌وری از داشتن دانش و فهمی برتر، روشن‌تر، دقیق‌تر و...» فدای حق داشتن پوشیدن لباسی رنگین‌تر، چشم‌گیرتر، جدیدتر و... نمی‌کنند! چرا که حق اولی به گوهر ذات آنها مربوط بوده و بدون داشتن فهم و عاطفه و محبت و بخشندگی و... اصلاً آدم بوده نمی‌توانند؛ ولی بدون داشتن مثلاً فلان نوع ویژه از لوازم، لباس و... چرا. این در حالی است که همسر‌گرایان تملک‌پیشه، به دلیل بلاهتهای نگرشی و گرایشی، به دلیل اینکه در مسیر یگانگی و جدائی قرار گرفته و به دلیل اینکه از تجربه کردن عشق فعال و دهش‌گرانه - که فقط با رهیدن از خود و سفر کردن به کوی مهرورزی و... ممکن و میسر می‌باشد - می‌هراسند، هر زمانی که پای حقوق یاد شده به میان می‌آید، مشاهده می‌شود که با حماقتی ترحم‌برانگیز، حقوق والای درونذات خود (دانش بهتر، عاطفه‌ئی نابتر، خلاقیت برتر و شکوفاتر، دلی پالوده‌تر، آزادگی‌یی پرشکوه‌تر، ایثاری بیشتر و دلی مهرورزتر و...) را فدای حقوق بدوی، کم‌ارج و برونذات کم‌مایه‌یی همچون حق پوشیدن فلان مد لباس، حق داشتن فلان نوع لوازم مادی از مد رونده، حق رفتن به فلان محل و محفل زودگذر و... کرده، در عمل از حوزه نورانی یگانگی و محفل قدسی انس و... فرار می‌کنند!

فراروی معنی‌دار

آنچه به شدت قابل تأمل می‌نماید اینست که: فراروی اینان امری تخیلی و وهم‌بنیان نبوده بلکه امریست واقعی، انتخابی، ارزش‌مدار، مدلل، هدفمندانه و در یک کلام: عمیقاً معین‌دار. زیرا اینان در

عین حالی که می‌دانند از مرزهای جسم و نیازهای اولیه جسمانی گذر کرده ممکن و میسر نبوده و نمی‌توان بطور کلی از حوزه جسمانیات آزاد شده، عمیقاً معتقد می‌باشند که: می‌توان از مرز آرزوهای بی‌ارج و وهم‌بنیاد جسم، نیازمادهای مادی و مرتبط با جسم و... بطور آگاهانه، آزادانه و گزینشی عبور نموده، انرژیهای خود را صرف زمینه‌های فراجسمانی - از قبیل دانش و هنر و عرفان و عشق فعال استعلائی - نمود. و اینکار یعنی با حفظ مرتبه جسم و نیازهای جدائی‌ناپذیر آن، گذر از زائده‌های جسمانی را وسیله تبلور ظرفیت‌ها و امکانات هوشربا و استعلائی روح نمودن و از طریق توجه به روح و والائیهای آن، به نوعی یگانگی راستین معنوی و روحانی رسیدن.

لازم به تذکر است که این فراروی به سوی یگانگی، غیر از گرایش منفی و دردانگیزی است که برخی از «همسر‌گزینان» هویت‌باخته پیشه ساخته، یا بواسطه نداشتن ایمان و اعتقاد به خود، عملاً خود را به هستی دیگران «آویزان» می‌نمایند و یا به دلیل از دست دادن استقلال فکری و عملی و نداشتن تجربه‌هایی قابل اطمینان به زمینه‌های متعالی، هم‌کنش ارادی و عملی خود را از دست می‌دهند و هم از دیگران را! و مثلاً از همسر خود توقع دارند تا در زمینه‌ها و ابعاد مختلف زندگانی، آنانرا همچون کودک ناتوان یاری و مددکاری نموده، و در صورت نیافتن و کسب نکردن چنین یاریهائی، همه را به بی‌مهری متهم می‌نمایند!

اینان که بطور ناشیانه، غیر مدلل و پندار‌گرایانه‌ئی خود را تنها، تهی، قابل ترحم، فقیر و نیازمند می‌یابند، نه برای فعال ساختن جریان محبت خود، بلکه برای پر کردن خلاء وجودی و فقر رنجبار خود، به دنبال همسر دویده و او را عملاً «وسيله‌ای» برای رفع فقر وجودی خود قرار می‌دهند! و این یعنی: با نیمه دیگر وجود خویشتن برخوردی ابزار‌ی نمودن!

تلقی و ارزیابی اینان از امر ازدواج بر مبنای اصل «رفع نیازها و تأمین خواسته‌های فقط خودشان» قرار داشته و در کلیه شرایط «اصل: چه گیر من می‌آید؟!»، نگرشها و گرایشهای تحقیرکننده آن‌ها را شکل و رنگ می‌دهد! اینان عملاً و بالفعل، امر ازدواج را نه برای رسیدن به «یگانگی و شهود وحدتی هوشربا و جدائی‌برانداز» خواسته، بلکه با کمال وقاحت و ذنانت، آن را وسیله‌ای برای بنمایش نهادن امتیازهای وهم‌بنیان خود - که عملاً و بالفعل در جهت جدائی و برای تثبیت و تحکیم و تداوم جدائی، فعال شده است - مورد توجه قرار می‌دهند!

نگرش و ارزیابی اینان از امر ازدواج به شکل خجالت‌باری بر محور رفع نیازنماها، پر کردن

خلاءهای وهمی - اعتباری، رهیدن از جریان تحقیرهای متنوع و... قرار داشته و برآند تا از طریق آویختن به «اسم و رسم دیگری، مقام دیگری، ثروت دیگری، وجهه دیگری، دلجوئی دیگری، پرستاری دیگری و...» خود - و فقط خود - را از زیر شلاق آن همه فقر و بی خودی و حقارت و... رهائی بخشند!

این در حالی است که این تبه روزگاران اصلاً نمی دانند که: این رویکرد تلاشیزی، جهتی ویرانگرانه، تخریبی و جدائی آور^(۱) داشته، هم همسرش را به عنوان وسیله تحقق نیازنماهای خود مورد بهره کشی و لاجرم تخریب قرار می دهد! هم خودش را! چرا که در این نگرش، همسرگزین فاقه زده هویت پریش، به گوهر وجودی خود و همسر خود توجه و گرایش نداشته بلکه همه توجه و تلاش او معطوف چیزهائی است که از ناحیه همسر می تواند عاید وی گردد! چیزهائی که به مصرف رسیدن و لاجرم تخریب شدن از عمق طبیعت ذاتی آنها سر بر کرده اند! زیرا: اصل نگرش ابزاری داشتن به همسر، چون عملاً هویت او را از مرتبه انسانی تنزل داده و در مرتبه اشیاء و امور قرار می دهد، خود به نفسه، تخریب عالی ترین و شریف ترین و عزیزترین بعد وجودی او می باشد، در ثانی، از آن جا که همسر را برای «گرفتن از وی» و لاجرم کاهیدن از وی برمی گیرند - و نه برای بخشیدن به وی - عملاً او را در موضع مصرف و تخریب قرار داده، حرمت، ارج و عزت وجودیش را به ریشخند گرفته و پایمال می نماید. همانگونه که چون این نگرش و گرایش بر محور «امتیاز گرایی» قرار داشته و طرف با بلاهتی رسوائی انگیز تلاش می نماید تا خود را «همسردار» (صاحب و مالک همسر خود) تلقی کرده و ممتاز معرفی نماید، عملاً به تخریب و تلاشی هویت «هر دو طرف و اصل گوهر یگانگی» منجر خواهد شد!

راه فراروی

همسر گرایان در پرتو نگرشها و در سایه سار گرایش های لطیف و دقیق بزرگواران عالم بخوبی متوجه شده اند که: یافتن و برخوردار شدن از زندگانی بی بدیل و سکر حکمت جوش یگانگی دقیقاً در گرو توجه به ظرایف، لطایف و زیباییهای هوشربای کارهای ظاهراً معمولی، عادی و

۱- آنها از بدترین و شکنجه بارترین گونه ممکن آن، یعنی در کنار هم بودن ولی از هم نبودن، با هم نبودن، همدیگر را نپذیرفتن، احساس همزبانی و همدلی نکردن و...

طبیعی است! هر چند که برای «انسان» هیچ امر و هیچ کاری معمولی و طبیعی نتواند بود! چرا که او خود را انسان و کارهای خویشتن را انسانی قلمداد می نماید.

به هر حال، اگر خوب دقت شود: آنچه در نظر اول بسیار زیبا، بسیار دلکش، بسیار عالی و ظریف و در یک کلام «غیرمعمول، غیرعادی و غیرطبیعی» می نماید، در واقع از درون همان معمولی و عادی‌ها می جوشد! منتها، عادی‌یی که بصورتی دقیقه‌یابانه، ظرافت‌یابانه، زیباشناسانه و در عین حال بخردانه مورد توجه قرار گرفته است! مثلاً همسر جوئی در نظر اول، امری معمولی و طبیعی می نماید، اما این امر که: دلداده‌ئی با همه هنرمندی و اشتیاق صمیمانه، همه دروازه‌های وجود خود را به روی دلدار می گشاید!

اینکه او را در ژرفای قلب خود جای می دهد!

اینکه به جریان شکوفایی خواسته‌های او - ولو به هر قیمت - جواز ظهور و عبور صادر می کند! اینکه خود را از یاد برده و با همه علاقه و توان به سوی او پرتاب می کند! و... واقعاً همه این موارد غیرمعمول می باشند، آیا از درون همان امر ظاهراً معمولی نمی جوشند؟! اینکه هر مادری فرزند خود را شیر می دهد و می خواهد، در عین حالی که بسیار معمولی و طبیعی می نماید، بسیار غیرعادی هم است.

به هر حال، همسرگرایان بخوبی متوجه شده‌اند که در حیات باهمی هیچ امر بی ارزش، بی حرمت، بی قدر و معمولی وجود نداشته و شایسته است تا با توجه جدی و پریدن بخردانه و هدفمندانه به ظرایف و لطایف و زیبایی‌های مضمحل در زمینه‌هایی که ظاهراً معمولی و طبیعی می نماید، عظمت، شکوه، جاذبه و الاینهای غیرعادی را تجربه کرد. اینان متوجه شده‌اند که در مسیر یگانگی، این سنگهای بزرگ نمی باشند که پای را می آزارند، بلکه دقیقاً همان‌هایی‌اند که ظاهراً ناچیز و معمولی و عادی به نظر می رسند! و این خارهای درشت نیستند که زخمش می زنند، بلکه همان‌هایی هستند که به تهمت معمولی بودن گرفتار آمده‌اند!

واقع امر اینست که: حفظ احکام و آداب درست شده و هیبت پیدا کرده، چون خود بی احترامی را بر نمی تابند، کاریست «خودبخودی و اثر ناپیدا»؛ لذا هنر همسرگرایان دقیقه‌بین در اینست که با همه هوش و اشتیاق متوجه حفظ حرمت و حریم احکام و آدابی هستند که بظاهر معمولی و عادی می نمایند.

اینکه به همسر دستور داده شود: برایم آب بیاور! غذایم را بپز! بچه‌ام را شیر و پرورش بده! در را باز کن و...!

اینکه همسری بدون توجه به روحیه همسر و وضعیت حاکم بر ذهنیات و عینات او، پای خود را به سویش دراز نموده و یا جلو او - به استقبال بلند نشده! و یا با او، با صدایی حرمت‌شکنانه و ارج‌زدایانه گپ بزند!

اینکه از بستگانش - ولو که نه خوبند - احترام نشده و بدگوئی شود!
اینکه به جای گفتن از رسانیه‌های همسر و بستگانش، به نارسائیه‌ها توجه و پرداخته شود، همه نزد عده‌ئی از... عادی‌ها و معمولی‌ها! می‌نمایند! اما شکوفائی زهر آگین امور و آثار غیر عادی‌ها را پرورش می‌دهند!

و دقیقاً بر مبنای همین مایه از باور و بینش است که: همسر گرایان محبت‌پیشه خود را موظف می‌یابند تا به امور جزئی و زیباییها، ظرافتها و لطافت‌هایی که در امور متنوع زندگانی نهفته بوده - و ممکن است که مورد علاقه و توجه همسر باشد - توجه داشته و برخوردی واقعاً غیر عادی داشته باشند! اینان در زندگانی شعار عملی‌شان اینست که: امور ظاهراً ساده و معمولی را جدی بگیر تا آنچه واقعاً غیر معمولی (ملکوتی و ربانی) است تحقق پیدا کند!

گوهر یگانگی

برهانی ملموس
دقیقه‌ای دل‌انگیز
هنری رنگ‌گریز
کنشی عبادی
اقلیم بالندگی
گوهر خوشبختی
واسپاری فعال
حفظ تشخیص

گوهر یگانگی

بررسی بینمندانۀ امر از دواج مؤید این واقعیت عینی و انکارنا بردار می‌باشد که: این امر در ذاتِ خود نوعی رهِیدن از خود، نوعی آزادی از خود، نوعی دیده بستن بر خود، نوعی گریختن از خود، نوعی مأیوس بودن از خود، نوعی ناباوری به خود، نوعی خالی یافتن خود، نوعی غریب یافتن خود، نوعی فقیر و نیازمند یافتن خود، نوعی ناقص و نارسا یافتن خود^(۱) می‌باشد؛ همانگونه که از دیدگاهی دیگر، دقیقاً گونه‌ای از فرار کردن، دویدن و سر بر آوردن از نوعی کمال، از نوعی باروری، از نوعی آزادگی، از نوعی خودباوری، از نوعی دیده‌وری و بینائی، از نوعی احساس اعتماد و امید، از نوعی سرشاری، از نوعی نمایش ویژه هویت و... می‌باشد.

به عبارت دیگر: جلوه واقعی و انکارناپذیر این امر فقط زمانی ممکن است تحقق یابد که حرکت هر کدام از دو طرف عملاً مجهز و برخوردار از ویژگیهای یاد شده بوده و فرد، در تجربه‌ئی عمیقاً درونی و اشراقی، آن‌ها را واجد گردیده باشد. زوجین عملاً در بطن تجربه و رابطه‌ای از همانگونه که آمد بسر برده و خود - از دیدگاهی ویژه - به غیر از نفس همان رابطه نتوانند باشند؛ هر چند که خود نتوانند همچون فیلسوفان حرفه‌ئی، از آن موقعیت ویژه وجودی خود تعریف و یا تصویری روشن ارائه دهند. و این طبعی است، چرا که این موقعیت ویژه - همانگونه که اشاره شد - به دلیل فراتر رفتن از یک حد وجودی (حوزه ناب عقلانی) و یگانه شدن با کل هستی فرد، از قرار گرفتن در زندان مفاهیم و صور بیانی ابا داشته و خود به نفسه، برهان وجودی

۱- خودی که قبل از روی آوردن صمیمانه و بخردانه به آن امر، عملاً حضور و ظهور دارد.

خود می‌گردد. از اینرو، جز از طریق قرار گرفتن در متن همان موقعیت وجودی قابل انتقال نمی‌باشد.

در این رابطه ویژه، آنچه عملاً «وانهاده» می‌شود همان «خود»ی است که هستی، معنا، غنا، آرامش و غیره خود را در دیگری می‌یابد؛ آنهم نه به گونه‌یی که: همه این‌ها را برای خود و در «عالم انفصال» بجوید! بلکه بدان‌گونه که همه را در متن ظهور همان پیوند و پویایی همان رابطه جسته، و در بیرون از آن، قابل تحقق نمی‌یابد؛ و این یعنی: خود را به دیگری سپردن، خود را در دیگری یافتن و خود را بدون دیگری گم کردن! دیگری که هرگز برای خودش و در عالم جدائی، معنایی نداشته و جز در متن حضور و تقرر و تحقق همان پیوند، قابل تصور نمی‌باشد. و این مؤید آنست که در این رابطه ویژه، موقعیت وجودی هر یک از همسران به شکلی کاملاً عینی و قابل دریافت، فاقد هر گونه ویژه از احساس خودی، احساس قدرت خودی و احساس دارایی برای خود بوده و جز تشخیص و تبلور گونه‌ئی از یگانگی غروربار و فرارونده در آن یافت و دریافت نمی‌شود! یگانگی و وحدتی که با هر گونه تصور «انفصال» یکی از طرفین، در حال ستیز بوده و هستی و حضور خود را در بطن همان گرایشی می‌داند که برخوردار از ویژگیهای ذاتی امر ازدواج می‌باشد.

تحقق این امر (ازدواج وقتی در مرتبه کمال خود باشد) در عمق هستی هر یک از همسران، ابتهاجی کاملاً ویژه و منحصر به فرد به وجود می‌آورد که هرگز حاضر نمی‌شوند که آن ابتهاج نوازشگر و هوشربای را به چیزی کمتر و کم‌ارج‌تر از آن معاوضه نموده و دست از آن موقعیت ویژه وجودی (همدلی، هم‌کنشی و همداستانی کامل) بردارند، چرا که در این موقعیت ویژه وجودی، هر کدام از همسران، از حوزه وجود فردی خویش - اعم از جسمانی و روانی - فرار کرده و فراتر رفته و با حل شدن در هستی دیگری به نوعی از یگانگی دست پیدا می‌کنند! و این یعنی: رهیدن از بیگانگی و دوگانگی و رسیدن به یگانگی. چرا که در این فرایند، هر گونه احساس و پندار بیگانگی و دوگانگی عملاً به شور و شوق رسیدن به یگانگی بدل می‌شود؛ آنهم تا آنجا که پندار دوگانگی جنسی (مرد، زن؛ نرینه، مادینه) و وهمی - اعتباری «خود» و «او»، «من» و «جز من» و... در جوهر تلاش برای رسیدن همه جانبه به یکتائی کامل، حل و فانی می‌گردد. هم از اینروست که در لحظاتی ویژه و از ایندست، هر کدام از همسران، با همه توان و تلاش بر آن می‌باشند تا خود

را در دیگری گم کنند! حل کنند، و یکی کنند و...! و این، هم در تلاش‌های جسمانی آن‌ها مشهود است، هم در تلاش‌های روانی آنان. و لذاست که اگر خوب دقت شود، تلاش هر کدام - به صورتی کاملاً طبیعی و منطبق با منطق ذاتی حیات - بر آنست تا از خود چیزی بیخشد، بکاهد و برون دهد و از طریق همین کنش، بر دیگری بیفزاید. و این یعنی، از یک طرف خود را عمیقاً در ایثار، در بخشیدن، در از خود سفر کردن و تهی شدن و رهاشدن و... یافتن! از دیگر طرف، در سرشار کردن، غنی ساختن و بارور کردن دیگری - که جز جلوه آخری از هستی خود او نتواند بود - یافتن! و از سوئی، حقیقت و اصل هستی، تشخیص و حضور فعال و معنادار خود را در کلیتی به جستجو نشستن که خود چیزی جز رهایی از خود، جز بخشیدن و غنی ساختن، و نیز جستن خویش در جلوه ظاهر اُبرونی خویش نمی‌باشد!

اینگونه بودن، به دلیل فرارفتن از حوزه تجربه‌های بسیار سطحی و معناگریز حیوانی و احساس‌های خام و یک طرفه محبوس در زمان، مکان و زبان و اغراض اعتیادجوش فردی، عملاً خود را از دسترس تجربه اشراقی و هوشربای آنانی که از این رابطه «اصل مالکیت»^(۱) را دنبال می‌کنند، دور نگهداشته و حتی از تن در دادن به احکام و روابط تفسیری - ولو که در حد شرع و تفسیرهای ظاهراً عالمانه و... - ابا می‌ورزد. چرا که حقیقت وجودی این امر، امری ذوقی و دریافتی می‌باشد و نه گفتنی و شنیداری؛ و همه می‌دانیم که امور ذوقی و اشراقی، به دلیل لطافت وجودی خود، تابع احکام و مقررات فکری - که بیشتر با مفاهیم اشیاء و امور سروکار دارند و نه با گوهر حقیقت آن‌ها - نبوده، نه در زنجیر مقوله‌های فکری گرفتار می‌آیند و نه در چوکات مقوله‌های بیانی. یعنی اگر کلام متعرض به جلوه‌ای و جنبه‌ای از جلوات وجودی این امور می‌گردد، در واقع خود کلام، عذر تقصیر است در پیشگاه حضرت ذوق و اشراق! و ادعای سراپا افتخار اینکه: درین جا زبان بیخودی مدعاست!

۱- که در این مورد ویژه در چهره و هیئت «هم‌سرداری» جلوه می‌نماید!

برهانی ملموس

از منظر زبانشناسی کاربردی، نفس ترکیب «همسر^(۱) + گرای» می‌رساند که این فعل -اگرش مسامحتاً بتوان فعل نامید، متنها به عنوان یک روش -گزینش یک چیز، خواه شیئی و خواه فراشیئی و از جنس امور غیرمادی، نمی‌باشد؛ چرا که در امر «گزینش» حداقل باید سه امر (گزینشگر، فعل گزینش و گزیده شده) تحقق پیدا کنند. و این، مؤید آنست که گزینش گر، نقش محوری داشته و گزیده شده، اصالت و موضع محوری خود را -به نفع موضعی ابزاری -از دست می‌دهد! و این یعنی: «او برای» این! و این، خلاف منطق ذاتی، حیاتی و متناقض با منطق همسرگرایی است. چرا که در این امر، اگر گزینشی هم در کار باشد «گزینش رهایی» از گزینش است. زیرا که نفس عمل در واقع، بخشیدن است^(۲)؛ پر کردن است، غنی و سرشار و شاداب و سرافراز کردن است؛ بر خود دیده بستن است؛ از خود مالکیت زدائی کردن و بلکه به مفهومی کاملاً ویژه، هستی‌زدایی کردن است برای تحقق هستی و هویتی برتر!

به عبارتی ویژه، همسرگرایی گونه کاملاً خاص و معینی از فراروی است که در صقع امر استعلا -وقتی در کمال پویائی قرار دارد -و فرارفتن قرار گرفته است. لذا هر وقت بخواهیم تا آن را مورد تحلیل و تفسیر بیانی قرار دهیم، نه تنها باید از خود آن برون شویم و فاصله بگیریم، بلکه لازم است تا از مرتبه بالا و والائی که بساطت وجودی او قرار دارد فرود آمده و با کمک دستگاه مفهوم‌سازی و قالب‌پردازی‌های مربوط به تفکر و سپس زبان، او را در قالب افکار و عبارات محسوس و محدود نماییم. روشن است که این، هرگز آن -به مفهوم دقیق کلمه -ن تواند بود.

به هر حال، همسرگرایی تعالیجویی به دلیل اینکه: از سوئی خود را به عنوان انسان (= موجودی برتر) شناخته و بر امکانات وجودی، ظرفیت‌های بی‌بدیل علوی و استعدادهای بشکوه فراطبیعی خود آگاهی داشته؛ و از دیگر سوی: چون با پی آمدهای بسیار گرانسنگ گرایش به این ظرفیت‌ها و پی آمدها و بکارگیری این استعدادها و... آشنائی بهم رسانیده و خود را با جهت شکوفائی و معنیدار منطق حیات باهمی همسو نموده است، تلاش می‌کند تا بطور مداوم تسلیم اصل بر کتبار منطق تعالی حیات و بناگریز، اصل فراکشاننده همسرگرایی باشد. چرا که باورمند است: قانونمندی

۱- هم + سر + گرای.

۲- آن هم بخشیدن خویش به عنوان یک طرف آن کل یگانه‌ساز!

این منطق، ضامن اصل فراکشاننده حیات و هویت، آن‌هم تا رسیدن به مرتبه یگانگی و بهره‌وریهای چند ساحتی، از ظرفیت‌ها و امکانات موجود در این امر بوده، انسان را از لغزیدن به دام زیانها، دلهره‌ها، تنهاییها و... صیانت می‌کند. و این یعنی از مسیر کمال خود استقبال کردن، از شکوفایی امنیت خود دفاع کردن؛ شادابی و نشاط وجودی خود را آبیاری کردن، گسترش و ژرفابخشی و بالندگی و آرامش همه‌جانبه خود یاری رسانیدن.

اگر آنچه را آمد، مبین منطق درونی و وجودی این امر به حساب بیاوریم، باید با همه وجود اذعان نمائیم که: هرگاه فردی در جهت خلاف این منطق و احکام تعارف نابردارش عمل کرده و مثلاً بخواهد فقط خود را - به عنوان یکطرف این امر هستیمند - بجای متن و نفس اصل پیوند گذاشته و یا چیزی غیر از متن غنابخش و معنی دهنده پیوند را هدف قرار دهد، در واقع، عملاً در مسیر جدایی، یگانگی، تجزیه، تخریب و تلاشی عمل خواهد کرد! و این را آفتهای بیشماری در حوزه‌های گوناگون می‌باشد که همه، با برخی از مظاهر نفرت‌انگیزش آشنائی دارند.

دقیقه‌ای دل انگیز

اگر با دقتی ژرف‌بینانه، آرمان‌محورانه و شایسته یک هستی‌شناس به فرایند وجودی پدیده‌های ملکی و ملکی عطف توجه نمائیم، متوجه این دقیقه دل‌انگیز توانیم شد که: همه اینها از «خود» (خود محدود نمودی) به جز خود (اویی شایسته گرایش و روش) می‌دوند! به جز خود فرار می‌کنند؛ به جز خود پناه می‌برند؛ به جز خود تکیه می‌کنند؛

همه، خود را در حال وانهادن می‌باشند! همه از خود می‌گریزند! همه از خود می‌کاهند! همه خود را تهی می‌دارند! همه خود را می‌بخشند و همه روی به سوی دیگری دارند!

این دقیقه از قدرت و شمولی برخوردار می‌باشد که اگر با دقتی شایسته - حتی - به حیوانی‌ترین و شرف‌سوزترین رابطه‌های «همسرداری و جنسی» نظر افکنیم، متوجه خواهیم شد که: این حکم به نفع «اویی» و همی، خیالی و اعتباری جاری می‌باشد!

گوئی که این موجودات چیزی به جز همان گوهر رهیدن از دوگانگی، یگانگی و جدائی و رسیدن به یگانگی نمی‌باشند! گوئی عین همین دوش‌اند! یک وضعیت و حالت‌اند! یک روش همیشه جاری‌اند! یک رابطه و صف نابردار و یا عین همان رابط‌اند! رابطه‌ای که: خود، جز فرار از خود و دوش به او نمی‌باشد!

هر چند که: این «او»ها، در هر مرتبه‌ای از مراتب وجودیشان فرق می‌کنند! و درین رابطه نیز، در هر موطن و مرحله‌ئی، هر یک از فراروندگان از خود، به سوی «اویی» ویژه می‌گریزد! اویی که فقط می‌تواند در جلوه یگانه همان موطن و همان مرحله؛ حضورش را اعلام و اعلان نماید! اویی که هر گز نمی‌توان در زندگانی بخردانه و فراروانه باهمی جز در همان آیین (آیین یگانگی) به نظاره نشست!

نفس این تلاش هم فرد را به گونه‌ئی از نشاط، شادابی و خرمی می‌رساند که بسیار شیرین و مطبوع می‌باشد؛ هم به گونه‌ئی از آزادگی. به طوری که از آن پس چنگال دلهره‌های وهمی، ناخن ناامنی‌های اعتباری و تلخی‌های حقارت‌مایه و عقده‌بنیان خیالی بدانها نمی‌رسد. چرا که همه آن‌ها از: دریند خود بودن، از احساس منیت کردن، از برای خود خواستن، از به سوی خود دویدن، از احساس ضرورت خود بودن و نتایج و تبعات آن‌ها - همچون احساس ضرورت مالکیت کردن، احساس ضرورت محور بودن و... - پدیدار می‌شوند! و که نمی‌داند که مایه و پایه و آبشخور همه این مقوله‌های توهین‌انگیز اوهام، تخیلات، کژفهمی‌های بدبختی‌زای و زمینه‌های گزنده اعتباری و عقده‌های حقارت‌بار نمی‌باشند؟!

این در حالی است که شرط اصلی و اساسی همسرگرایی: رهیدن از خود، خالی شدن از خود و دویدن و حل شدن در آن کل یگانه‌ساز می‌باشد، که همسرگرایان محبت‌پیشه در متن رهایی از خود و دویدن به سوی آن دیگری سراغ داده و جسمیت می‌بخشند؛ تا در پناه آن آزادگی و سایه‌سار نواز شکر آن دیگر گرائی، سر از آشنائی و یگانگی‌ای در آورند که شایسته مرتبت وجودی آنان است.

هنری رنگ‌گریز

هنر هوشربای همسرگرایی در: «با همسر زیستن»، «برای همسر زیستن»، «در همسر زیستن» و... می‌باشد. تا اینگونه ویژه از زندگانی بتواند «عشق به فرا، فراتر رفتن، خدایگونه شدن و به یگانگی رسیدن» را در هستی و حضور هر کدام از همسران متجلی سازد.

در این رابطه، هر کدام از اینان تلاش می‌کنند تا با رهیدن از خود، خالی شدن از خود و... نیز با افزودن جنبه‌های وجودی دیگری، آن عشق، آن والائی و آن یگانگی را در دیگری متجلی سازد.

و این یعنی تلاش برای زدودن، پالودن و از میان بردن هر آنچه به این یگانگی و عشق و فراوی و... زیان می‌رساند.

باید به تکرار متذکر شویم که: مراد از گم شدن، انکار فردیت و نفی هویت و شخصیت کامله نبوده بلکه مراد آنست که: هر جا پذیرش دگرگونی در رفتار، گفتار، انتخاب، واگذاری، تأیید، رد و قبول و غیره، فردیتِ راستین و معنیدار انسان - و نه انانیتِ حماقتار موجودی دوبا - را تهدید نکرده و به عکس در جهت رشد و گسترش آن، و در نتیجه، در جهت تقویت، شفافیت، لطافت و شکوفائی برکتبار گوهر یگانگی قرار داشت، انسان با کمال صمیمیت و خوشبینی و... تغییر را پذیرا شده، از موضع قبلی خود ناپدید (گم) شده و خود را در موضع کمالمند جدید به تماشا گذارد. و این یعنی: گم شدن در ارادهٔ فراروندهٔ همسر و خواست غنامند، کمال‌بار و شکوفا سازندهٔ او.

واقع امر اینست که همسرگرایان مهرپیشه، فقط از طریق پذیرش همین روش اولاً به فردیتی برتر، فعالتر، پربارتر، و پرجاذبه‌تر دست پیدا می‌کنند! و ثانیاً به گونه‌ئی از همدلی و یگانگی دست پیدا می‌کنند که به اشکال و صور متنوع تنهایی، بی‌همزبانی و یگانگی خط بطلان و نابودی می‌کشد.

به عبارت دیگر: آنچه تداوم همیشه شکوفای یگانگی همسرگرایان را تضمین می‌کند این نکتهٔ دقیق عملی می‌باشد که: اینان با همهٔ صمیمیت، اشتیاق و نیرومندی متوجه رشد نیمهٔ دیگر خویش می‌باشند. و این امر، هم خود آنانرا از توجه به خودِ تنهای نارسا باز می‌دارد؛ هم از دام این احساس آزادشان می‌دارد که: «خود» را در «کنار» همسر مشاهده نمایند! چه در این احساس، هنوز بقایایی از انیت و انانیت وجود دارد! در حالیکه همسرگرای گم شده در محبوب غرق در وی بوده و مستغرق را از خود خبری نمی‌باشد!

آنچه طبیعت ذاتی چنین روشی بگونهٔ ضروری و حتمی از خود تبارز می‌دهد اینست که: این دسته از همسران یکدیگر را شکوفا سازند! یکدیگر را از بند هر آنچه مادون گوهر یگانگی است آزاد کنند! یکدیگر را به گونهٔ حیرت‌جوشی از امکانات علوی و ربانی وجود بهره‌مند و بارور سازند! و برای جان یگانگی جوی یکدیگر عزت و احترام و طراوت و طهارت و جلال و زیبایی و شکوه و غنا و آرامش و غیره تولید نمایند!

و فقط در چنین حالتی است که معنای ظریف و لطیف و عمیق بیان معشوق ازلی^(۱) پرده از

گوشه‌ئی از جمال هوشربای خود کنار زده و انسان در پرتو آن اشراق ربانی متوجه می‌شود که: هر یک از همسران «زمین» رویش هویت و فردیت ربانی دیگری و آغوش پرورش آخری می‌گردد! در عین حالی که هر کدام زاهدان رشد و تکامل و پیدایش هویت به فردیت رسیده خویشان است.

در این راستا، آنچه فردیت معنیدار و فرارونده هر کدام از این آزادگان را تضمین و شکوفا کرده و در محل خودش کمال و زیبایی و طراوت و پاکی و شفافیت مضاعف می‌بخشد، همان تلاش بینشورانه اوست در طریق همسرگرایی و مایه‌های گوهرین نهفته در آن.

اینکه برخی از خودمحروران بلاهت پیشه اسیر مالکیت می‌پندارند که این نگرش و گرایش با «نفی فردیت وجودی همسرگرایی، تلازمی فلسفی و ضروری دارد» گمانی است باطل و برخاسته از خبث باطن خود آنان. و برهان روشن ترش - افزون بر آنچه تاکنون تذکر رفته است - نفس تلاش و تأکید بر تلاش و تداوم تکاملی آن روش از جانب هر کدام از همسرگرایان یگانگی جوی می‌باشد.

به هر حال، این هنر باعث می‌شود که زندگانی از گونه کاملاً ویژه‌ئی از «تعادل تکاملی»، هماهنگی، هماسائی، همدلی، سرشاری، شادابی و آرامش برخوردار شده، امکانات و فرصت‌هائی پدیدار آیند که اینان، این هماهنگی بالنده را در زمینه‌های ناب‌تر، نورانی‌تر، والاتر، آرامش‌بخش‌تر و غنی‌سازنده‌تر وجودی خویش تعمیم بخشیده، و حتی: از مرز آن یگانگی محدود معین - ولو که بسیار پرجاذبه و شیرین - گذشته، نخست به نوعی از احساس یگانگی با سایر انسانها - ولاجرم ارزشهای انسانی - دست یافته و سپس به شهود گونه ویژه‌یی از یگانگی با اصل هستی و مبداء و معاد همه چیز نایل آیند. امری که بخواهند یا نخواهند منطق حیات آنها را - آگاهانه و یا ناآگاهانه - بدانسوی خواهد کشانید. متها با این تفاوت که در صورت عدم گرایش آزادانه بینشورانه، هم زندگانی آنان معنای انسانی - الهی خود را وامی‌نهد و از حوزه برکات آن محروم می‌ماند و هم با کثیری از ناامنی‌ها، دلهره‌ها، دردها، الم‌ها، اضطراب‌ها، تلخیها، بدیها، زشتی‌ها و ... - چونانکه متأسفانه در مواردی مشهود ما است - همدوش و همراه خواهد بود!

آنچه آمد مؤید این نظر بشکوه و تأمل‌انگیز تواند بود که: این روش و منش همسرگرایی، اولاً اصل ازدواج را «هدفدار» ساخته و آنرا از میدان تجربه‌های حقارت‌بار لذی، اعتباری و خردستیزانه

جدا می‌سازد؛ ثانیاً اصل ضرورت انتخاب این روش را برهانمند، مفید و شورانگیز می‌سازد؛ ثالثاً بر جاذبه و کشش و زیبایی شوکت‌بار آن می‌افزاید؛ رابعاً بدان عمقی عارفانه و خدائی قابل می‌شود و خامساً تداوم و غنای وی را از بارهای ضمانتی عقلانی - عرفانی برخوردار می‌سازد!

این در حالی‌ست که: تمام سرمایه‌ئی که هر کدام از همسرگرایان برای رسیدن به همه‌ این سودها، برکتها و نتایج و آثار حیاتبخش هزینه می‌کنند، فقط «**نخواستن**» می‌باشد.

چرا که اینان برای تحقق این امر، جز اینکه از خود^(۱) می‌گیرند و از آنچه دارند^(۲) دیده می‌دوزند و... چیزی هزینه نمی‌کنند. و این قابل تأمل بسیار و باز هم بسیار می‌باشد. هم از این‌روی که در این «خودفراموشی و خودگریزی و از خود کاهیدن ظاهری و نمادین - **عین کنش اصل هستی** - چیزی جز خودیابی، به خودرسی و بر خود افزایی مترتب نمی‌باشد. زیرا که همسرگرایان، عملاً از طریق بخشیدن و کاستن از خود و دادن و ریختن پای غیر خود، در واقع تمام هستی و دارائی غیر را - به اعتباری کاملاً ویژه - از خود ساخته و در هستی خود ادغام می‌کنند! «خودی» که دیگر آن خود بی‌مایه تنگ ارج ناشناس نبوده، بلکه به مرتبتی از هستی رسیده است که می‌تواند: میان سود و زیان واقعاً وجودی و هستیمدار خود - و نه خیالی و اعتباری - امتیاز قابل شده و عملاً به کنش و تلاشی عزتمند و یگانه‌ساز بدل شده است!

کنشی عبادی

همسرگرایان «ایماندار» به اصل تأهل به عنوان امری «عبادی» نگریسته، آنرا زمینه‌ئی تلقی می‌کنند که خداوند از طریق الطاف جلیه و خفیه خود در برابرشان قرار داده است تا همچون خود او - جل جلاله - دامنه‌ محبت را گسترش دهند.

اینان زمینه‌ همسرگرایی را «مکسب و متجری» به حساب می‌آورند که کاسب و تاجر زیرک و هوشمندش تلاش می‌کند تا هرگز مشتری وی از آن‌جا دست خالی و بدون بهره‌وری از متاع حیاتبخش محبت بیرون نرود! به ویژه آن‌گاه که این مشتری «آن نیمه‌ جدامانده» از وجود خودشان (همسر) باشد. چرا که در تلقی اینان، ناتوانی در امر گسترش مهر ورزیدن، خود شکستی بزرگ به

۱- مراد همان خود نارسا و فاقه زده است.

۲- مراد از دارائیهائی‌ست که مادون ارزش وجودی همسر می‌باشند.

حساب آمده و چنین می‌نماید که «کاسب عابد» در شغل شریف عشق ورزیدن، شکست را پذیرائی نموده و بار خجالت و ناکامی را بدوش می‌کشد.

به هر حال، اینان به خلاف همسرگزینان طماع خودمحور که از دهش محبت یمناک و فراری می‌باشند، زندگانی باهمی را «عبادتکده»یی می‌شمارند که عباد وارسته آن، از طریق خدمت کردن و مهر ورزیدن به «آفریده حسین» معبود خویش، تجارت عبادی خود را رونق و گسترش بخشیده و هیچ سود، لذت و ارزشی را بالاتر و برتر و سازنده‌تر و زیباتر از «نفس مهر ورزیدن» نمی‌شمارد! این عابدان عاشق، بالاترین ثمره و پی‌آمد تلاش مهرورزانۀ خود را در حوزه زندگانی باهمی همان احساس لذت، غرور، غنا (پرشدگی، سرشاری و ریزندگی)یی می‌شمارند که از امر عشق‌ورزی پویا و فعال آنان بالیده و آنها را در گسترش و تقویت امر مهرورزی کمک می‌نماید. این نگرش و گرایش مشتاقانه باعث می‌شود تا اینان اولاً ارجمندی، کارآئی و خلاقیت وجودی خود را در زمینه‌های مربوط به اخذ، گردآوری و بهره‌وری از محبت دیگران - حتی همسر خود - جستجو نکرده و آن را فقط در حوزه شکوفائی احکام مربوط به اصل همسرگرایی (=دهش عشق) سراغ گرفته و بر آن باشند تا از همین ارجمندی و کارآئی و خلاقیت وجودی، خود را از قوه به فعل در آورند، و در ثانی، بکوشند تا در گسترش همین نقش زندگانی بخش، دیگران را نیز شریک ساخته، در امر شکوفایی هرچه بیشتر مهرورزی به جامعه کمک نمایند. چرا که همه واقیعت‌های بالنده انکارناپذیر تأیید و تأکید این دقیقه را به عهده گرفته‌اند که:

احساس گرایش به همسر و گزینش محوری او، به هیچوجه احساسی حسی و غریزی محض نبوده، بلکه امری است که با نیروئی شگفت‌انگیز و مهارناشدنی، خود را از چنگال غریزه محض و منطق محدود زیست‌شناسانه آزاد می‌سازد.

این امر، با همه نزدیکی و یگانگی خود با هویت و طبیعت انسانی، به سختی از چشم‌انداز فکر و اندیشه‌های خام فراری بوده و از منطق بیان و مفهوم‌سازیهای تک‌ساحتی و نظریه‌پردازیهای تفکر و علم تجربی و... تابعیت نمی‌کند. در این مرتبه از بودن و تجربه عندی (تجربه حضوری)، فرد خود را به متن رهایی و بخشندگی تسلیم کرده و فقط از همین طریق به جستجو، تحقق و وجدان آن یگانگی شورافزا و دلنشین بر می‌خیزد.

او «در انکار جستن خود» و آنچه می‌تواند به نوعی، خود را به این خود مرتبط سازد، خود را

ثابت کرده و آنچه را در تقرر وجودی این نوع ویژه از برخورد، تحقق انکارناپذیر و انفکاک‌نابردار دارد، به شکوفائی می‌رساند. اینان از طریق رسیدن به آن یگانگی - و لاجرم با جهازهای ویژه آن موقعیت وجودی - شادیهای دلنواز را می‌چشند! لذتهای بی‌مانند را مضمضه می‌کنند! زیباییهای بی‌بدیل را نظاره می‌نمایند! آهنگهای جان‌پرور پنهانی را می‌شنوند! و از مرتبت و آثار وجودی آنها برخوردار می‌افزایند! خودی که اینک جز در رهیدن از خود، حضور و معنائی نمی‌تواند داشته باشد. هر چند که خودش - البته به عنوان یک طرف معامله - از پذیرش این سودآوری و به چنگ آوردگی ابا می‌ورزد! زیرا که وی را باور بر اینست که همه این برکات، زیباییها و لذتها و... پاداش آن گرایش فرارونده و ارمغان و هدیه آن «از خود رهیدن معنیدار» بوده و در واقع با آنها بوده، اما تسلیم آنها نبوده است؛ آن را گم کرده بوده‌اند، اما نابودشدنی و پنهان‌کردنی نبوده‌اند؛ به آنان داده شده‌اند، و نه اینکه آنان فراچنگش آورده باشند؛ آنها را یافته‌اند، در حالیکه تصاحبشان نکرده‌اند!

اقلیم بالندگی

در اقلیم نورانی و هوشربای دلدادگی و در بازار یگانگی و مودت که متاعی جز «از خود گذری و محبت» خریداری ندارد، همانگونه که هر نگاهی در پی قرائت غزلی آشنا در کتاب نگاهی دیگر است! و هر گوشی در جستجوی شنیدن زمزمه دلنواز و جذبه‌آموزی از نائی آخر، آفتاب عاطفه فقط زمانی می‌تابد که پیچک تَرَد و شاداب عاطفه همسر، با همه زیبایی و گیرائی، جریان شورانگیز از خود بدر زدن و به دامان آفتاب چسپیدن را با شوری و صف‌ناپذیر به نمایش گذاشته باشد! و باران زلال عشق زمانی خواهد بارید که زمین دلدادگی با اشتیاقی شراره‌خیز، ایثارگرانه، و خودگريزانه، آغوش خویش را برای فرو نشاندن عطش سیراب‌سازی باران عشق آماده کرده باشد!

ستیغ‌های پر شوکت و جلال دهش، زمانی از ژرفای ایثارگری و استسلام همسرگرایان سر بر می‌کنند که همسرگرای محبت‌پیشه، تمامی جواهر پنهان کرده و در گنجینه «غنابخشی» را به پای همسر می‌ریزد! ورود بار نوازشهای آرامش دهنده، فقط آن‌گاه راه دریای وجود مهر جویش همسر را به پیش می‌گیرند که این دریا، با همه توان آهنگ آن کرده باشد تا با دهشی حیرت‌بار، باروری ابرهای سیل‌انگیز و رودپرور را به عهده گرفته باشد!

گویا سرشت این اقلیم را با ایثار و دهش و غنا بخشیدن - به طرف دیگر - سامان بخشیده و از توفان متلاطمی که «رمیدن از این نیمه خویش، و فرارفتن به آن نیمه دیگر خویش» را به پا کرده است، رنگ و رونق بخشیده‌اند! چرا که در این اقلیم، همه ابعاد وجود همسرگرایان به گوهر همنوایی بدل شده و تمام انرژیها، ظرفیتها و امکانات وجودی هر کدام از طرفین در جهت غنماندی، امنیت فزائی، آرامش دهی، شادابی بخشی و کمال طرف دیگر قرار گرفته است! و این حق مسلم انسان همسرگرای بوده و منطق پویای حقیقت همسرگرایی را شکل و رنگ بخشیده است. چرا که هر جزء از وجودش آهنگ آن کرده است تا به عنوان نیمه مکمل آن نیمه برونی، اولاً خود را در او غرقه ساخته و کمال و تمامیت خود را در تبلور فردیت و کمال او جستجو نماید، و ثانیاً به هیچ قیمتی نتواند نقایص و نارسائیهای وجودی - و نه وهمی، اعتباری، پنداری - او را تحمل کند!

این کارها - بنابر طبع فرارونده این اصل - بیشتر در موقعیتهائی خود را نمایان تر و روشن تر به نظاره خواهند گذاشت که پای گوهر دانش و بینش و رشد و غنای علمی - اشراقی طرف به میان آمده و بخوهد او را در عرصه خردورزی، حکمت جوشی و جلوه‌های هوشربای کشف و اشراق به «میدانداری سرفراز» بدل نماید.

در واقع، آنچه به این امر ربانی زیبایی و جلال بخشیده و آن را از جاذبه‌ئی نوازشگر و سکینه‌افزای برخوردار می‌سازد، حضور شکوفا و طراوت بخش و فعال همنوایی در همه عرصه‌های وجودی بوده! و آنچه درخشش مداوم گوهر یگانگی را در این اقلیم به ضمانت برخاسته نیز، همان همنوایی معیندار می‌باشد و بس.

گوهر خوشبختی

آنچه همسرگرایان واقعی از خوشبختی فهمیده و بدان دل بسته می‌باشند، غیر از آن مفهوم عامیانه وهمی، سطحی، اعتباری بی‌رنگ و رویی است که «همسرگزینان» تملک پیشه بدان باورمند بوده و دل بسته‌اند! چرا که همسرگرایان مهر محور، خوشبختی را نه به معنای تحقق سلطه بر همسر و احساس تملک او می‌فهمند! نه به معنای وسیله کسب قدرت و شهرت و ثروت و لذت تلقی می‌کنند! و نه به معنای دست یافتن به وسیله‌ئی که می‌تواند آن‌ها را از احساس تنهائی نجات داده و ابزار دلگرمی آن‌ها به زمینه‌های مادون هویت همسر باشد! بلکه اینان خوشبختی را عبارت از فعال

ساختنِ کاملِ عیارِ ظرفیت‌ها، تواناییها و استعداد‌های وجودی خود در جهت پخش محبت به دیگران و برخورد عاشقانه و مهرورزانه با همسر تلقی می‌کند؛ برخوردی که می‌تواند هم احساس خرسندی و خوشنودی بی‌شائبه دیگران را تأمین کند و هم احساس ضرورت شکوفائی و شکوفاسازی و پویاییهای رنگین و نمکین چنین برخوردی را برانگیزاند؛ برخوردی که نگرشِ قدردانه آن‌ها را پویا و شکوفا ساخته، حقیقت و گوهر خوشبختی را در سایه‌سار عشقِ فعالِ دهشگرانه مسجل نماید؛

برخوردی که شکوفه‌های اعتماد را بر شاخساران امید، به جلوه در آورده، عطر صمیمیت را در پهنه‌های مختلف زندگانی پراکنده ساخته، باطن انسان را از آرامشی نوازشگر و هوشربا لبریز سازد؛ برخوردی که به انسان نیروی مضاعف بخشیده، جان مهرمدار او را برای «باختنِ محبت» بیشتر تجهیز و آماده می‌نماید.

آنچه آمد مؤید آنست که همسرگرایان در زندگانی باهمی، امر تحقق خوشبختی را فقط زمانی ممکن و میسر می‌شمارند که در برخوردهای جمعی و باهمی، «اصل تقدم بخشیدن به مهر» با جدیت و دقت و قدرت تمام مورد توجه قرار داشته و با دیدی ارجمندانه، محترمانه و ارزش‌محورانه مورد عمل قرار گیرد. چرا که در غیر این صورت - که تقدم به امری مادون مهر ورزیدن تعلق می‌گیرد - اگر چه ممکن است که عامل و یا فرد «همسرگزین» به هدفی که داشته - و آن را بر مهرورزی تقدم بخشیده است - برسد، اما به دل مهرمدار همسر، به عشق دهشگر همسر، به اقلیم عاطفه شورانگیز و هوشربای همسر، و در یک کلام: به گوهر روحناز یگانگی که می‌تواند همه زیباییها، والاینها، سرزندگیها، حرمتها، پالودگیها، آزادیها، سرورها، شادابیها، آرامش‌ها و... را شکوفا سازد، هرگز دست پیدا نتواند کرد!

به هر حال، همسرگرایان مهرمدار، پیش از آنی که بیندیشند که چگونه و با چه کسی پیوند یگانگی برقرار کنند، همه توجه‌شان معطوف آن می‌باشد تا دریابند که: این پیوند برای تحقق چه امری و شکوفائی چه آرمان دلربائی برقرار می‌شود؟!

آیا این پیوند توانائی آن را دارد تا جان مهرورز آنان را در امر پخش محبت و گسترش و تعمیق احساس مهرورزی تجهیز و تقویت و پویا سازد یا نه؟!

آیا این پیوند خواهد توانست تا جدول‌ها و کناالهای اقلیم دلشان را به روی جریان مهرورزی

گشوده و آن‌ها را از کنش دهشگرانه «عشق باختن و یا: هبه کردن و باختنِ عشق» سرشار نماید یا نه؟! آیا این پیوند قدرت آن را دارد تا تلقی، تأویل و تفسیر جدیدی از خوشبختی را که عملاً بر پایه رهییدن از خود، پخش و دهشِ محبت و پویاسازی جریان عشقِ پیش‌قراولانه قرار دارد، به زندگانی ارائه نموده و آن را در متن گرایشهای باهمی قرار دهد یا نه؟! چرا که اینان ازدواج را نه تنها وسیله تحقق امور جنبی نمی‌شمارند، که با همه وجود آنرا امری فقط برای گسترش محبت، معرفت و در نهایت: رسیدن به نوعی یگانگی و صف‌ناپذیر تلقی می‌نمایند.

واسپاری فعال

آنچه در این نوشته از وجاذت فراری و معتاد به تذکر و تکرار، به تأکید خود می‌ارزد اینست که باور نمائیم: امتیاز واسپاری مثبت و فعالی که همسر‌گرایان عاشق‌پیشه به طور آزادانه، ارزش جویانه، بینشورانه و هدفمندانه آن را استقبال کرده و بدان افتخار می‌نمایند از واسپاریهای فیزیکی، عادتوار، بی‌روح، تفاسدی و تکاسری در آنست که: در این واسپاری، هر یک از طرفین کاملاً آزاد، مستقل و مشخص بوده و با درک و حفظ موقعیت وجودی و ارج و حرمت و منزلتهای وجودی خود و با انتخابی آگاهانه، آنرا برای رسیدن به مرحله‌ای متکامل تر دنبال و استقبال می‌کنند. بر مبنای نگرشی کاملاً ویژه می‌توان پذیرفت که: در اینگونه واسپاریها، فرد از خودی ناقص و خالی و... به خودی پر و کامل هجرت می‌کند. منتها او، رسیدن به آن خودِ کامل را در گرو غرقه شدن در «آن منِ خودش» می‌یابد که به عنوان همسر برایش تجلی پیدا کرده است! و این مؤید آنست که در جریان این تلاش هوشربا هرگز شخصیت و فردیت و استقلال وجودی فرد زایل و ابطال نشده، بلکه بطور شگفتی‌زایی از کمال و غنا و زیبایی و شکوه و جلال و... برخوردار می‌گردد.

اینکه همسر‌گرایان عاشق‌پیشه خود را جانبدار محبت و ورزیدن، دلدادگی، صمیمیت و وفاداری به حساب آورده و از این مقوله‌ها با شدت حمایت کرده، نسبت به آنها حساسیت نشان داده، آن‌ها را وظیفه هر انسان دلسوز به خویشتن می‌دانند و... خود مؤید حضور فعال فردیت و شخصیت آنان بوده و برائت آنها از حالات و موقعیت‌های متضاد را مسجل می‌سازد.

همسر‌گرایان محبت‌پیشه که ازدواج را برای رسیدن به گوهر یگانگی استقبال کرده و هیچگونه عامل بیرونی از قبیل رسیدن به راحت و لذت... آن‌ها را بهم جفت نساخته است، باورمند می‌باشند

که: نفس اینکار (گرویدن به همسر) نقش کلیدی را دارد که می‌تواند دروازهٔ آشنائی و الفت با هویت و فطرت خودشان را بر روی آنان گشوده، اولاً آنها را با همهٔ آنچه از دارائی‌های باطنی و معنوی‌ئی که دارند، برای خودشان معرفی ساخته و ثانیاً با کلیهٔ ظرفیت‌ها و استعداد‌های درونی خود آشنا و مأنوس گرداند!

آنچه در این رابطهٔ ویژه به شدت قابل تأمل و توجه می‌نماید اینست که: اینان با همهٔ خرد و بصیرت، پیش‌نیازهای ضمانت‌کنندهٔ تحقق این کار را دریافته و بدین باور رسیده‌اند که رسیدن به گوهر یگانگی از طریق همسر‌گرایی ممکن و میسر نخواهد شد مگر اینکه هر کدام از طرفین، قبل از رویکردن به طرف دیگر، اول به خود روی نموده باشد، خود را واری و ارزیابی کرده باشد، امکانات و سرمایه‌های وجودی خود را شناسائی کرده باشد، نارسائیها و خالیگه‌های خود را مشخص کرده باشد، نیاز به پرسازی و اکمال خود را با همهٔ خرد و بینش احساس کرده باشد، تصویری - هر چند که اجمالی و نه چندان روشن - از هویت کامل خود مورد تصور قرار داده باشد، در خود نسبت به سرمایه‌ها و ارزشهای وجودی خود احترام بهم رسانیده باشد، نسبت به خود و غنای وجودی خود دلسوزی پیدا کرده باشد، راهها، روشها، جهت‌ها و ابزار رشد و غنا و خوشبختی و... را شناسائی و معین و فراهم کرده باشد، و اشتیاق رسیدن به آنچه شایستهٔ او می‌باشد، در وی پویائی شراره‌انگیزی پیدا کرده و او را به تلاش واداشته باشد و...! چه در غیر اینصورت، رویکردها، تلاشها و توقع‌ها و... جز خندیدن بر ریش نداشته و بی‌حرمت خود نتواند بود! چه، هیچ تشنه‌ای آب سرد گوارای عطش‌زا را از شعله‌های تنوری سوزان فراچنگ نتواند آورد! هیچ «ناخود آشنائی» در جهت رشد و غنای واقعی و تضمین شدهٔ خود تلاش نتواند کرد! و هیچ همسر روی آورنده‌ئی به «ناخود» با انوار گوهر یگانگی و آرامش، روشن نخواهد شد!

به هر حال، با در نظر گرفتن همین دقیقهٔ تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز می‌باشد که متوجه می‌شویم همسر‌گرایان فرهیخته و بافضیلت در پرتو دانش و تجربهٔ انسان‌های محبت‌پیشه به این دقیقه دست پیدا کرده‌اند که نفس زندگانی باهمی، فرصتی ویژه است برای شکوفا کردن و به نمایش نهادن ظرفیت‌های متعالی و استعداد‌های ربانی و بارور انسان در میدان محبت‌ورزی! از اینرو، با همهٔ توان و اشتیاق تلاش می‌ورزند تا در میدان زندگانی باهمی از همهٔ استعدادها و ظرفیت‌های خود، بیشترین بهره‌برداری را کرده و آنها را در جهت پخش، دهش و ژرفا بخشیدن به اصول و احکام مهرورزی

و مهرپروری پویا و شکوفا سازند.

آنچه اینکار نشاطبار و پویائی آفرین را برای اینان شیرین تر نموده و بر اشتیاق فورانی آنان می‌افزاید، طرز نگرش و نحوه گرایشی است که اینان در این زمینه ویژه، خود را بدان مجهز ساخته‌اند و آن اینکه: وقتی پای برخورد با زندگانی باهمی به میان می‌آید، آنچه را به گونه حیرت‌انگیزی به باد فراموشی می‌سپارند تمایلات و غرض‌ها و خواهشها و نیازنماهای وهم‌ساخته خودشان بوده و به شکلی تحسین‌برانگیز، اقلیم جان را از کلیه خواهشها - جز اشتیاق مهر ورزیدن و عشق باختن و محبت دادن - تخلیه می‌نمایند!

این کنش حکمت‌جوش هوشربا چون، آنها را از هرگونه نیاز و کمبود و نارسائی و ترس و حرص و طمع و انتظار و... خالی و برکنار ساخته و فقط مشتاق مهر ورزیدن و نیازمند به عشق باختن - نه عشق بردن - می‌سازد، هم کنش آنان را از صداقتی بشکوه و پرجاذبه برخوردار می‌سازد! هم آرایه‌های زاید و شک‌برانگیز را از سیمای گرایش آنان می‌زداید! هم به کنش آنها جاذبه، نور، طراوت، شفافیت و گیرائی می‌بخشد! و هم کلیه ظرفیت‌ها و استعدادهای آنها را فرصت شکوفائی و ثمربخشی عنایت می‌کند! از اینرو، به اینان فرصتی می‌دهد تا در میدان زندگانی باهمی، نفس تلاشهایشان - و نه ادعاهای لفظی و پرگوئیهای رسوا کننده آن‌ها - آینه رنگین و بهارنمائی باشد که جز عطر نشاط، نور صمیمیت، شیرینی اعتماد، ملاحظت ایشار، رنگینی هوشربای دادن و بخشیدن محبت، طراوت امنیت، زلال عفاف و طهارت و پرتوفکنی‌های عشقی دهنده و بخشاینده را نمی‌تابد! آینه‌ئی که همه زیباییهای ملکوتی و باطنی آنها را در میدان عمل جسمیت و رنگینی بخشیده و دنیای برو نشان را هم‌رنگ و هم‌بوی بهشت باطنشان می‌گرداند!

حفظ شخص

چندباره یادآوری می‌نمایم که آنچه آمد، ممکن است عده‌ئی از اندیشه‌های جوان و افراد خودم‌محور را گرفتار توهمی ویژه ساخته و به این گمان اندازد که: این پشت کردن به خود، و انهدان خود، فرار کردن از خود، دیده بستن بر خود و گم شدن در همسر، چیزی جز شخصیت‌زدایی از خود، فردیت‌زدایی از خود و در نتیجه بی‌شخصیت و بی‌هویت‌سازی خود نمی‌باشد! و این، با انسان بودن و انسان ماندن منافات دارد! از اینرو بکار بستن اینگونه روشها در رابطه با امر همسرداری

و اینگونه برخورد نمودن با همسر و انتظار داشتن از همسر، امریست که جز زیان و ضرر رسانیدن به خویشتن و به همسر خویشتن و در نتیجه به اصل ازدواج نتواند بود! این توهم منطق گریز خام، درخور فهم خام و شایسته موضع گیریهای خامان خودمحور بوده و یقین داریم که هرگز دامن خرد و خیال جوانان فکور و اندیشمند و تعالیجوی را نخواهد گرفت. برای اینکه، تأکیدهای پیهم و امیدجویی که در این رابطه ویژه اعمال شده و درخواست‌های مستقیم و غیرمستقیمی که امید به عمل پیوستن شان می‌رود^(۱) نه تنها تأکیدهای بلاهت‌محور، غفلت‌محور و جهالت‌محور نبوده بلکه تأکیدهایی است که با همه توان و دقت مؤید خردمندی، بصیرت‌محوری و تجارب‌حضوری‌ئی می‌باشد که صحت خویشتن را حداقل در حوزه تجربه‌های عینی و عقلانی برای عموم افراد باخرد بینشمند - در سرتاسر تاریخ و دنیا - اثبات نموده‌اند. چرا که اگر نه چنین بود، تحقق آن پیامدهای بشکوه و هوشربا از آنها هرگز میسر و ممکن نمی‌گشت.

به هر حال، آنچه به تکرار در این رابطه ویژه باید گفت این است که: این یگانگی، زاده درهم شدن دو «تن» ابله خیال‌پرداز خردباخته نبوده، بلکه زاده رسیدن آنها به رشد فکری، رشد معنوی و برخوردار شدن آنان از خرد و بصیرت و احساس ارج‌گزاری و دلسوزی نسبت به هویت انسانی می‌باشد. و این، از زیباترین، دلنوازترین، تحسین‌انگیزترین، تقدیس‌بارترین، حرمت‌بارترین، عزت‌بارترین، نوازشگرترین، آرامش‌دهنده‌ترین و تعظیم‌انگیزترین دست‌آوردهایی است که انسان می‌تواند بدان دست یابد.

با همه اینها، برای اینکه موضوع قدری برای جوآنها مدلل‌تر، پرجاذبه‌تر و قابل پذیرش بنماید، توجه آنها را به چند نکته دقیق و دقت‌طلب جلب می‌نمائیم:

رسیدن دو و یا چند انسان به هرگونه از یگانگی فکری، ارزشی و... معنای شخصیت‌زدایی و فردیت‌باختگی را نداده و این امر فقط زمانی محقق خواهد شد که پایه و مایه رسیدن به یگانگی جهل و بلاهت و... باشد و نه خرد و بینش!

میلیونها سال است که انسان‌ها در نگرش‌ها و باورهای خود به این یگانگی فکری رسیده‌اند که: $5 \times 5 = 25$ می‌باشد. و یا اینکه: میلیون‌ها باور یگانگانه دیگر در زمینه‌های متنوع و مختلف، درحالی که هیچکدام از اینان شخصیت خود را نباخته‌اند!

۱- چنانکه از ذکر احوال، آثار و احکام مترتب بر آنها بر می‌آید.

میلیونها سال است که انسانها در گرایشهای خود به این باور یگانه رسیده‌اند که: خود را در کام شعله‌های آتش سپردن، در جریان نوشیدن زهرهای کشنده قرار دادن و هزاران باور یگانه دیگر خطرناک است! در حالیکه هیچکس هیچیک از آنانرا متهم به بی‌شخصیتی نموده است! میلیونها سال است که انسان‌ها از مشاهده جلوه‌های زیبای طبیعت، به باوری یگانه رسیده و از آنها کسب لذت می‌کنند، ولی این رسیدن به یگانگی زیباشناسانه، مایه‌های بی‌شخصیتی هیچکدام آنها را فراهم نیاورده است!

و بالاخره میلیونها سال است که: انسانها نسبت به آزادی، عدالت، احسان، ایثار، ستم‌ستیزی و... باورهائی یگانه را عملاً تجربه نموده و در صقع جان خود نگهداری می‌کنند! ولی تا هنوز، هرگز حتی به یک مورد از شخصیت‌باختگی متهم نشده‌اند! پس رسیدن به آن باورها هم هرگز، هیچ همسر بصیر خردورزی را بی‌شخصیت نتواند کرد! زیرا همانگونه که کراراً تذکر رفت، وقتی می‌گوئیم فرد همسر گرای به خود پشت کرده، به محبوب روی آورده و در او حل می‌شود، چنین نتواند بود که تأکید کرده باشیم تا او هویت و شخصیت کامله انسانی خود را رها کرده و به عنوان موجودی بی‌شخصیت، خود را به محبوب بسپارد! چرا که در موقعیتی از ایندست، نفس اینکار جز خیانتی ننگبار، به همسر نتواند بود. زیرا آنچه در این روند اصالت دارد پر کردن، غنی ساختن، کامل کردن، زیبا ساختن و رسیدن به یگانگی و آرامش ملکوتی‌یی است که از آنها بر می‌خیزد! و روشن و طبیعی ست که نه تنها انسان، انسان دیگری را با افزودن بی‌هویتی و بی‌شخصیتی به غنا و کمال و زیبایی و... رسانیده نمی‌تواند که بر کثافتها و دنائتهای وجودی وی افزوده و از این طریق به وی خیانت و ستم روا می‌دارد!

به هر حال، امر یگانگی مورد نظر این نبشته، امریست پا گرفته از دریافتها و احساسهای درست و واقع گرایانه مشترک، ادراکهای عقلانی مدلل مشترک! ارزشهای ربانی و هویت بخشاینده مشترک و دیده‌وری‌های مکاشفه‌یی و اشرافی مشترک! و این یعنی غنا بخشیدن به دریافتهای حسی، عقلانی، ارزشی و اشرافی خود! یعنی نیمه وجودی خود را با نیمه دیگر کامل کردن، یعنی تنها به نیمه وجودی خود قناعت نکردن و با نیمه دیگری آنرا کامل ساختن! از موضع شخصیت و فردیتی کامل - و رسیده به یگانگی - برخاستن، اراده کردن، عمل کردن، عشق ورزیدن و طرحی نو در انداختن!

در این یگانگی، آنچه نقص است و خطا است و بیهوده است نفی می‌شود! و آنچه کمال است

و درست است و بیهوده است اثبات، و لذاست که هر یک از همسران نسبت به همه چیز خود - و از جمله برداشتها و تلاشهای خود - احساس اعتماد بیشتری داشته و با جرأت و اعتماد بیشتری به کار و تلاش می‌پردازند. چرا که اگر تاکنون هر کدام از آنها، به تنهایی دریافته بودند که «خودمحوری» بد است، اینک از طریق عمل طرف مقابل نیز آنرا در می‌یابند! و اگر می‌اندیشید که دلدادگی را آثاری بی‌مانند در پی می‌باشد، اکنون آنرا لمس می‌کند.

در اینجا، این نکته را نیز باید علاوه نمائیم که در دنیا هرگز دو انسانی را نیافته‌اند که به واسطه آنچه نسبت به آن، به نوعی از نگرش یگانه و یا گرایش یگانه دست یافته‌اند، ستیزه و جدال کرده باشند! و این مؤید آنست که رسیدن به یگانگی، مایه رسیدن به آرامش بوده و همه نزاع‌ها، ستمها، رنجها و بدبختی‌های دوران‌ها، زاده انفصال، بیگانگی و دوئیت‌ها می‌باشند.

هدفی ربانی

کنشی نوری
امری وراى عقل جزئی
سراغ یار
اشتیاقی بی رنگ
یگانگی مدلل
به سوی آرامش
حیاتی افسونکار

هدفی ربانی

کنشی نوری

همسر گرایان محبت پیشه، اصل همسر گرائی را ذاتاً کنشی نوری و نورانی یافته و ایمانی واثق دارند که امر ازدواج و اصل تناکح صورت نخواهد گرفت مگر در سایه‌سار همین کنش نوری و نورانیت‌بخش. چرا که در نظر اینان، مراد از تناکح رسیدن به گونه‌ی کاملاً ویژه‌ئی از یگانگی بوده، و رسیدن به یگانگی در این امر نورانی ممکن و میسر نخواهد شد مگر اینکه از مرز جسم و جسمانیات فراتر رفته و جان یکتاجوی خود را به گوهر یگانگی برسانند.

این نگرش نورانیت‌افزا، همسر گرایان محبت پیشه را وامی‌دارد تا نگرشها و گرایشهای خود را از هر غرض، خواسته، آرزو و هدفی جز عشق‌ورزی پاکسازی نموده، با عشق و در عشق و برای عشق زندگی کنند.

اینکار باعث خواهد شد تا اینان در کار عشق‌ورزی و همسر گرائی از تجربه‌ئی حیرت‌انگیز، از توانی شگفتی‌زای و از شور و نشاط و سرور و شادابی و دلیداری هوشربائی بهره‌مند شوند. زیرا که وجود خویشتن را از هر چه جز محبت پاکیزه نموده و اندیشه‌های خود را در جهت کاوش پیرامون راز و رمزهای پرجذبه‌ی محبت تجهیز نموده و بکار گرفته، و گرایشهای خود را از آلودگی‌ها و از هر آنچه گوهر محبت را تهدید به آلودگی می‌نماید، پاک ساخته و میدان را با تمام اعتماد به عشق سپرده‌اند. لذا، عشق هم، همه‌ی سرفرازیها و عظمت‌ها و شوکتها و جلالتهای خود را در زندگانی اینان و از طریق عشق‌ورزی آنان به نمایش می‌گذارد.

آنچه در این رابطه قابل تأمل می‌نماید اینست که پذیرفته شود: همه‌ی «همسر گزینان» هم می‌توانند

دست از لجاجت و خودستیزی برداشته، تجارب رنجبار و خلنده و کشنده خود را ترک نموده، جان آرامش جوی خود را در مسیر تجربه‌های نوازشگر اینان (همسرگرایان) قرار دهند! مسیری که از عطر محبت آکنده، با نور عشق روشن، به صیقل مهرورزی پالوده شده و به نیروی جان‌نواز مهربانی مجهز بوده و رونده را تا آرامشکده نوازشگر عشق همراهی می‌کند.

امری و رای عقل جزئی

واقع مطلب اینست که در «آگاهانه‌ترین و خردورزانه‌ترین» گونه‌های ازدواج، آنچه اصل و امر تناکح^(۱) - و به تبعیت از آن انسان جفت‌خواه - در پی آنست، امریست و رای خرد و عقل جزوی! از اینرو، هر امر ظاهراً معقول و یا مفیدی که بتواند جای‌گزین آن امر فراروانه شده و بخواهد شیدانه هدف و فلسفه «همسرگرای» را توجیه و تعلیل و مدلل سازد، امری‌ست در جهت انفصال و در نهایت خاتمه بخشنده به یگانگی، آرامش و آشنائی!

مگر نه اینست که انسان در امر ازدواج پُری، کمال، غنا و بی‌نقصی را به جستجو برخاسته و در پی آنست تا اقلیم دل را از نور مهرورزی پر نماید؟!

و مگر نه اینست که «عقل» از معرفی و شرح و تفسیر گوهر عشق و عشق‌بازی ناتوان است؟! درست می‌نماید که در این روند هر کدام از همسران مهر می‌ورزند و محبت می‌بخشند، منتها واقع امر آنست که: قلب عاشق با دهش و ایثار محبت، پُرت‌تر می‌شود، چرا که کار دل، با دادن، بخشیدن و هبه کردن و... ساخته می‌شود و به سامان می‌رسد و نه با گرفتن. چرا که گرفتن - و بدتر از آن نگاهداشتن و ذخیره کردن و کتر نمودن - انسان را سنگین می‌کند و زمینگیر! ولی بخشیدن سبک و آزاد و...! و اینها خود، همان رازهای ناشناخته و سر به مهری می‌باشند که جاذبه‌شان امر ازدواج و اشتیاق رسیدن به یگانگی را رنگین و شاداب و شکوفا می‌سازد. و در واقع، همین‌ها ایند که همچون افسونی هوش‌با در حوزه عشق، جانهای غربت‌چشیده را از تجربه‌ئی سکرآور لبریز کرده، ذوق جان‌آگاهی را در آنها بیدار نموده و آنها را عملاً به سوی چیزی می‌خواند که جز با رهیدن از خود و کناره گرفتن از خود راهی برای تجربه آن وجود ندارد.

رسیدن به ژرفای این باور و پر شدن از گوهر این یقین، تذکر مکرر یک نکته را واجب

۱- و این را رازی هوشرباست! فتدبر!

می‌سازد و آن اینکه: در خردورزانه‌ترین، مفیدترین و لذت‌محورترین گونه‌های ازدواج، چون آنچه همسران را به یکدیگر نزدیک (نموده و نمایانده) است، نه آن امر و یا آن گوهر رازور فراعقلی و فراحسی می‌باشد، هرگز نمی‌تواند همسران را از ساغر یگانگی سرمست و از مینای آرامش مدهوش بسازد! و همین باور است که همسرگرایان محبت‌پیشه را وامی‌دارد تا هیچ امری حتی عقلانی را به جای مهرورزی «محوریت» نبخشیده و عشق‌ورزی را در حاشیه‌گرایی محکوم ننمایند. و این، خود رازی دیگر است که ظرف بیان را گنجائی گوهر روح‌نواز آن نتواند بود و جز با «بدل شدن تمام به مهرورزی» به مشاهده و معاینه نخواهد پیوست.

به هر حال، گمان نکنم که هیچ عاقل منصف واقعگرایی در بدهت این نکته تردید روا دارد که: امر تناکح و اصل همسرجویی در ژرفای ذات خود امری به اصطلاح روانشناختی و مکاشفانه بوده و با جنبه و جلوه و ویژه‌ای از نظام دریافتی فرزند آدمی در پیوند عمیق و ظریف می‌باشد. این امر را زمانی بهتر می‌توانیم دریابیم که: متوجه می‌شویم جان همسرجوی انسان، همسر را فقط آن‌گاه می‌پذیرد و بدو روی می‌کند که همان جنبه از نظام دریافتی - نگرشی و یا کنشی همسر را، به هر دلیل، به عنوان نیمه کنونی خود پذیرفته و اجازه فرار از خود و لغزیدن در دریای وجود او را بدهد! این باور ضرورت رهیدن از پندار و توسل به گرایش را ایجاب می‌کند که نادیده گرفتن آندو، گوهر ازدواج را به شکست و فساد و تباهی تهدید می‌نماید.

عده‌ئی که تحت تأثیر جاذبه‌های برونّی «همسرداری و همسرگزینی» قرار گرفته و لاجرم از موضع تملک با همسر برخوردی ابزاری دارند، گمان کرده‌اند که: این کشش و جاذبه، کشش و جاذبه تن و اندام و زیباییها و تردی‌ها و شاداییها متعلق به آنست که دیگری را واداشته است تا مثلاً بطور موقت به خود پشت نموده و بدو روی نماید! در حالیکه این، پنداری بسیار قشری و ساده‌لوحانه بیش نتواند بود، و آنرا برهان: رهایی جان از بدنی ترد و تازه و زیبا و... است! چه در حالتی از ایندست، حتی واله‌ترین و شیفته‌ترین عاشقان هم از تن و زیباییها و جاذبه‌های پیدای آن فرار می‌نمایند. در حالیکه در شرایط منطقی و حیاتی خود، همسرگرای عاشق، بدان شیفتگی بوسه بر خاک بدن معشوق می‌زند که جان بیرنگ و علوی را به حسد وامی‌دارد، و تا بدان حد از عطر پیکر و طعم محبتش سرمست می‌گردد که روح را بیتابی فرا می‌گیرد.

در واقع، به دلیل رسیدن همسرگرایان محبت‌پیشه به ژرفای همین باور و ایقان به احکام و آثار

اوست که متوجه می‌شویم اینان در هوای محبت یکدیگر می‌باشند، از همین هوانیرو و طراوت می‌گیرند، و در همین هوا، شکوفه بستن شاخه وصال و غنای سدره یگانگی را جشن می‌گیرند. هوایی که جُز رنگِ تعلق و دلبستگی ندارد، هوایی که جز «عشق باختن» هیچگونه غرض و مرضی را برنتافته و به تملک تن در نمی‌دهد! هوایی که هر چه بیشتر خود را در او رها کنی، خود را بیشتر می‌یابی، و هر چه بیشتر در او غرقه گردی، بیشتر پیدا می‌شوی! هوایی که در حوزه استیلاش هر چه نه رنگ دلدادگی داشته باشد، بیرنگ می‌شود! و هر چه بر پیشانی‌ش نه مهر مهرورزی، ابطال می‌گردد!

و اینان، چون همه این موارد را به تجربه عیانی دریافته‌اند، دل را نیز در زمین همین هوا کاشته‌اند تا فقط در مهرورزی ریشه دوانیده و از «دلدادگی» قوت پذیرد.

سراغ یار

آنچه بی‌نیاز از برهان می‌نماید اینست که هر انسان همسرگرایی در امر ازدواج، پیش و بیش از هر چیز و هر امر دیگری «یک جفت اکمال‌کننده» می‌خواهد. به عبارت دیگر: انسان سالم، در امر ازدواج، قبل از اینکه تحقق هدف دیگری از قبیل رسیدن به راحت، لذت، ثروت و... را دنبال نماید، چیزی (مردانگی و یا زنانگی‌ای) را دنبال می‌کند که به واسطه برخورداری از کمال همه جانبه، غنای ملکوتی، استحکام وجودی، لطافت طبیعی، شفافیت و جلال و زیبایی همه‌جانبه خود، به عنوان نیمه اکمال‌کننده او عمل کند! و روشن است که این خواسته (مردانگی و یا زنانگی) امری ست وجودی و درونذات که به وسیله اشیاء برونی اعم از مادی، مثل ثروت و مکت و لباس و ماشین و باغ و باغچه و امور اعتباری، اعم از ریاست و مرئوسیت تحقق پیدا کرده نتوانسته و مؤلفه‌های وجودی و درونذاتی مانند نیروی خردورزی فعال و پویا، عاطفه‌ئی زلال و شکوفا و نیرومند، رفتاری ارزشمدار و برهانمند، بصیرتی هوشربا و حکمت‌جوش، ایمانی مخلصانه و ژرفانگر، آزادگی بی‌بالنده و فراخودرونده، ایثار و احسانی قدس‌بنیان و تپنده، عشقی فعال و اوچگیرنده و... دارد.

این باور مؤید آنست که انسان همسرجوی، قبل از اینکه به فکر «نیمه جدا» مانده خود بیفتد، خود را جستجو می‌کند: خود را کاوش می‌کند، خود را بررسی و ارزیابی می‌کند؛ خود را نقادی

می‌کند و در نهایت، اگر خواست انسانیت و کرامت و جودى خود را نمایان و شکوفا سازد، خود را می‌سازد، از نقایص و نواقص می‌رهاند، خود را پر می‌کند، غنا می‌بخشد و در حد قابل پذیرشی می‌رساند، حدی که: «ایمان او را نسبت به رشد و کمالات و جودى خود او بیدار و مسجل دارد؛ حدی که خودباوری، خودپذیری و اعتماد کامل او را نسبت به خود وی ضمانت نماید.

اینکه در زندگانی «همسرداران بلاهت پیشه» متوجه امری دردانگیز، نفرت جوش، شکجه‌زای و بیگانگی انگیز می‌شویم، دقیقاً بدان علت می‌باشد که اینان خود را به عنوان موجودی که شایسته است ظرفیتها و کمالات و جودى خود را در حد قابل تحسینی تحقق بخشیده، شکوفاشان ساخته و حداقل برای خود به نمایش بگذارند مورد توجه قرار نداده و در طول رشد جسمانی و زیست‌شناسانه خود، به پرورش آن همت نگمارده‌اند تا بروز آثار بزرگبارش بتواند در کنار تحقق عینی و «مردانگی و یا زنانگی» اعتماد و ایمان و خودباوری آنها را اولاً نسبت به خودشان برانگیخته و در ثانی، مایه اعتماد و ایمانشان نسبت به طرف مقابل گردد!

در واقع نبود همین نیمه اكمال‌کننده باعث خواهد شد تا فرد فاقه‌زده خالی: اولاً از ترس افشای هویت و صورت واقعی و راستین خود، تظاهر و ریاکاری پیشه کرده و همیشه خود را از پشت نقابها و صورتکهای ساختگی و قابل تحمل به نمایش گذارد، و ثانیاً به همسر خیانت کرده - خوب خوب دقت شود - و به جای پرداختن به نیازهای فطری و جبلی همسر - که تحقق و تقدیم همان گوهر بی‌بدیل و عوض ناپیدای و جودى است - اغلب «خود» را و محبت خود را از طریق بخشیدن خرت و پرتهای مادی و احیاناً چشم‌نواز و بناچار اغفال‌کننده و تخدیری به رخ همسر بکشد!

این ترفند ابلیسانه و همسرستیزانه تا موقعی که چشم و گوش و حواس و غرایز زیست‌شناختی همسر، درگیر اشتغال آن خرت و پرتهاست، خواهد توانست همسر را از توجه به آنچه باعث تن در دادن به ازدواج با تهی موجود بی‌ارجی چون او شده، غافل نگهداشته و از افشا و مشاهده هویت و صورت واقعی وی جلوگیری نمایند! اما وقتی به اثر تکرار و تکرار، آن خرت و پرت‌ها قدرت اغفال‌کننده و تخدیری خود را از دست دادند، فاجعه روی خواهد نمود و بلاهت دردانگیز و متلاشی‌سازنده شبه‌زندگانی «همسرداران» بلاهت پیشه آشکار خواهد شد!

به هر حال در موقعیتهائی از همین دست می‌باشد که: نقابها و صورتکها بجای پنهان کردن هویت، وظیفه افشای کامل آن را به عهده می‌گیرند!

هدیه‌ها و ابزاری که قرار بوده تا از طریق آن‌ها محبت خود را به همسر منتقل کنند، وظیفه افشاگری پیدا کرده، نه تنها حامل پیام «خیانت، نفرت و انزجار» می‌گردند! که پرده از سریره باطنی برداشته و خائنانه بودن تلاشها را به نمایش می‌گذارند!

احساس بیگانگی و تنهایی سروکله پیدا نموده و مسیر رشد نرفتار و شکنجه‌آور خود را در پیش می‌گیرند!

رنگ از رخسار اعتماد و صمیمیت و صداقت و همدلی و همدمی و یکرنگی پریده، بی‌اعتمادی بر مسند اعتماد و نفرت بر اورنگ مهرورزی تکیه می‌زند!

«ضمایر» کلمات و عبارات، از بار هوشربای جمعی - که عطر یگانگی و یکدلی می‌پراکنند - تهی شده و از بار تکانه‌دهنده عفونت نفرت‌انگیز فردی - که گند منیت‌ها و انانیت‌های چندش‌آور و کشنده را می‌پراکنند - پر می‌گردند!

مسابقه شرم‌آور و دردانگیزی برای «تصاحب و تملک» آن دیگری، آنهم به عنوان یک «چیز» قابل تملک، یک وسیله تلذذ، استراحت، شهرت و... مراتب سرعت و اوجگیری خود را در پیش می‌گیرد!

و بالاخره، جریان انفصال و بیگانگی خود را بر گرده همسر گزینان بلاهت‌پیشه حاکمیت بخشیده و هر کدام‌شان را از مسند هویت انسانی آنان فروکشیده و در مزبله تنازعی سخت ابلسی و رنجبار کشانیده و گوهر بی‌بدیل و خدائی یگانگی را بر سنگ جدائی می‌کوبد! جدایی‌یی که در بسیاری از موارد، بدتر و بسیار هم بدتر از جدا شدن عینی پیکره‌ها و خانه‌ها و بسترها و مطبخ‌ها و... بوده و در نتیجه: تن و روح را در شکنجه گاهی نفرت‌جوش و شرارت‌بار محکوم می‌سازد!

جدایی‌یی که با همه در کنار هم بودن‌ها، تمام آثار و احکام کشنده بیگانگی و انفصال را بر هر کدام تحمیل کرده، معنای بودن (زننده آگاه بودن، زننده عاقل بودن، زننده آزاد بودن، زننده ارزشمند بودن، زننده محترم بودن، زننده مهرورز بودن، زننده مورد اعتماد بودن، زننده شریف و عزیز بودن) شانرا از آنان می‌گیرد!

و دقیقاً به همین دلایل است که همسر گرایان محبت‌پیشه را باور و روش آن می‌باشد که: شایسته است تا خیلی‌ها جلوتر از اینکه به نیمه دیگر هویت و وجود خویش توجه نمایند، اول به نیمه حاضر توجه کرده و او را برای هدیه کردن، تقدیم کردن، پیشکش کردن و... آماده و شایسته

سازند! آنهم فقط با سرمایه‌ها، ظرفیت‌ها و دارائی‌های هستی‌مندِ درون‌ذات!
 و لذاست که تا این نیمه را نساخته و پرورش لازم نداده‌اند، به سراغ نیمه‌دیگر نمی‌خیزند! و تا
 آنرا آماده‌دلدادگی نکرده‌اند، از دلبر سراغ نمی‌جویند! چه در پرتو تجربه‌های میلیونی به این
 واقعیت ایمان پیدا کرده‌اند که: زن قبل از هر چیز، از همسر خود یک «مرد» می‌خواهد و نه
 محافظی که هنرش حفظ پول و مال و جاه و باغ و باغچه و... باشد! بلکه مردی می‌خواهد که
 هنرش اکمال‌کننده‌گی، غنابخشی و... باشد! و مرد، قبل از هر امری از همسر خود یک «زن»
 می‌خواهد و نه چیز دیگری! زنی که بتواند اکمالش کند و به سکینه‌اش رساند! و روشن است که نه
 مردی را می‌توان با مادیات و تجملات و قدرتهای برونی و اعتباری ساخت، رشد داد و بلند برد و
 بنمایش نهاد و نه زنی را! چرا که اینان را «بن‌مایه» گوهری قدسی بوده و مؤلفه‌هایی از همان سنخ
 دارند! گوئی اینان با امر خطیر ازدواج، اولین و مهم‌ترین وظیفه و مسئولیت را «شناخت راستین
 خود» و مؤلفه‌های قدس‌بنیان خود، ظرفیت‌های مینوی خود، تشدید و تقویت گوهر ارجمند انسانی
 و ربانی خود و نیز، شکوفا کردن و آماده ساختن همه‌اینها برای «دلدادگی» فهمیده و همه‌تلاش
 خود را متمرکز ساخته‌اند تا این نیمه را برای هدیه کردن شایسته و آماده بسازند! چرا که با همه
 وجود باورمنداند که در این تجارب مقدس، اگر از این سرمایه‌علوی محروم باشند، چیزی برای
 سرمایه‌گذاری و جذب نیمه‌اکمال‌کننده نداشته و در بازار همدلی سودی فراچنگ نخواهند آورد!
 همه آنچه آمد مؤید آنست که نزد همسرگرایان مهرپیشه، هدف نهایی از ازدواج رسیدن به
 نوعی یگانگی هوش‌با و عاری از هرگونه مقصد و غرضی مادون آنست، و بر این باوراند که اینکار
 تحقق نهائی و شکوفائی پرجاذبه خود را به نمایش نخواهد نهاد مگر از طریق مهرورزی پیش‌تازانه و
 عشق فعال فراروانه مخلصانه!

این روش معجزه‌ئی که دارد اینست که انسان را عیناً و عملاً از حوزه احساس فقر و جودی،
 ترس از لغزیدن و غرقه شدن در رنجهای ناشی از فقرهای متنوع کشنده، به اقلیم دل‌انگیز احساس
 هستی‌مندی و غنا و دهش و بخشش و رانش به مهر و زمینه‌های مهرمحور می‌کشاند.

انسان خودمحور، در مجموعه‌ئی از ترسها و در زنجیره‌ پایان‌ناپذیر و کشنده‌ئی از هراسهای
 متنوع به سر برده و چون تجربه‌ای از شجاعتِ دهش‌مندانانه کسب نکرده است، به صورتی ابلهانه
 گمان می‌کند که: اگر مهر ورزیده و در حوزه تلاشهای مهرورزانه دهش پیشه ساخته و به پیش

تازد، به فقر گرفتار خواهد شد.

گاهی به شکلی سخت ابلهانه گمان می‌کند که اگر نارسائی طرف را نادیده گرفته، با درگذشتن از وی و بخشیدن به وی، باز هم او را از محبت خود برخوردار سازد، به فقر غرور، به فقر بی‌شهامتی، به فقر جدیت و... متهم خواهد شد! لذا دروازه جریان محبت را بسته و از ترس فقرهایی واهی و ابلهانه، هم عملاً خود را با فقر محبت، فقر عفو و گذشت و حلم و بردباری، فقر بخشش و دهش، فقر ستاریت، فقر مهرورزی، فقر هبه کردن مایه‌ها و گوهرهای محبت‌بار و غیره، مواجه می‌دارد! و هم با ترس از فقرهای یاد شده، او را!

ترسهای که از وی انبانی از ناکامی‌ها و نارسائیهادرست نموده و از همان‌ها پرش می‌سازد! و گاهی ناشیانه هراسان شده و خیال می‌کند که اگر دروازه مهر و محبت را بر روی طرف گشوده و بدون در نظر گرفتن هرگونه غرض و هدفی، او را از کلیه امکانات مهرورزی و محبت‌بخشی بهره‌مند سازد، طرف مقابل نتواند ژرفای نگرش و گرایش او را فهمیده و او را به کودنی و ناشیگری و... متهم نموده، از آنچه باید و شاید در جواب اینهمه بزرگی ارائه نماید، ابا ورزیده و امساک نماید! هراس و گمان ابلهانه‌ئی که او را به فقر کشنده و پوچی‌زائی مجهز ساخته و از وی انبان سربسته‌ای می‌سازد که در خود چیزی جز بی‌اعتمادی، بخالت، حرص، دناوت، تنهایی، بیگانگی و... پرورش نمی‌دهد!

این در حالی‌ست که اصل رویکرد به دهش، انسان را از دام احساس ابلهانه همه این ترسها رهاکننده و مجهز به نیروئی می‌سازد که ضامن رشد و کمال و شکوفائی و نشاط و آرامش و... اوست!

اشتیاقی بی‌رنگ

فریاد طبیعت ذاتی ازدواج را «اشتیاق به یگانگی» شکل و تشخیص می‌بخشد. واقعیتی که همه تجربه‌های ناب حسی و فراحسی جانبدار و مؤید اوست.

و این مؤید آنست که اگر کسی هدف اصلی ازدواج را امری غیر از آنچه آمد قرار دهد، ازدواج را ابطال نموده است. پس آنی که ازدواج را وسیله و رویکش قرار داده و در واقع رسیدن به راحت و لذت و ثروت و... را هدف اصلی خود معین می‌کند، ممکن است با توسلی شرمبار به

انواع حیل‌ها و ترفندها به هدف خودش دست یابد، اما از نفس ازدواج محروم گردیده و از حوزه یگانگی برون افتاده است! چرا که یگانگی زادهٔ همدمی است و همدمی از همدلی سیراب گردیده و تادل از اشتیاق بیرنگ فراروی پر و نورانی نگردد، همدمی را از شراب وصال سیراب و لبریز کرده نمی‌تواند!

اینکه ما برای جلو راندن زندگانی به سوی کمال و یگانگی به اسباب و ابزار و روشهایی نیازمندیم، امری طبیعی است و ناچار از پذیرش، منتها باید اذعان نمود که در روند طبیعی این امر، ابزار و روشها در خدمت شکوفائی و غنای زندگانی می‌باشند و نه برعکس! از اینرو، هر آن‌گاه که توجه از گوهر زندگانی باهمی منحرف و معطوف به اشیاء و ابزار گردیده و محوریت، از گوهر زندگانی باهمی به نفع ابزار و اشیاء منتقل شده و اصالت و ارج و محوریت به آنها بخشیده شود، نفس همین ابزار مفید و خدمتکار، به ابزاری مضر و خیانتبار بدل شده، راه را بر امر رسیدن به یگانگی و آرامش می‌بندند. لذا، توجه و سرمایه‌گذاری به اینها و در جهت اینها فقط تا زمانی مفید است و مؤید که اولاً خدمت‌گزار همسر‌گرایان مهر محور باشند و در ثانی، نقش محوری پیدا نکرده و بر مسند گوهر هوشربای زندگانی باهمی (همدمی، همدلی و یگانگی) تکیه نزنند.

اینکه همسر‌گرایان بیدار دل، شکوه و جلال ازدواج را در «داشتنی»ها سراغ نداده و بلکه در کمال «دلدادگی» به نمایش می‌گذارند!

اینکه تجمل‌گرایی را از حوزهٔ داشتنی‌های برونی، رنگ بازنده، از مدرونده و... بر گرفته و به حوزهٔ نگرشهای عشق‌آلود و گرایشهای مهرورزانه منتقل کرده‌اند!

اینکه به تجربهٔ میلیون‌ها انسان خردورز واقع بین کردن نهاده و یقین پیدا کرده‌اند که برخورداری از داشتنی‌های زاید و مازاد بر نیازهای کمال بخشنده - به دلیل اشتغال زائی، وقت گیرندگی و... - مانع اقبال تمام و توجه همه جانبه و اتصال مداوم و آرامش مستمر می‌گردد، برای آنست که اینان گوش به پیام جان‌افزای دل مشتاق خود نهاده، فقط آنچه را دل آنان و آنچه را طبیعت ذاتی آنان - اعم از مردانگی و یا زنانگی - می‌جوید، به وی می‌رسانند! و نه آنچه را توهمات آسیب‌دیده و تخیلات آفت‌رسیدهٔ مثنی ابله و عقده‌ئی!

از اینرو، هر کدام اینان، در این امر قدسی فقط دیگری را می‌جوید، چرا که در ژرفای وجود خود او را جز خودی قرار گرفته در برون نمی‌یابد.

اینان به روشنی دریافته‌اند که هستی هر کدام از آنان فقط در حضور هستی طرف مقابل معنا و تشخیص پیدا کرده می‌تواند و بس!

اینان به روشنی متوجه شده‌اند که: «احساس وجود» جز در گرو احساس حضور در آغوش جان و در ژرفای وجود، شهود و احساس طرف مقابل تحقق پیدا کرده نمی‌تواند! و لذا است که می‌کوشند تا بدان ژرفا دست یابند، پس همان می‌کنند و همان می‌بینند که مقتضای آن می‌باشد، بدانجا می‌گریزند که مرضی اوست و از آن فرار می‌کنند که او، اراده کرده است. و این، بنا بر طبیعت ذاتی جان انسان، جز با رهیدن از هوسها، آرزوها، نیازنماها و خواسته‌ها و داشته‌های معمولی، اعتباری و... ممکن و میسر نتواند بود.

یگانگی مدلل

اصل همسرگرایی امری است که فقط از طریق نفس و گوهر خود همین گرایش (گوهری که این گرایش را از سایر گرایشها ممتاز ساخته و به عنوان فصل آخر وجودی او جلوه گر می‌گردد) می‌توانش دریافت نمود! و نه از طریق ردیف کردن کلمات و عبارات ذهن یافته و خرت و پرت‌های دست ساخته! و این مؤید آنست که این امر یک امر وجودی بوده و با «هنر زندگی کردن» که نمایاننده روح همگرایی و یگانگی است، در پیوند می‌باشد و نه با قراردادهای اعتباری و متعارفی که ذهن را میدان جلوه‌گیرهای خود قرار می‌دهند!

عبارت اخرای این کلام آن تواند بود که: همسر گرایان محبت پیشه با جان خود، با عشق خود و با گرایش عینی و مهارناپذیر خود به همسر روی می‌کنند و نه با اشیاء و یا گفتار خویشتن! زیرا همانگونه که گل واقعی را از گل مصنوعی، اصل تلاش حیامندانۀ او، رنگ عوض کردنهای شکل و افسونگرانه او و عطرافشانیهای ایثارگرانه او ممتاز می‌سازد، همسر گرای واقعی از همسر گرای ادعایی را نیز، همان تلاش همسر محورانه او، دلدادگی صادقانه او و از خود گذرنیهای معنی دار و بیشورانۀ او ممتاز می‌سازد! و این، متضمن بر خورداری از هنر دلدادگی خواهد بود.

بر مبنای همین باور است که متوجه می‌شویم: همسر گرایان مهرپیشه، حتی در آنجا که ضرورت دفاع از دل دلدارجوی خویش را - آنهم با همه وجود - احساس کرده و در می‌یابند، بازهم بجای توسل به کلام و براهین خردپسندانۀ، با رویکردن به گوهر گرایش خویشتن، در موضع دفاع از دل

خویش قرار می‌گیرند تا حاکم و شاهد درستی امرشان، همانی باشد که در موضع اتهامشان قرار داده است، هنری که دیدگان محبت‌شکار را والهانه به جستجوی نگاههایی وامی‌دارد که دیدار و نظارهٔ سکر بار خود را در آینهٔ نگاهی جستجوگر سراغ می‌نماید.

هنری که گوشه‌های نغمه‌جوی را مشتاقانه به جستجوی ترنم‌هائی می‌فرستد که نوازش پیام دلدادگی خود را در سمفونی کلام هوشربای دیگری جویا می‌باشد.

هنری که سکوت را چنان زبان‌آوری هدیه می‌کند که هر که به دیدار آن خامشی‌گزیدگان نایل آید، نور رنگین و مستی آور عشق و یگانگی‌شان را به تصدیق بر می‌خیزد.

هنری که نظاره‌ها را از نغمه‌ئی آنچنان هوشربا می‌آکند که هر بیننده‌ئی را با روح پیوند متبلور آن‌ها آشنا می‌سازد.

باز هم تأکید می‌داریم: اینکه همسرگرایان به طور آگاهانه و آزادانه و ارزیابی شده و هدفمندانه اصل را بر یگانگی نهاده و برآند تا این گوهر بی‌بدیل و هوشربای را در حوزهٔ حیات باهمی خود به نمایش گذاشته و در ابعاد مختلف از زیبایی، شکوه، پاک‌ی، طراوت، بلندی و درخشش آن بهره‌ور گردند، امری پندارگرایانه و خیال‌بافانه نبوده و بر آن نیستند تا همچون ابلهان، آرزوئی وهمی و آرمانی خیالی را مد نظر گرفته، در حوزهٔ واقعیت‌های ملموس زندگانی و بدیهیات وجودی، به دنبال امری خیالی و یا اعتباری بدونند! بلکه این رویکرد را از آنرو وجههٔ همت خود قرار داده‌اند که: باورهای ژرف هستی‌شناسانهٔ آن‌ها، این نکته را برایشان ثابت ساخته است که ما همه رشحات یک دریا و اشعه‌های بالندهٔ یک خورشید بوده و مجالی و مظاهر یک حقیقت واحدیم، و آنچه در ژرفای این مظاهر ظاهراً از هم جدا موج زده و جلوه‌گری می‌نماید یک چیز است. مادر عین حالیکه از برون - و فقط ظاهراً - جدا به نظر می‌آئیم، از برون و درون واقعاً بهم چسبیده و متصلیم! همان قدرت، نیرو و نوری که این یکی را به سیلان و صیرورت و شدن و... می‌دارد، آن دیگری - و آن دیگران - را نیز همو به تلاش و کنش وامی‌دارد! و همان جاذبه‌ئی که مرا به سوی او می‌راند، همو و لاغیر او، او را نیز به سوی من رانده و به یگانگی می‌کشاند! و این نیرو و جاذبه، نه انقطاع و جدائی را بر می‌تابد و نه ضعف و فترت را.

به هر حال، اینان را همین مایهٔ از باور و بینش بر آن داشته است تا اولاً اصل را به کنش یگانه‌ساز و جدائی‌برانداز بگذارند، و ثانیاً، آثار و احکامی که توهم جدائی، تجرید و افتراق را دامن زده و به

سوی تنهائی و بیگانگی فرامی‌کشانند، از هر نوع و دسته‌ئی که باشند، رها ساخته و آنچه را موهم جدائی است، فدای آنچه مثبتِ بیگانگی است بنمایند.

به سوی آرامش

آنچه به طور اجمال همهٔ زوجها در می‌یابند اینست که هدف غایی از ازدواج رسیدن به آرامش و سکینه‌ئی است که در سایه‌سار شکفتن بیگانگی (زوجیت) پدیدار تواند شد و لاغیر! این هدف فقط زمانی ممکن است تحقق و تبلور عینی خود را در اقلیم زندگانیشان به نمایش گذارد که: هر یک از زوجها، برای تبلور و جسمیت پیدا کردن زوجیت (= بیگانگی)، از «بیگانگی و تنهائی و لنگه بودن» به سوی «آشنایی و جمعیت و زوجیت» بروند! چرا که نه راه دیگری برای رفتن و سپری کردن و رسیدن وجود دارد و نه ابزار و سرمایهٔ دیگری.

حال، اگر هر کدام از این دو لنگهٔ بیگانگی خواه، آگاهانه و یا ناآگاهانه و به هر دلیل و غرضی، از قرار گرفتن در این مسیر و انتخاب همین جهت، ابا ورزیده و حاضر نگردند تا از ابزار و سرمایه‌هایی که تحقق و تبلور زوجیت در گرو بکارگیری و هزینه کردن آنها می‌باشد بهره گیرند، یقیناً در پایان تلاش خستگی‌بار و رنج‌آور، آنچه فراچنگ‌شان خواهد آمد، احساس نفرت، نفاق، بی‌اعتمادی، فریب‌خوردگی، تحقیر و در نهایت جدائی و لنگه بودن خواهد بود!

طبیعی است که در شرایط و موقعیت‌هائی از ایندست، آنی واقعاً محکوم و شایستهٔ سرزنش می‌باشد که به مسیر منتهی به بیگانگی پشت کرده و ابزار و سرمایه‌هائی را که می‌توانستند در جهت رسیدن به بیگانگی کمکش نمایند، به علت کزفهمی و خودرایی و بی‌توجهی و در نتیجه پشت کردن به آنها، تحقیرشان نموده است! لذا شایستهٔ آنی که دوستدار بیگانگی و سکینهٔ نوازشگر بالیده از آن می‌باشد: آنست تا فقط به سوی نور بیگانگی بشتابد و نه در جهت نار بیگانگی و جدائی؛ چه در صورتیکه خود و نیروهای خود را صرف حذف و دفع عوامل آسیب‌رسان به بیگانگی و زوجیت نساخته و در جهت پویائی ابزار، سرمایه‌ها و عواملی که بیگانگی را جسمیت می‌بخشند بکار نیندازد، یقیناً از آن سکینه اثر و خبری نتواند یافت! و دقیقاً، رسیدن به همین باور بوده است که همسرگرایان با خرد را به زیبایی متوجه نموده است که: شایستهٔ هر انسان احترام‌گذار بخود و دلسوز به خویشان این است تا فقط همسری را انتخاب نماید که دوست دارد از جان و دل

به او عشق بیازد و خدمت کند و نه اینکه او را در خدمت نیازهای گوناگون خود بگیرد! چرا که فقط در شرایط و موقعیتی از همین دست می‌باشد که امکان برخورداری از «امنیت راستین» آرامش نوازشگر، نشاط معنیدار و رضایت همه‌جانبه فراهم تواند شد.

اینان، هرگز اصل تأهل را ابزاری برای رسیدن به راحت، کاهیدن از زحمت، برخورداری از لذت و... تلقی نکرده، آنرا امری برای دهشِ محبت و گسترش دامنهٔ مهرورزی و به نمایش نهادن قدرت عشق‌بازی خود می‌شمارند. چرا که در چشم‌انداز اینان، وسیله قرار دادن دیگری هدف ازدواج نبوده، هرگونه چشمداشت غیرمحوارانه - و حتی محبت‌طلبانه - در واقع امر همسرگرایی را به کاری تجارتي بدل کرده، شخصیت همسر را، تا حد ابزار و وسایل مصرفی تنزل می‌بخشد.

اینان تأهل را فرصتی قدسی برای گونهٔ ویژه‌ئی از عبادت و جهاد ربانی تلقی کرده، منزل را معبدی می‌یابند که می‌باید به دستور معبودی بی‌همتا، در آن هر چه از جنس عشق و مهرورزی دارند، بدون شائبه در معرض باختن قرار دهند!

فرصتی که در آن همسر و دیگران، با همهٔ قوای وجودی، زیباییهای هوشربای آنانرا در امر شکوفاسازی مهرورزی مشاهده کرده، آئینه‌های دلفریبی می‌یابند که فقط نور محبت را می‌تابانند! فرصتی که در آن جسم و نیازهای جسمانی - به نحو کاملاً ویژه و از دیدگاه کاملاً خاصی -

فراموش شده، جلوه‌های بشکوه و زیبای روح محبت‌جوی انسانها خود را به نمایش می‌گذارند! فرصتی که برای خواسته‌های خودخواهانه، تنگ‌نگرانه، یک‌جانبه، مادی و فناپذیر اجازهٔ میداننداری سرکشانه، خودمحوارانه و... نداده و پیدایش آن‌ها را - به عنوان اموری محوری و مالی و اعتباری و... - لکّهٔ ننگی بر دامن حیات باهمی تلقی می‌دارد!

منزلی که دیوارهٔ خشن و کدر مادیت را درهم کوبیده و از روحانیتی دل‌انگیز و هوشربا برخوردار می‌باشد.

منزلی که به نور عشق روشن و به عطر هوشربای مهرورزی خوشبوی بوده و با نغمهٔ نوازشگر قلبهائی محبت‌آئین همراه می‌باشد.

جائی که وارد شدن در آن روح را آرامش، اندیشه را طراوت، احساس را شادابی، عاطفه را بالندگی و شکوفائی و همهٔ ابعاد زندگانی را نور و نشاط و سرسبزی می‌بخشد.

مکانی که در آن محبت می‌بالد، عشق داده و باخته می‌شود و مهربانی پخش می‌گردد.

محلی که در آن، هر دلی برای دادن محبت می‌تپد و هر دیده‌ئی در جستجوی یاری است که پذیرای محبت باشد.

حیاتی افسونکار

باید اذعان نمائیم که انسان به طور فطری - چه در حال تجرد و چه در حال تأهل - در جستجوی حیاتی بی‌بدیل و فرادست می‌باشد. حیاتی که به واسطه غلبه و حضور ویژگی‌های منحصر به فرد خود، دیگران را مرعوب جلال خود نموده و امید رسیدنشان را بدان مرتبه ویژه، به یأس بدل نماید! او را باور بر این است که فقط در حالت و موقعیتی از ایندست می‌باشد که غنا، کمال، والائی، شکوه، ارجمندی و... او، امکان تبلور پیدا کرده، به نمایش درآمده و او را احساس بی‌نیازی و آرامش بالا خزیده از آن احاطه می‌نماید! و لاغیر.

آنچه در این رابطه ویژه قابل تأمل می‌نماید اینست که متوجه باشیم: برای رسیدن به حیاتی بی‌بدیل، دو راه کاملاً متفاوت، مورد نظر و پندار می‌باشد که هرگز هر دو نخواهند توانست تحقق، تداوم و شکوفائی آن بی‌بدیلی را ضمانت نمایند. و این مؤید آنست که واقعیت‌ها، اعتماد فقط به یکی از آن دو را جانبداری می‌نمایند و بس، و اما خود آن دو راه:

الف - رسیدن به بی‌بدیلی در «داشتهای» مادی و اعتباری،

باء - رسیدن به بی‌بدیلی در «بودنیهای» واقعی و نفس‌الامری، حال، اگر بخواهیم از حاشیه‌پردازی دوری جسته و مسئله را فقط در رابطه با امر ازدواج و «موضع‌گیری‌های همسرداران و همسرگرایان» مورد تأمل، تحلیل و ارزیابی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که از دیرباز، دأب و روش عده‌یی بر آن بوده است تا خود و زندگانی خود را از برون پر کرده، رنگین ساخته، زینت و جمال بخشیده و این گرایش را تا بدانجا تعقیب می‌نمایند که در این زمینه (بی‌بدیلی از طریق داشتن خانه خوب، مرکب خوب، وسایل تجملاتی خوب، باغ خوب، ثروت خوب، قدرت خوب، شهرت خوب، ریاست خوب و...) از خیلی‌ها جلو می‌افتند!

و روش و دأب عده‌یی دیگر بر آن بوده است تا خود و زندگانی خود را از درون پر کرده، رنگین ساخته، زیبایی بخشیده و این گرایش را تا بدانجا تعقیب می‌کنند که در این زمینه (بی‌بدیلی از طریق داشتن خرد خوب، بصیرت خوب، عاطفه خوب، هنر خوب، اخلاق خوب، ایمان

خوب، عرفان خوب، آزادگی خوب و...) از دیگران جلو بیفتند!

معنای این سخن در رابطه و زمینه ازدواج آن تواند بود که: یک دسته از اینان به گوهر وجودی همسر، به هویت انسانی - خدائی همسر و به شکوفائی صورت حقیقی او هیچ اعتنائی نداشته، به فکر بی‌بدیلی آن نبوده و همه تلاش خود را صرف پر کردن اطراف او می‌کنند! و دسته دیگر همه خرد، دانش و تلاش خود را متوجه گوهر وجودی طرف مقابل ساخته و هرچه در توان دارند، در این رابطه به خرج می‌دهند تا هم خود و هم همسرشان، از نظر درونی و وجودی - از طریق تبلور خردمندی، بینشوری، هنرمندی، ایمانندی و... - قله‌های بی‌بدیلی را به تصرف در آورند!

تجربه‌های هزاران ساله مؤید آنست که گرایش دسته اول، به طور مستمر در معرض تهدید قرار داشته و در بسا از موارد از رنگ و روغن افتاده! و عده‌ئی دیگر، با فراچنگ آوردن زمینه‌های مادی و برونی از اولی‌ها جلو زده و زهر تلخ شکست را به کام جانشان ریخته‌اند!

زیرا، وقتی مدار امر رسیدن به بی‌بدیلی از طریق داشتن برخی از خرت و پرت‌ها بود، چون امکان دسترسی - از دیدگاهی ویژه و به معنای کاملاً خاصی - به زمینه‌های مادی و تجملی نسبتاً ساده و آسان می‌باشد؛^(۱)

چون برخی از همین امور و اشیاء مادی، محکوم شرایط و موقعیت‌های اعتباری بوده و بنحو توجیه ناپرداری از رونق می‌افتند!

چون از احکام و آثار جاودانگی محروم بوده و در چنبر فناپذیری قرار دارند، و از همه مهمتر: چون مدار هستی آنها در برون قرار داشته و انسان به گونه فطری مشتاق پری، غنماندی، شکوه و جلال درونی می‌باشد، چون وقت گیرنده و انرژی‌کشنده بوده، چون هرگز توان اشباع جانهای فاقه‌زده را ندارند و چون شکست و ناکامی خود را، خود بر دوش کشیده و مسیر شکست خود را خود، در پیش گرفته‌اند، هرگز نخواهد توانست سر از زندگانی پیروزمندانه، ازدواجی یگانگی‌آور و آرامش‌دهنده بدر آورد!

در حالی که وقتی گرایش همسران، متوجه امور هستی‌مند و بودنی باشد، چون تلاش هر کدام از همسران متوجه رسانیدن همسر به موقعیت بی‌بدیلی و انفراد بوده و تلاش می‌ورزد تا آنرا در

۱- و به همین دلیل است که جامعه‌ها، در هر دوره‌ئی افراد ثروتمند، رفاهمند، تجمل‌گرای و... زیادتری دارند! اما هنرمند، ایمانمند، خردمند، بینش‌مند، و... کمتری!

صقع جان همسر و در اقلیم باطن او تحقق بخشیده و پویائی و شکوفائی بخشد؛ چون انرژیهای هر کدام از آنها صرف زمینه‌های اصلی و محوری شده و بیهوده تلف نمی‌شود؛ چون زمینه تلاش، رهیدن از نقص و رسیدن به کمال، رهیدن از خود و هوسهای بیهوده خود، رهیدن از یگانگی و رسیدن به گوهر یگانگی، و دویدن به قله‌های عشق و محبت و دلدادگی و... می‌باشد، پویائی و شکوفائی و غنا و کمال زندگانی باهمی، ضمانت خود را با خود داشته و بجای تهدید، از یآوری و کمک و غیره خود برخوردار خواهد شد.

بر مبنای رسیدن به همین مایه از بینش می‌باشد که متوجه می‌شویم: همسر گرایان تعالیجوی از تظاهر، از همنگیهای متعارف بی‌ریشه، از هم‌شکلیهای برون‌محور تقلیدی و از رنگ‌پذیریهای مسخره‌ای که مدسازان حیل‌گر، تجمل‌پیشه‌های بی‌هنر، استعمارگران فتنه‌گر و... گرفتار آن بوده و یا می‌سازند آزاد بوده، کمال بی‌بدیلی وجودی را در اقلیم دل مصفا، جان نورانی، قلب عاشق خود و روح واله و شیدای خویش جستجو کرده و اگر به زمینه‌های برونی در حد نیاز روی می‌نمایند، آنها را بطور آگاهانه و زیرکانه، وسیله رشد و غنای درونی قرار می‌دهند! و نه برعکس! و همین، باعث بوده است تا نه تنها در امر بی‌بدیلی گوی سبقت از دیگران برابند! که باعث بوده است تا ازدواجشان، کمال بی‌بدیلی را در حوزه یگانگی و وصال به نمایش گذارد.

همسری و تملک

ذوق جاودانگی
سرمایه‌ای معنابخش
راز سرشاری

همسری و تملک

ذوق جاودانگی

طبیعت ذاتی همسرگرایی با «تملک نمودن» متناقض است، اصلاً در این اقلیم «اصل گرایش» به معنای وانهادن خویش، رهیدن از خویش و دیده بستن بر خویش است! نه گزیدن «برای خویش» و «آوردن در تملک خویش»!

در همه دنیا و همه نحلها، اصل همسرگرایی مبتنی بر نوعی رسیدن به پایداری، جاودانگی و ابدیتی است که با رهیدن از یگانگی و جدائی و انفصال و پیوستنِ همیشگی به همسر، تحقق پیدا می‌کند.

حداقل آنچه را اذهان می‌پذیرند - و زوجها در قراردادهای خود دنبال می‌کنند - اینست که: ازدواج بطور معمول امری دائمی است. و این یعنی: خود را در گونه ویژه‌ئی از پایداری تازه و ناب و پرجذبه رها کردن؛ در گونه خاصی از جاودانگی یافتن و تجربه کردن! و با گونه ویژه‌ئی از ابدیت هم‌سفر ساختن!

نفس این باور مؤید آنست که آنچه جنبه «تملکی» داشته باشد، به دلیل اعتباری بودن خود، اولاً اصالت و جودی نداشته و از ضمانت تداوم هستی‌مندان - ولو که در موطن ذهن - بهره‌مند نخواهد بود! و ثانیاً حتماً روزی از تملک بدر خواهد رفت! حال آنکه همسرگرایی در پی امری است فناپذیر! چرا که همسرگرای بر آنست تا در ابدیتی نورانی و هستی‌افزای با همسر خود یگانگی داشته و از ثمره شیرین این یگانگی برخوردار باشد. بنابر این، آنی که در این امر به فکر تملک همسر است، زیانهای را به استقبال ایستاده است! و اولین زبانی را که استقبال می‌کند «خیانت به دل

دلدار جوی و جان جانان طلب خودش» می‌باشد.

زیرا، او دلی را که در پی دلداری و در جستجوی رضایت دلداری است، از موضع عاشقانه او ساقط ساخته و برده‌امری موهوم - به اسم ملک و مالک و مقوله مالکیت - می‌سازد؛

او جانی را که در پی امری جاودانی و فناپذیر (محبت) بوده است، از موضع نورانی، وحدت‌جوش و یگانگی‌پرورش به مزبله انفصال، فناپذیری، دوگانه‌انگاری و ناسازگاری سقوط می‌دهد! و با اینکار، بلاهت و نابخردی خود را مسجل ساخته، عملاً اعلام می‌دارد که: هم خود و هم همسر خودش را تا سطح شیئی قابل تملک تنزل وجودی داده است! چرا که: اگر نه چنین بود، اصلاً و هرگز به همسر خویش به عنوان شیئی قابل تملک نگاه کرده نمی‌توانست. و چون بدین بلاهت گرفتار آمده و با عمل خویش آنرا قانونیت بخشیده همسر را نیز ترغیب نموده و خواهد داشت تا در همین موضع قرار گرفته و بر مبنای احکام همین موضع، با وی برخورد نماید!

و این، آغاز نفرت‌انگیزترین، عفن‌ترین، خفت‌بارترین و... ترین جنگی خواهد بود که نمی‌باید در پرجاذبه‌ترین، لطیف‌ترین، معطرترین و... ترین موقعیت رخ می‌نماید! طبیعی است که در این مسیر، هر چه تلاش سئزه‌گرانه بیشتر، شکست و شرمساری فراگیرتر خواهد بود!

با این مایه از بینش متوجه خواهیم شد که: همسر گرای عاشق، نه تنها در پی تصاحب و تملک همسر و اراده و آرمان و... او نمی‌باشد، بلکه با همه وجود می‌کوشد تا از سقوط کردن در مزبله‌ئی اینهمه عفن، خود را محافظت نماید. زیرا آنچه واقعاً دل دلداری جوییش در پی آنستحفظ و حراست همه‌جانبه دلداری است! چرا که وی غنا و آزادی و سربلندی و شکوفائی و جلال و آرامش و... خود را در امر مقدس «دلداری» می‌جوید و لاغیر! و که نمی‌داند که این، با امر تملک در تناقض بسر می‌برد؟!!

سر مایه‌ای معنابخش

آنچه در زندگانی همسر گرایان تعالی‌جوی از جذبه و افسونی بخردانه و حکمت‌جوش برخوردار می‌باشد این نگرش است که: اینان نه تنها به همسر به عنوان شیئی و ابزار زندگانی ننگریسته، بلکه او را - به نوعی کاملاً ویژه - عامل و علت تبلور هویت، فردیت، غنا و آرامش خود می‌شمارند! و حکیم، به نیکوئی دریافته و میداند که: علت، در حوزه وجودی معلول خود چه نقشی

دارد! اینان که به راز پرشکوه ازدواج یگانگی بخش رسیده‌اند، همسر را همان «سرمایه‌ئی» می‌شمارند که در حوزه همسر جوئی فقط و فقط با همان سرمایه می‌توان به «سود معنادهنده، غنابخشنده، زیباسازنده، آزادکننده و آرامش‌دهنده» دست یافت و لاغیر!

سرمایه‌ئی که آنانرا در حوزه همسر جوئی از فقر وجودی می‌رهاند؛ از یگانگی نجات می‌بخشد؛ از چنگال تنهائی آزاد می‌کند؛ از احساس تلخ تهی بودن رهایی می‌بخشد؛ سرمایه‌ئی که از بی‌پناهی و بی‌اتکائی نجات‌شان داده، پناه دل‌دلدار جویشان می‌شود؛

سرمایه‌ئی که آرامگاه جان آرامشجوی آنان گردیده و آینه تمام‌نمای غنای وجودی آنان می‌گردد! و دقیقاً بر مبنای همین ینش و باور است که وقتی همسران از همه سربلندی‌ها، کامیابی‌ها، پیروزمندیها و بردها - در حوزه‌های دیگر بهره‌مند و اشباع شدند - خوب دقت شود - اشتیاق سربه‌زیری، شکست و باختن همه خود - در راه و در پای همسر - آنانرا به دروازه هوشربای همسر و همدم و معشوق می‌کشاند!

تنها جا و موردی که همسر جوی ینشور واقعی، با اشتیاق و خرسندی شکست کامل خود را استقبال می‌کند، آغوش مهربار معشوق است! و تنها جائیکه می‌خواهد همه هستی خود را بیازد، کنار رضایت و خشنودی اوست. و فقط در همین جاست که همسر جوی راستین، همه فرزاندگی‌های خود را فدای دلدادگی نموده و کمال بی‌بدیلی، سرافرازی، غنا و آرامش خود را از «پذیرش» معشوق و از گوهر یگانه شدن با او جستجو می‌کند!

به عباراتی دیگر: فقط در همین موقعیت وجودی است که همسر گرای واقعی از ذوق و اشتیاق «بُردن خالی و برکنار» می‌شود!

از آرزوی پیروزی دست می‌کشد! از میل رسیدن به حاکمیت همه‌جانبه تخلیه، تصفیه و... جدا گردیده و مرده و به دلدادگی و مهربخشی و... زنده می‌شود!

و این یعنی: تولدی دوباره، تولدی در نور و نشاط و آزادگی و آرامش و الفت و پاکی و دلدادگی و عشق!

راز سرشاری

همسرگرایان محبت پیشه دقیقاً به دلیل اینکه: محور حیات را بر عشق فعال و گسترش و تشدید و تقویت و شکوفایی هر چه رنگین تر و پرجاذبه تر عشق نهاده‌اند، به نیکوئی متوجه شده‌اند که اصل همسرگرایی با نگرش «تمرکز طلبانه» مهرورزی، و محصور کردن مهرورزی در حوزه وجودی فرد و یا افرادی محدود و معین و ویژه، هرگز و به هیچ‌روی سازگاری ندارد! چرا که با تجربه باطنی و بلاواسطه دریافته‌اند که: هر چه بر حوزه گسترش و تعمیق مهرورزی در حوزه حیات انسانی افزوده شده و بیشتر «باخته» شود، خاستگاه عشق بیشتر غنا و بالندگی و سرشاری و سرریزی پیدا کرده و از تازگی، فریبندگی، شکوفائی و جوشش بیشتری برخوردار خواهد شد.

از اینرو، اینان در برخورد های متنوع انسانی و ارزش محور خود و همسران خود نه تنها از موضع تنگ نظرانه امساک و بخل محبت نسبت به دیگران - اعم از پدر، مادر، برادر، خواهر، اقوام، بستگان، همکاران، آشنایان و... - حمایت نکرده و به شدت با آن مخالفت می نمایند، بلکه تلاش می کنند تا هم خود و هم آن نیمه دیگر وجود خویشان را در موضع مهرورزی و گسترش مهرورزی قرار داده، حوزه پیوندهای مهر محور را در زندگانی باهمی خود پهنه مند سازند! و همین نگرش باعث شده است تا اینان اولاً از دام تاریک «توقع، انتظار، ذوق و گرایش» بریدن مهر از دیگران رها شوند، و ثانیاً اشتیاقشان برای مهرورزی و گسترش پیوندهای مهرورزانه با دیگران تقویت و شکوفا گردد! زیرا اینان به نیکوئی دریافته‌اند: آنی که توقع دارد همسرش همه مهربانیها و مهرورزیهایش را فقط متوجه او ساخته و از پخش و گسترش آنها به سوی دیگران جلوگیری نماید، در واقع آگاهانه و یا نا آگاهانه، دشمن وی بوده، در جهت اسارت و محدودیت او عمل نموده، از غنا و سرشاریش جلوگیری نموده، از شکوفائی و رشدش هراسان بوده، از آزادگی اش دلتنگ بوده، عملاً خود را در جهت پژمردگی و مرگش قرار داده، خود را از داشتن همسری آزاده، دهشگر، مهرورز، شکوفا، غنامند و... که از پخش و گسترش محبت بی‌ریا، بی‌شائبه و بدون غرض به دیگران هیچ‌هراسی ندارد، محروم نموده و باز هم، آگاهانه و یا نا آگاهانه عملاً در جهت اسارت خود و همسر خود و دیگران، محدودیت حوزه وجودی خود و همسر خود و دیگران، بستن راه رشد و شکوفائی بر خود، همسر و دیگران، دور ساختن و کنار کشاندن از غنای هوشربای خود، همسر خود و دیگران، دریغ داشتن آزادی از خود، همسر خود و دیگران و در یک کلام در جهت پژمردگی و مرگ کشاندن خود، همسر خود و دیگران قرار می‌گیرد!

قماری ربانی

انسان، خود پاسخی است ...

رقابت دهشی

مسابقه‌ای معکوس

دهشی بارور کننده

بردن بیگانگی

قماری ربانی

انسان، خود پاسخی ست...

اگر بر مبنائی کاملاً ویژه - که حقیقت انسان را در این نشئه، یک کنش، شدن و صیوررت می‌داند - به انسان نگاه کنیم، به روشنی متوجه خواهیم شد که از این دیدگاه، انسان با همه فراز و نشیب‌های متنوعش، یک «پاسخ مثبت به کمال» است.^(۱) پاسخی که میلیون‌ها پاسخ متضاد و متناقض دیگر را در خود جای داده و از خود متجلی ساخته، اما در عین حال، وحدت شخصی خود را نیز حفظ کرده است! یعنی حقیقت وجودی این پاسخ به گونه‌ئی است که کثرات بالیده از صقع ذات آن، با آنکه ظاهری متضاد داشته، آثاری متخالف و احکامی متقابل را همراهی و جانبداری می‌کنند، هرگز نمی‌توانند به وحدت شخصی او آسیب رسانیده و مخدوشش نمایند!

این پاسخ به دلیل برخورداری از حقیقت و گوهر هستی، اصلاً توان آنرا ندارد تا در برابر جنبه‌های متنوع «وجودی» پاسخ منفی (= عدمی) بدهد! چرا که نفی نمی‌تواند در او نفوذ و رسوخ نموده و او را متصف به عدم سازد! هر چند که پاسخهای منفی، توان آنرا دارند تا در نحوه تعیین و تشخیص هویت او - به عنوان امری وجودی و نه عدمی - نقش قابل توجهی بازی نمایند! و این بدان علت می‌باشد که این پاسخ، وقتی هم که امری را در شمایل نفی از خود متجلی ساخته و بروز می‌دهد، مراد اثباتی است که حضور و حقیقت گوهری و وجودی آن نفی را تعیین بخشیده و تبیین و تفسیر می‌نماید.

به هر حال، اگر از پرداختن به مسایل و مباحثی پیچیده و فرار از حوزه فهم عقل جزئی دیده

۱- پاسخ واحد شخصی.



بر بسته و بخواهیم موضوع را در چوکات فهم و تجربه انسان سالم دلسوز به هویت و آرامش خویشتن مورد تأمل قرار دهیم، به تجربه درخواهیم یافت که همسرگرایان محبت‌محور، به دلیل اهمیتی ویژه که برای موضعگیریها و جهت‌گیریهای خویش قایل می‌باشند، از جوانب مختلف و دیدگاههای متنوع، آنهم با همه توان عقلانی-بیشی، متوجه پاسخهای لفظی و یا علمی‌یی که به نیمه دیگر وجود خود داده و یا از آن می‌گیرند بوده و در برابر آنها به شدت احساس تعهد و التزام می‌نمایند. زیرا اینان با همه سطوح دریافتی خویش به این باور شکوفا سازنده مجهز شده‌اند که پاسخ آنان به نیمه دیگر وجود خویش، در واقع پاسخ آنان به وجود و هویت خود، به احساس خود، به عاطفه خود، به خرد و بینش خود، به آرمانهای خود، به آرامش معنیدار خود، به امنیت پرورنده خود، به آزادگی خود، به طراوت خود، به شفافیت و شادابی سطوح متنوع هستی خود، به شکوفائی خود و در یک کلام: به «دل‌دلبر گرای» خود آنان بوده، در تقرر و تعیین بالفعل هستی و هویت خود آنان نقش اساسی و ارزشباری را ایفا می‌کند!

اینان در پرتو بصیرتی نوازشگر و فراکشاننده آموخته‌اند که: ممکن است در هر «نه‌ای»، چندین «آری» غنابخش، نشاطبار، تکمیل‌کننده، آزادسازنده، امنیت‌بار، نوازشگر و غنایمده نهفته بوده و در هر «آری‌ای»، چندین «نه» بدبختی‌آور، ننگبار، هویت‌زدا، تحقیرکننده، اسارت‌بار و متلاشی‌سازنده هویت و صورت انسانی آنان وجود داشته باشد.

اینان در سایه‌سار تجربه‌های معنامحور و بیداری‌آفرین به این واقعیت دست یافته‌اند که شکل زندگانی و ریخت‌گوهر هویت فرزند آدمی را به عنوان موجودی خردورز، جانمایه پاسخهای او به خودش، به هستی، به جهان ارزشها و زیبایی‌ها و به همسر او تشکیل می‌دهد! و دلدادۀ همسر گرای فقط آنگاه از عطر سکر بار گل‌های محبت، آرامش و یگانگی مشام جان را تازه تواند کرد که با همه خرد و بصیرت خود از «رایحه عطر پاسخهای خویش» برخوردار گردیده باشد!

اگر از چشم‌انداز این دسته از همسرگرایان عاشق‌پیشه به مقوله موردنظر توجه نمایم، این نکته مسجل خواهد شد که «پاسخ» همسرگرایان به یکدیگر، به دل‌دلدارجوی یکدیگر و به جان‌دلدارگریز آنان، در یک تقسیم‌بندی ویژه می‌تواند محصور باشد به:

یکم - پاسخهایی که در حوزه امور داشتنی حضور و هستی می‌نمایانند.



دویم - پاسخ‌هایی‌که در حوزه امور کرداری حضور و هستی می‌نمایند.

سیم - پاسخ‌هایی که در حوزه امور و موقعیت ایده‌آلی حضور و هستی بهم می‌رسانند. به هر حال، اگر بخواهیم به گوشه‌هائی محدود و تنگ، از مکانهای متقابلی که در هر پاسخ می‌تواند پنهان باشد، پردازیم، باید معروض داریم که:

نگاهی شتابان به زندگانی سراسر مهرپرور همسر‌گرایان خردورز، این واقعیت را اثبات می‌نماید که شعار بسیار شفاف و روشن کرداری اینان به یکدیگر اینست که: داشتی‌ها را بگذار، و اگر سر عشق و محبت‌داری «شدنی»‌ها را با همه توان چنگ‌انداز! چرا که اینان به روشنی دریافته‌اند که انسان را «نفس بودن بالفعل» خود او صورت و هویت، عزت و کرامت، زیبایی و جلالت، آرامش، آزادی و طهارت و... می‌بخشد! و نه خرت و پرت‌های داشتی او!

این دریافت، در باغ جان این دلبر‌گرایان خود‌گریز، نهال التزامی را به بار می‌نشانند که ثمره‌اش دقت و فراست به خرج دادن در زمینه پاسخ‌هایی است که در این زمینه ویژه به یکدیگر می‌دهند! طبیعت این توجه، دقت و فراست آنان را و خواهد داشت تا در این رابطه ویژه، به صورتی کاملاً جدی، از پوست و صورت پاسخ‌ها سفر‌گزیده، به سیر در باطن پاسخ و جنبه‌ها و جلوه‌های حیرت‌انگیزی که در خود پنهان نموده‌اند پردازند!

آنچه در رابطه با امور داشتی‌ها انکار را بر نمی‌تابد اینست که اولاً آن موضوع، از نظر رتبت وجودی به پایه دارنده خود نرسیده، و به هیچ‌وجه با او برابری نتواند کرد! چه رسد به دارائیهای برین دارنده خود، از قبیل خرد و بینش و ایمان و عرفان و عشق و...!

و ثانیاً، از نظر تأثیر‌گذاری هرگز خارج و برون از یکی از سه حالت آتی نتواند بود: یا، برای شکوفائی، غنمندی و ارج‌بخشی جنبه‌های مثبت وجود دارنده خود مفید می‌باشد؛ یا، برای آنچه آمد مضر است و زیان‌رسان؛

و یا، از نظر تأثیر‌گذاری «ختی» بوده و به هیچ یک از جنبه‌ها تأثیری ندارد. این حالات با کمی تفاوت، در رابطه با موارد دیگری که این نبشته بدان‌ها توجه داده است، قابل تعمیم می‌باشند.

با این مایه از باور و بینش، اگر پاسخ همسر‌گرای دلسوز به همسرش را در رابطه با موضوعی داشتنی مورد تأمل قرار دهیم، به روشنی متوجه خواهیم شد که: هر کدام از «آری و یا نه»‌های او،



چه «نه و آری» های مهمی را در پی تواند داشت!

به هر حال، همسر گرای محبت محور، وقتی به پاسخ منفی همسرش در رابطه با داشتنیهای مثلاً تجمل گرایانه - که حضور و غیابشان در رشد، غنایندی و شکوفائی جنبه های وجودی هیچ نقشی بازی کرده نمی تواند - مواجه می شود، در این نه، آری هایی را مشاهده می کند که جان دلداری جوی او را تازگی و شادابی می بخشد! چرا که آنرا: آری گفتن به استقلال وجودی خود از دام وابستگی به داشتنی های مادون هویت خود،

آری گفتن به آزادی جنبه های متنوع احساس و اندیشه خود،

آری گفتن به غنای درونذات خود،

آری گفتن به اصالت معنوی خود،

آری گفتن به بالندگی عاطفی خود،

آری گفتن به رشد نظام ارزشی خود،

آری گفتن به اصالت و محوریت کنشی و معنی دار خود،

آری گفتن به ارجمند بودن، محترم بودن و دوست داشتنی بودن خود می شمارد، و غیر اینها. هم بدانسان که - خدای ناکرده - آری گفتن همسر را در همان زمینه، متضمن «نه» هایی می یابد که جان همسرگرای وی از تصور آنها آتش می گیرد، زیرا که آنرا در واقع «نه گفتن» به استقلال وجودی خود از دام وابستگی به خرت و پرت های بی ارج،

نه گفتن به آزادی های بلند پروازانه جنبه های متنوع و ساحت های مختلف احساس و اندیشه خود،

نه گفتن به غنای درونذات و باطنی خود،

نه گفتن به اصالت روحانی و ملکوتی خود،

نه گفتن به بالندگی عاطفی خود،

نه گفتن به رشد و شکوفائی نظام ارزشی خود،

نه گفتن به اصالت و محوریت کنشی و معنی دار خود،

نه گفتن به ارجمند بودن، محترم بودن و دوست داشتنی بودن خود و... می شمارد.

با درخواست پوزش از اینکه موضوع مقداری به درازا کشیده شد و بیهوده مایه دردسر خواننده فهیم این نبشته را فراهم آوردیم، حال اگر بخواهیم تا مختصری پیرامون مورد بعدی (پاسخ



به امور کرداری) عریضی تقدیم داریم، ناچار از پذیرش این واقعیت می‌باشیم که: همسرگرایان محبت‌محور، با همه وجود خویش متوجه شده‌اند که همه احکام جاری در مورد گذشته، با تمام ظرافتهای احتمالی، در حوزه مورد دوم نیز قابل تعمیم و جریان تواند بود! چرا که شعار نوازشگر کنشی اینان را به یکدیگر، این نکته پروراننده تشکیل می‌دهد که: از کنش‌ها و کردارها، فقط به آنی با همه توان و اشتیاق روی بیاور که در شکوفائی جان دلدارجوی تو، در غنابخشی به گوهر هستی تو، در تبلور وارستگی و آزادگی هوشربای تو، در شکوفائی قدرت ابداع و خلاقیت تو، در طراوت و بالندگی احساس و خرد و بینش تو و در جولان جانبخش عشق و دلدادگی تو، تریاری می‌کند و لاغیر!

از اینروی، هر کدام از این همسرگرایان دلدارجوی، وقتی با پاسخ منفی همسرش در زمینه ویژه‌ئی مواجه می‌شود، در این نه، آریهایی را مشاهده می‌کند که شکوفه لبخندی ملکوتی را بر لبهای دل دلدارگرای او به جلوه‌گری و امیدارد! چرا که آنرا در معنی «آری گفتن» به کار و کنشی می‌یابد که او را در شکوفا ساختن جان دلدارجویش یاری می‌رساند؛ آری گفتن به کرداری می‌شمارد که می‌تواند وی را در غنا بخشیدن به گوهر هستی او کمک نماید؛ آری گفتن به تلاشی تلقی می‌کند که خواهد توانست در تبلور جذبه‌جوش وارستگی و آزادگی او یاریش رساند؛ آری گفتن به کرداری می‌پذیرد که می‌تواند خدمتگزار قدرت خلاقیت و ابداع او باشد؛ آری گفتن به کار و عملی که در بالانیدن و شکوفا ساختن خرد و بینش او توانمندش می‌سازد؛ آری گفتن به کنشی مشاهده میدارد که می‌تواند در پویاسازی و تبلور عشق سوزان و دلدادگی جوشان او به وی یاری رساند؛ و غیره!

درست همانگونه که اگر با «آری» گفتنی مواجه می‌شود که از بارهای منفی سرشار می‌باشد، او را عین نه گفتن به اشتیاق شکوفائی جان دلدارجوی خود، نه گفتن به ذوق نورانیت‌بار غنابخشی گوهر هستی خود، نه گفتن به تمنای جان‌پرور تبلور آزادگی و وارستگی خود، نه گفتن به اشتیاق شکوفائی نیروی ابتکار و ابداع و خلاقیت خود، نه گفتن به آرمان فرارونده خرد و بینش و جولان هوشربای عشق و دلدادگی خود می‌یابند و لاغیر.

به هر حال، از آنجا که باورمندیم خواننده دقیقه‌یاب این نبشته، خود بهتر می‌داند که در هر «آری، نه» هائی و در هر «نه، آری» هائی می‌تواند نهفته باشند، بررسی امکانهائی را که در حوزه‌های



دیگر می‌توانند حضور بهم رسانند، به خود او واگذار کرده و از اینکه جهت تفهیم و روشننگری برخی از مطالب برای اذهان جوان به اطالۀ کلام پرداختیم، و این مایۀ ملالتِ خاطر شریف این مهان گردیده است، جداً پوزش می‌طلیم.

رقابتِ دهشی

همسرگرایان محبت‌محور، همه تلاش و جدیت‌شان متوجه آنست تا پاسخشان به زندگانی مهرورزانه بوده و زندگانی را در کسوت مهرورزی به نمایش گذارند! اینان خود را به جریان نوازشگر محبت سپرده و بر مبنای احکام و آثاری که قانون مهرورزی تلقی می‌کند به خود و به همسر و به دنیا می‌نگرند.

اینان که خود را موجودی «مهرآلود» و در مسیر عشق‌ورزی می‌یابند، با اشتیاقی نورانی برآند تا همین جنبه و جلوه از وجود را عینیت بخشیده و در حوزه مناسبات آن حضوری فعال، دهنده، نوازشگر، آرام و پرجاذبه داشته باشند.

اینان معنای راستین و زمینه‌معنیدار رقابت را در «رقابتِ دهشی»^(۱) فهمیده و سراغ داده، پیشی گرفتن در مهرورزی، ایثار، بی‌توقعی و... را مبنائی برای زندگانی باهمی تلقی می‌کنند.

پیشی‌گرفتنی که هر لحظه، از آنان می‌خواهد تا برای بهتر و بیشتر عشق ورزیدن، برای تقویت، تسریع و تشدید جریان «دلدهی» و فراروی به سوی مهر و محبوب آرام‌نگیرند!

اینان که عشق را لمس کرده‌اند، در عمل، آغاز بدبختی خود را در لحظه‌ای باور می‌کنند که: جریان عشق باختن فعالانه و دهشی آنان به مانعی اصابت کرده، دچار اختلال شده و یا اینکه: به جای اندیشیدن و گرایش عاشقانه به محبوب، ذهن و تخیل آنان معطوف به خودِ آنان و یا چیزی فروتر از محبوب گردد.

شیون و فریاد و واویلائی دلخراش اینان فقط وقتی بلند می‌شود که دریابند: معشوق، در عشق ورزیدن و هبه کردن و از خود رهیدن و... از آنان جلو زده و اینان را در موضعی که «نشاید» قرار داده است!

اینان تنها زمانی از خود راضی بوده و خویشتنِ خویش را قابل تحمل احساس می‌کنند که

۱- ما در اخیر این مقال، باز هم حرفهائی در زمینه رقابت خواهیم داشت.



دریابند: معشوق خردمند معنای ایشان، واقعاً از آنان خوشنود می‌باشد.

اینان گوهر هوشربای زندگانی باهمی را در تبلور و تجسم عینی یگانگی احساس کرده و از هر آنچه، که بخواهد «مای» آنها را به پرتگاه موهن و جدائی آور «من - او، و یا: من - تو و...» بکشاند، شدیداً هراسان می‌باشند.

اینان از اینکه پست و مقام خود را از دست بدهند، هراسی نداشته، از اینکه تأیید اهل دنیا و زرق و برق‌های آنرا از دست دهند، ترسی نداشته، از اینکه دچار کمبودهای رنگین زندگانی ظاهری شوند، خوفی نداشته، از اینکه اهل ثروت و قدرت و... آنانرا دوست نداشته باشند، خوفی نداشته، ولی از اینکه روزی فرارسد و چیزی مانع عشق ورزیدن فعالانه و از خود گذرانی آن‌ها شود شدیداً هراس دارند! چرا که عشق ورزی را فوری‌ترین نیاز و بالاترین کمال و بارورترین تجربه مقدس فرزند آدمی، متعالی‌ترین حرفت و پیشه و کوتاه‌ترین راه رسیدن به جوهر آدمیت خود و آرامش معنیدار خود و کمال شگفتی‌انگیز خود و در یک کلام «عزت همه‌جانبه خود» تلقی می‌کنند. امری که بدون حضور غیرش - با او - می‌توان به زیباترین وجهی زندگانی مجلل و معنیدار خود را به نمایش نهاد، اما بدون حضور او، با هر چیز دیگر، از قبیل ثروت و شهرت و لذت و... هرگز ممکن و میسر نتواند بود! چرا که زندگانی بدون حضور فعالانه مهر ورزیدن، عملاً بی‌معنا و عیناً کدر، خلنده، آزاردهنده، بی‌تقدس، بی‌ارزش و لاجرم رنجبار بوده و عملاً در جهت مخالف فطرت مهرمدار فرزند آدمی قرار دارد.

مسابقه‌ای معکوس

همسرگرایی خردمند، متن همسرگرایی را میدان مسابقه‌ای می‌یابد که در آن هر که بیشتر و بیشتر مهر می‌بازد، برنده می‌باشد! چرا که در این میدان - و فقط درین حوزه مرادده‌های اجتماعی - بازنده، ظرفیت و گنجایش عشق را در خود دامن زده، برنده را از هراس بخشیدن مهر به سوی آبشار بخشایش می‌تاراند.

روشن و طبیعی است که وقتی امری ارزشی و قانونی تلقی شده و در میدان مسابقه‌ای از ایندست کشانیده شود، «باختن» لذتی هوشربا پیدا کرده و از انسان همسرگرایی چیزی می‌سازد که جز به فکر عشق باختن و مهر ورزیدن نمی‌باشد.

این پیشتازی، پیش‌بازی و بیش‌بازی، به دلیل قانونی و ارزشی و آرمانی شدنش - و اگر هم خواستی بگو: این باخت - بردِ محبت‌محورانه و محبوبی را ضمانت کرده، برنده را - برخلاف موارد معمول - محبوب و معشوق بازنده قرار داده و «عشق باختن» را در وی تقویت می‌کند، و این، به نفع نظام همسر‌گرایی و در جهت تشدید، تقویت، پالودگی و شفافیت گوهر یگانگی و آرامش‌پا گرفته از آن است.

در این مرحله، اشتیاقِ باختن و دل سپردنِ عملی بدن، هم اعتماد را دامن می‌زند، هم صمیمیت را تشدید می‌کند و هم یکدلی و یگانگی را به اوج می‌کشاند! و آنگاه که یکدلی و یگانگی به اوج رسید، فرد همسر‌گرای از دام اندیشه‌های دوئیت و «من - او»ئی نجات یافته و بارِ دغدغه‌های دوئیت‌محورانه و برد و باخت‌های وهم‌ساخته را به نسیم نوازشگر یگانگی می‌سپارد.

این نگارنده بی‌مقدار همه‌نادران را معتقد آنست که: باز هم باید متذکر شد که: این باختن، نه به معنای باختن شخصیت است، و نه به معنای بی‌شخصیتی طرف دیگر را استقبال کردن؛ چه این هر دو، هم توهین به خویش است و هم توهین به همسر. پس باید از همسرِ ناقص (خودِ طبیعی و نامکمل) جدا شد، تا با خود کامل فراطبیعی همراه گردید.

در این لحظه‌ها، فرد جدا است، اما همراه است، و همراه است، اما جدا است!

همسر‌گرایی واقعی، گرایش به خودِ روحانیِ همسر و یگانه شدن با همین هویت و صورت روحانی و ربانی اوست، و هر چه غیر از این، جدائی و بیگانگی است.

اینکه همسر‌گرای واقعی، برای رسیدن به امری برتر از یگانگی فیزیکی و جسمانی تلاش کرده و خود را در تلاشی از ایندست، از یاد برده و برای معشوق می‌میرد، در واقع برای رسیدن به خودِ ربانی است.

او بر آنست تا این نیمه خودِ متعالی را با آن نیمه به یگانگی برساند، و نه فقط بدن‌ها را! چرا که اینان را باور بر اینست که: یگانگی با تصاحب، در تقابل وجودی است، لذا باید از اندیشه تصاحب - که متعلق به حوزه بدن‌ها تواند شد - فرار کرد. زیرا، آنی که به فکر تصاحب همسر است، در واقع او را «از طریق از دست دادنِ یگانگی» از دست می‌دهد! و یگانگی امریست «خودآ»، و تنها زمانی می‌آید و رخسار می‌نماید که: فرد از خود و مال خود و ملک خود و... رهیده باشد.

در این میدان، برد با کسی است که از باختن استقبال نماید؛ به باختن دل بسپارد؛ درخت باختن

را آبیاری کند؛ میوهٔ باختن را هم برای دیگری بچیند! و باختن با کسی است که از بردن استقبال کند، به بردن دل بسپارد و...!

دهشی بارورکننده

معمولاً همسرگرایان خردباخته گمان می‌کنند که: اگر نسبت به همسر ابراز مهرورزی فعال نمایند، چیزی - از جنس وقار ابلهانه، جلال و جبروت جاهلانه، هیبت و شکوه احمقانه و... - را از دست می‌دهند! و هراس از دست دادن همین چیزهای موهوم آنانرا از فعال بودن، مثمر بودن، بخشنده بودن، بزرگ بودن و در یک کلام: از عاشق بودن و مهر ورزیدن و سرشار کردن و... محروم می‌سازد.

این در حالی است که همسرگرایان به تجربه دریافته‌اند که با هر دهش - آن‌گاه که پای مهر ورزیدن در میان بوده و عشاق چیزی از جنس محبت را هبه می‌نمایند - آنچه می‌گیرند و می‌یابند بسیار بیشتر، دلنوازتر و پراسازنده‌تر است از آنچه می‌بخشند! درست به همان دقتی که دریافته‌اند: تا محبت نبخشند، محبت نخواهند چشید. و این مؤید آنست که: بخشیدن - در واقع - همان دریافتن و پیدا کردن بوده و خالی کردن، چیزی جز پر شدن و برای پر شدن نتواند بود!

وقتی مرد مهربانی خود را به سوی زن سرازیر نموده و بدو اهداء می‌کند، از او چیزی جز «بی‌مهری»، خست، هراس و... چه کم تواند شد؟! درست به همانگونه که وقتی زن آنرا پاسخ به مثل دهد!

این در حالی است که مرد جان محبت‌جوی خود را با هر بخشیدن و تهی شدن، آمادهٔ پر ساختن از محبت و لبریز شدن از مهر می‌سازد، تا جائی برای هراس، بی‌مهری و خست باقی نماند.

آنچه در این رابطهٔ رازورانه به دقت قابل تأمل می‌نماید اینست که: اینان می‌دانند، در بخشیدن (= باختن عشق) آنچه عیناً و عملاً وجود فعال دارد «غنا و سرشاری» است! در حالیکه در عشق‌های انفعالی، آنچه عیناً خودنمایی می‌کند «حرص و تهی بودگی» است!

در اولی «هراس از دست دادن» به «اشتیاق بخشیدن» بدل می‌شود و در دومی، اشتیاق بخشیدن به «حرص و ولع گرفتن»!

این دریافت باعث خواهد شد تا همسرگرایان، بیشتر از خویشتن سرشاری نشان دهند تا تهی

بودگی! و بیشتر سخاوت بنمایانند تا حرص.

نکته حیرت‌انگیزی که در این رابطه ویژه وجود دارد آنست که: به میزانی که این سرشاری فعال بوده و به دهش دامن می‌زند، امکان پذیرش و ظرفیت‌گیرندگی محبت را در خود گسترش و ژرفا می‌بخشد! چرا که در این حوزه از تعاملات، نفس دهش و لبریزگی، ضمانت‌پرسازی و غنا را در خود داشته و از خود نمایان می‌سازد!

به عبارتی دیگر: اینان این دهش را فقط دهش نیافته، بلکه عین ستاندن تلقی می‌کنند، ستاندنی که خود قوام‌بخش و عینیت‌دهنده به دهش و سرشاری می‌باشد. چرا که اینان همسر را غیر خود و جدای از خود و بیگانه با خود نیافته، بلکه همان خودی می‌یابند که از مجلا و مظهری دیگر برخوردار می‌باشد.

معنای دقیق‌تر این نکته را با پردازش عبارت دیگری نیز می‌توان به دریافت کشانید و آن اینکه: در این ستاندن، در واقع گیرنده برای محبت محبوب «جائی» را می‌بخشد و هبه می‌کند! و همین دادن است که آن ستاندن را عینیت می‌بخشد! و در آن دهش، نوعی منت‌پذیری وجود دارد، چرا که اگر پذیرنده امکان پذیرش را مهیا نسازد، دهش فعلیت پیدا نمی‌کند!

این باور باعث خواهد شد تا همسر‌گرایان مهر‌محور، نه تنها هرگز و به هیچ روی عشق ورزیدن فعال را با منت همراه نسازند! که باعث خواهد شد تا منت‌دار پذیرش محبت از ناحیه یار خویش نیز باشند. کار عده‌ئی از این نازنینان به جائی می‌رسد که اصل همسر‌گرایی را چیزی جز نفس همین دهش و سرریزگی نمی‌یابند! و این، شاید از آن‌روی باشد که اینان خود را در محبوب غرقه و با وی یگانه یافته، آنچه را می‌دهند، در واقع دادن برای نیمه دیگر وجود خود تلقی می‌نمایند! نیمه‌ئی که اینک دیگر نمی‌توان از نیمه دیگرش ممتاز ساخت.

آنچه در این روند هوش‌با‌اهمیت عملی فوق‌العاده دارد اینست که: اینان به روشنی دریافته‌اند که، از آغاز کردن، پیش‌دستی کردن و پیشی گرفتن در دهش و ابراز محبت است که عاشق می‌تواند به بهترین وجهی به پرسازی خود کمک نماید! هم بدانسان که با رمیدن از خود است که به خودی شفاف‌تر، بشکوه‌تر، پرجذبه‌تر و... دست می‌یابد! و این، هم نوعی مسابقه خستگی‌زدای و نوازشگر را برزندگانی آنان حاکمیت می‌بخشد و هم اصل پیشی گرفتن را پربارتر می‌گرداند.

بردن یگانگی

در حوزه زندگی «همسرداران» تملک پیشه، گونه‌هایی از مسابقه برای پیشی گرفتن، برای برتری یافتن، برای حکمروائی و برای سیطره یافتن بر اراده، احساس و هستی دیگری جریان داشته و هر کدام از همسران، تلاش می‌ورزند تا در این میدان و این مسابقه هم‌بنیان «برنده» شناخته شوند! این ابلهان، از ویرانی و تلاشی و بهم‌ریختگی حیات میلیون فرد و هم‌زده تملک پیشه عبرت نگرفته و باور نکرده‌اند که: در میدانی از ایندست، نفس برندگی و برنده بودن با گونه‌ئی از بازندگی تلازم و ضرورت حکمی دارد! چرا که اگر در این برد هیچ باخت دیگری روی ننماید، اولاً نفرت و انزجار باطنی بسیار بسیار پنهان او، از باخت خود و برد دیگری، کف‌ریست که برنده باید تحمل نماید! و ثانیاً پذیرش امر انفصال، دوگانگی و یگانگی و حمالی آن بر دوش روان و شانه دل - تارهایی از فهم و احساس هر گونه انفصال، دوگانگی و رسیدن به یگانگی - باخت دیگری است که بر برنده تحمیل شده است! زیرا آنی که در سیطره اشتیاق برندگی قرار گرفته است، اگر در متن دوگانگی و انفصال نمی‌تپد، اصلاً تن به مسابقه‌ای تا بدین حد نکبت‌بار و هستی‌برانداز داده نمی‌توانست!

در واقع روی کردن به این مسابقه و دل‌بستن بدان - به عنوان زمینه برنده شدن - از آن‌روی که انسان را در متن انفصال و... قرار می‌دهد، با «باختن سرمایه یگانگی و احساس اتصال» تلازم وجودی دارد، و دقیقاً به واسطه دریافت همین امر بسیار مهم و اساسی است که همسرگرایان عاشق، با همه وجود تلاش می‌ورزند تا از هر گونه مسابقه‌ئی که در متن انفصال، یگانگی و دوگانگی اجرا می‌گردد، خود را دور نگهداشته، تسلیم مسابقه‌ئی باشند که در آن از خود گذشتن، خود را بخشیدن، دلدادن و... گوهر برندگی را تشکیل داده و باختن را همان تپیدن در بطن جدائی، یگانگی و دوگانگی می‌شمارد. چه اینان بردن را «جز باختن خود، و رسیدن به اوج یگانگی» و باختن را «جز از دست نهادن یگانگی و رسیدن به یگانگی» نمی‌شمارند!

اینان قمار روح‌خوار و هستی‌بخش ازدواج را، با خالی شدن از احساس هستی، با کنار نهادن و با بخشیدن خود به همسر آغاز کرده و برای دست یافتن به بردی کامل و همه‌جانبه، چنگ به تصاحب سرمایه‌های وجودی او نمی‌آیند، بلکه با غرقه کردن و حل کردن خود در سرمایه‌های وجودی و هوشربای همسر و از طریق پیوند دادن قطره وجود و گوهر دل خود، به دریای زلال محبت همسر

«همه او» می‌شوند، تا همه برندگی را در اوج یگانگی دریافته و تجربه نمایند! و این همان قماربست که هیچوقت و در هیچ کجای عالم، هرگز بازنده‌بی نداشته است. چرا که در این میدان، هرگز کسی زنجیر اشتیاق برندگی، و در واقع، اسارت و بازندگی خود را به تلاش برنخاسته است!

اغلب آنهاییکه به «همسرداری» روی می‌آورند، اغلب چون در برخوردهای معمول و روزمره زندگانی، با آدم‌های معمولی، با انسان‌های نارسا و با موجودات ناکامل برخورد داشته‌اند؛ چون به دیدار و برخورد با ناکامل‌ها عادت گرفته‌اند، و چون فقط از طریق شنیدنیهایی یخزده دست‌چندم با آدم‌های کامل آشنائی پیدا کرده‌اند، ناشیانه گمان می‌کنند که: نمی‌توان به سادگی با آدم‌های کامل مواجه شد! به سادگی نمی‌توان کسی را یافت که اکثر کمالات در وی فعلیت یافته و شکوفا شده باشد!

به سادگی نمی‌توان با ایندسته از نخبگان به فردیت رسیده آشنائی بهم رسانید! به سادگی با آنان طرح تعامل ریخت! و بالاخره به سادگی نمی‌توان با کسی به یگانگی رسید که دارای اکثر کمالات بوده، به غنا رسیده و از وی، آن کمالات را دریافت نمود! و...!

این باورهای ناشیانه، باور و گرایش ناشیانه‌تری را بر آنان تحمیل نموده است! و آن اینکه: به سادگی نمی‌توان کامل شد، به سادگی نمی‌توان کمالات را در خود تحقق بخشیده و از خود نمایان ساخت و...! و لذا، رضایت و قناعتی مذموم و منفی را بر نگرشها و تلاشهای اینان تحمیل نموده و از رشد و شکوفائی‌شان بازداشته است!

این مسئله خطر جوش در رابطه با امر ازدواج باعث شده است تا آنی که به فکر ازدواج می‌افتد از تردید و شک نسبت به فعلیت و شکوفائی کمالات طرف مقابل بدر شده و به عنوان فردی که توقع کامل بودن از وی نمی‌رود، برخورد نماید! و این باعث خواهد شد که او، طرف مقابل را شایسته آن نداند تا: با همه توان به خود پشت کرده و به او روی آورد؛ با همه اعتماد دست از خود شسته و در او غرق و حل و فانی سازد!

با همه باورمندی به توان غنابخشی و پربازی او، بدو روی نماید! درحالی که همسرگرایان محبت‌پیشه را باورها کاملاً به عکس بوده و به این یقین مجهز می‌باشند که: جامعه را نمی‌توان از حضور انسان‌های کامل - که به صورت نسبی، اغلب ویژگی‌ها و کمالاتشان به فعلیت و شکوفایی رسیده باشد - تخلیه نموده و کاملاً میرا دانست! لذا اینان، هم قبل از اینکه فکر ازدواج را در سر

بپروراند، خود را کامل می‌سازند تا بتوانند با بخشیدن خود - به عنوان چیزی کرامند و قابل تحمل - هم طرف مقابل را راضی ساخته باشند، هم پر و هم غنی! و هم بعد از ازدواج تلاش بی‌امان به خرج می‌دهند تا بر این سرمایه‌ها و کمالات افزوده، رضایت و غنای طرف را تشدید و تقویت نمایند.

این تلاش صادقانه و التزام‌محور باعث خواهد شد تا اینان از همان وحله اول باور بیاورند که: می‌توان با بخشیدن کامل و همه‌جانبه خود به «یکی» به غنماندی و خوشنودی و آرامش دست پیدا کرد؛ می‌توان باور کرد که: می‌شود از طریق رسیدن به یگانگی با یکی، پر شد و بی‌نیاز از چشمداشت به دیگری؛

می‌توان اعتماد نمود که: آرامش راستین و مینوی را، با بخشیدن سرمایه‌های وجودی خود به دیگری، با تقویت و تشدید صمیمانه و بی‌ریای آن سرمایه‌ها و با اعراض از هر آنچه بوی انانیت و منیت می‌دهد فراچنگ آورد!

این نحوه نگرش و گرایش باعث خواهد شد تا اینان: به جای رویکردن به موجودات ناقص متعدد و صرف نیروها و امکانات وجودی خود در مواضع متعدد، و امید رسیدن به پرشدگی و احساس غنا و... - که از هیچگونه ضمانتی برخوردار نمی‌باشد - یکباره و با همه وجود به یکی روی آورده و گوهر یگانگی را فقط در گرو صادقانه و عاشقانه برخورد کردن با همان یکی دانسته، همه نیروها و امکانات وجودی خود را در جهت رشد، تشدید و شکوفائی برتر ظرفیت‌ها و استعدادهای وجودی خود صرف نمایند!

به هر حال، همانگونه که بارها تذکر رفت، در نگرش و نظام اعتقادی اینان: رسیدن به یگانگی ممکن و میسر نخواهد شد مگر اینکه هر کدام از همسرگرایان به اصل «گم شدن، ذوب شدن و غرق شدن» در «دیگری» گردن نهاده و در عمل، خود را در دیگری گم نماید! و این یعنی: آن‌جا که پای مهرورزی و باختن عشق به میان می‌آید، هم باید هراس از دست دادن موهومات دیگری - از قبیل جاهت، غرور، انانیت و غیره - را از خود بتاراند و هم اشتیاق باختن و گم شدن و رها شدن در «یار» را در خود تشدید و تقویت نماید! زیرا تجربه‌های بشری - در این زمینه ویژه - ثابت کرده‌اند که تا این گمشدگی محقق و علنی نگردد، از یافتن همسر و در فرایند آن، احساس و تجربه یگانگی اثر و خبری در دست نخواهد بود!

روشهای دلدهی

یاری از ...
توقع یا تعهد؟!
راهی نورانی
بی نقابی
همدمی
گریز از کلام
متانت
تعادل
نرمی

روشهای دلدهی

یاری از...

آنچه از این پس خواهد آمد، موضعگیریهایی نگرشی - کنشی همسر گرایان تعالیجوی را به نمایش گذاشته و می‌تواند به عنوان سرمشق‌هایی والائی بخش، انسان‌های دلسوز به خویش، انسان‌های والائی‌پسند، انسان‌های شادابی‌پسند، انسان‌های آرامش دوست، معنাজوی، زیباگزين، دلهره‌گريز، اضطراب‌ستيز، پوچی‌ستيز، قشری‌ستيز و در يك کلام انسان‌های عاشق به تعالی همه‌جانبه را روش‌هایی کارآمد و منتج و مؤثر باشند.

روش‌هایی که به دليل کارآئی و گیرائی ذاتی خود بطور همیشه، بدون آنکه بخواهند ضرورت اختیار و گزینش خود را بر کسی - حتی به عنوان دساتیر ناب ارزشی - تحمیل کنند، با سرافرازی مورد گزینش فرهیختگان مایه‌ور قرار گرفته و می‌گیرند. آنچه را در همین اول مقال مورد تذکر قرار می‌دهیم اینست که: در تدوین مباحث، وسواس و جدیت اکادمیک - جهت ترتیب منطقی - را به خرج نداده، چون امر را قلبی پنداشته‌ایم، سخن را نیز دلپذیرانه و بدوی به پیش رانده‌ایم.

توقع یا تعهد!؟

یکی از اسرار موفقیت همسر گرایان مهرپیشه در این نکته نهفته است که: آنان در زندگانی با همسر، با آن‌که متوجه نارسائیها و نقاط ضعف نیمه دیگر وجود خویش بوده و در جهت دفع آنها تلاش می‌نمایند، نه تنها زمینه‌ها و نقاط قوت و منتج را از یاد نبرده، بلکه با همه توان در جهت شکوفائی و حضور دائمی آنها - در زندگانی باهمی خود - تلاش می‌ورزند! این در حالی است که

عده‌یی از افراد، بیشتر متوجه نقطه‌های منفی و گرایش‌هایی می‌باشند که می‌توانند زبان طاعنان را به طعنه بگشایند! و یا اینکه از مشاهده دقیق و ظرایف نقاط مثبت و قوت محروم بوده و یا مغرضانه فرار می‌کنند! به هر حال، همسرگرایان در تمامت تلاشهای باهمی خود، متوجه نکته‌های محوری حیات بوده، پیش و بیش از آنکه متوجه و چشم‌براه تحقق توقعات خود از همسر باشند؛ به ایفای تعهدات خود می‌انديشند؛ به شکوفائی مسئولیتهای خود دل‌بسته‌اند؛ در جهت تبلور صمیمیت‌ها تلاش می‌ورزند؛ به پخش محبت و زمینه‌هایی که غلبه و حاکمیت آنرا تحکیم و تقویت می‌نماید همت می‌گمارند؛ به آنچه مایه‌های اعتماد همسر را تقویت می‌دارد می‌پردازند؛ و خلاصه بیشتر به همسر می‌پردازند تا به خود، هر چند که فرایند ضروری همه این تلاشها متوجه خود آنان و گوهر یگانگی می‌باشد.

آنچه آمد مؤید آنست که: همسرگرایان محبت‌محور، اصل «تقویت توقعات» را یکی از اصول بارور زندگانی شمرده، با همه خرد و توان تلاش می‌ورزند تا هر توقعی را که به نحوی مخالف جریان تکامل تفاهم، صمیمیت و محبت باشد، کنار نهاده و از طریق رسیدن به گونه‌ئی از یگانگی، که اثرش رسیدن به «بی‌توقعی مثبت و فعال و یا غنایی مهرمحور» می‌باشد، پایه‌های نظام مهرورزی را تحکیم نمایند. چرا که اینان به روشنی دریافته‌اند: هر توقعی، روی به جانب دارنده خود داشته و به عنوان علامتی از حضور و غلبه انانیت عمل می‌نماید.

آنچه در رابطه‌ای از ایندست به روشنی قابل درک می‌باشد اینست که در شرایط و موقعیتهائی از ایندست، هر توقعی علامت بنا بر طبیعت ذاتی خود - مثبت افتراق بوده و از غلبه «من، تو» و یا «من، او» و غیره حمایت می‌کند! در حالیکه در همسرگرایی اصل بر نفی ذهنیت دوانگاری استوار بوده و از موارد، امور و زمینه‌هایی استقبال می‌شود که به یگانگی بینجامد.

راهی نورانی

همسرگرایان خردورز واقع‌بین، از آنجا که در پرتو تجارب جهانی متوجه شده‌اند: ممکن است از انسان نارسائی و خلافی به ظهور رسد، بهترین راه برخورد با اینکار را رهیدن از «عمل به مثل» و پیش گرفتن راه اغماض و درگذشت آگاهانه ارزش محورانه و... دانسته، بخشیدن را به عنوان بهترین روش به نمایش نهادن سعه صدر، بردباری، دلسوزی و مهرورزی مورد توجه عملی قرار داده‌اند.

روشی که می تواند نمایانگر دید باز و شجاعتِ انکارناپذیر آنان در برابر رویدادهای ناگوار و ناملائم، قدرت تحمل سختیها و نارسائیها، حضور امید پهنه‌مند و گسترده و ژرف نسبت به موقعیت‌ها و ظرفیت‌های آینده، آزادی از دام یأسها و ترسها، احساس توانمندی و ناشکن بودن و... باشد. چرا که نفس اینکار، در واقع محک و معیاری است که توسط آن ظرفیت‌های وجودی ما، در رابطه با بسیاری از حالات، موقعیت‌ها و امور سنجیده شده و ارزیابی می گردد.

از سوئی اگر بپذیریم که برخوردارمان با دیگران، آینه تمام‌نمای برخوردار ما با خود می باشد، باید این نکته را به روشنی پذیرا باشیم که: بخشیدن و گذشتن از دیگران - به دلیل اینکه نارسائی‌هایشان را عوارضی قشری بر گوهر ربانی وجود آنان تلقی نموده و جان قدسی آن‌ها را مبرای از این کدورات می یابیم - در واقع به نمایش نهادن خوشبینی و دقت نظر خودمان، نسبت به جنبه‌های والای شخصیت خود ما خواهد بود.

اینان را باور بر اینست که در این رابطه معین و بر مبنای این روش نورانی، هم توان فرارفتن و گذشتن از حق خویش را بالا می برند! هم از دام، «معامله به مثل» با نیمه دیگر وجود خویش رهایی می یابند؛ هم نگرش و گرایش خود را از نزدیک شدن، دمساز شدن و هم جهت شدن با زمینه‌های تحقیرکننده نجات می دهند! هم جهت زندگانی را از جدائی به وصال تغییر می دهند! هم از تخریب و تحقیر دیگران روی بر می تابند! هم نارسائیها را با رسائی پاسخ می دهند! هم نفرت و بیگانگی را به آشنائی و محبت بدل می دارند! اینان با رویکردن به بخشش، در واقع، از فرصت و موقعیتی برخوردار می شوند که می تواند همه نیروهای انسان را برای مجهز شدن به نیکی و مهرورزی آماده کند!

اینکار باعث خواهد شد تا انسان رهیده از نفرت‌ها، کینه‌ها، از جارها و زخم‌هایی که در گذشته دیده و خورده است، خود را در برابر موقعیتی جدید و مبرا از آن آفتها و نارسائیها احساس نموده، متناسب با جلوه‌ئی نورانی، از روحی آزاد و پر نشاط با زندگان و زندگانی برخوردار نماید!

و این مؤید آنست که: ما در لحظه عفو و گذشت، هم شخصیت و روح خود را در موقعیتی کاملاً نوین و نورانی قرار می دهیم؛ هم با شخصیت و هویت دیگران بر مبنای نگرشی عاری از ترس و غضب و کینه و... برخوردار می نمایم و هم هویت آنها را براساس موقعیتی پذیرا می شویم که گوئی هیچ عیب و آفتی نداشته است!

و این، سازنده‌ترین و مهرورزانه‌ترین روشی خواهد بود که می تواند مسیر دشمنی را به محبت و

جهت بیگانگی و جدائی را به دوستی، وصال و مودتِ دائمی بدل نماید!

بی نقابی

برخی از اینکه خود را «همانگونه که واقعاً هستند» بنمایند، هراس دارند! این بیچارگان اسیر بلاهت، بجای اینکه نیروها و توانمندیهای خود را صرف برطرف کردن نقایص وجودی و افزودن بر رشد و کمال و شکوفائی خویش نمایند، آنرا با کمال وقاحت صرف نقاب‌سازی، صورتک پردازی و پنهان کردن «چهره واقعی خویش» ساخته و بجای بهره‌مندی از آرامشی مقدس و شکوفاننده، به شکلی سخت بلاهت‌جوش «بار ننگین هراس» از شناخته شدن را بر دوش روان خویش حمالی می‌کنند!

این ابلهی زمانی اوج زشتی و عفونت خود را به تماشا می‌گذارد که اینان همین روش را در مورد همسر خویش نیز به کار برده و بجای تلاش کردن برای «نمودن خود به همانگونه‌ئی که واقعاً هستند» تلاش می‌ورزند تا در نظر همسر، چیزی دیگر جلوه کنند!

این بی‌هنران بلاهت‌پیشه، با آن که از طریق تجارب مینوی متوجه شده‌اند که: هیچ ظاهر ساز مردم‌فریبی در طول تاریخ نتوانسته است تا بطور دائم و برای همیشه ظاهر سازی و مردم‌فریبی را حفظ نموده و این سیمای نادرست دروغین را پوشیده و پنهان نگهدارد! باز هم در رفتار خود چنین می‌نمایند که گوئی می‌توانند ظاهر سازی و مردم‌فریبی را بطور دائم حفظ نموده و چهره واقعی خود را پنهان نگهدارند!

به هر حال، یکی از روشهای آرامش‌بخشی که همسر گرایان مهر محور عملاً بدان پابندی نشان می‌دهند این است که سعی می‌کنند تا خود را از همان آغاز، همانگونه که واقعاً هستند به نمایش گذاشته، آنچه را همسرشان، پس از سالها کشف خواهد کرد، آن را در همان آغاز به وی تسلیم کرده باشند!

این، هرگز بدان معنا نمی‌باشد که هیچکدام از این مهرورزان بیشمنند از قدرت تظاهر محروم بوده و عرضه «بهترنمائی خود» را از طریق «تظاهر» ندارند! نه، بلکه دقیقاً بدان علت است که با بینشوری و خردورزی دریافته‌اند که: اینکار عملی ابلهانه و خائنه است! چه همانگونه که بصورت غیر مصرح آمد، عامل به اینکار، اولاً و پیش از همه به خود خیانت می‌کند و در قدم دوم به دیگران!

او به صورتی روشن دریافته است که این روش مسخره کار او را در امر «بهم رسانیدن آن یگانگی» و بهره‌ور شدن از آن آرامش بی‌بدیل دشوارتر ساخته و به گونه‌ئی ناموجه، او را اسیر و معتاد روشی می‌سازد که همهٔ توان و ظرفیت‌های او را «علیه» خود او بسیج کرده و در امر تخریب و تلاشی هویت او بکار می‌گیرد! چرا که این روش قسمتی از انرژیهای او را - دقت شود: در صورت آماده شدن برای عملی ساختنِ طرح راستین همسر‌گرایی و رسیدن به غنای واقعی و آرامش معیندارِ انسانی - صرف پاکسازی این روش و آثار مخرب بجای مانده از وی ساخته و عمر قیمت‌نابردار او را در این راه به هدر خواهد داد! و دقیقاً بر مبنای رسیدن به همین بینش است که معتقد شده است: ساده‌ترین، روشن و کوتاهترین راه برای رسیدن به آن موقعیت بی‌بدیل (یگانگی) و آرامش مینوی آنست که از همان دم نخست تظاهر را به کناری نهاده، بزرگی و بزرگواری، پاکی و پاک‌کرداری، حرمت و وفاداری، یگانگی و آرامش و صفا و عزت و... را در دل راستی و راست‌نمائی بجوید!^(۱) او چون انسان است، با همهٔ وجود به این امر بشکوه انسانی «اعتماد» داشته و عملاً بزرگی را از همین روش می‌جوید!

یقیناً این امر باعث خواهد شد تا همسر نیز، امر ازدواج را با «نمایش انجام کار» آغاز کرده و خود را - از همان آغاز، درست به همانگونه‌ئی که در انجام نمایان خواهد شد - به نمایش گذارد! نفس این عمل باعث خواهد شد تا هر دو طرف با همهٔ هستی خود هم‌نوائی، هم‌دمی، هم‌دلی، هم‌گامی و هم‌جهتی را احساس کرده، یگانگی و آرامش هوشربای خود را در تعقیب روشهائی مثمر، منتج و کارآمد دنبال کنند.

به عبارت دیگر، تلاش همسر‌گرای عاشق‌پیشه بر آنست تا هم خود را در همه حال، همه اوقات و همه نگرشها و تلاشهائی که به این امر مربوط می‌شوند، به همانگونه‌ئی که واقعاً هست - بدون هر گونه لباس و نقابی از ریا و حيله و... - به همسر بنماید، و هم در همه نگرشها و کنشها، همه اراده‌ها و آرمانها و همه انتخاب‌های محتوم به غنا، آزادی، شکوفائی، عزت و آرامش، آن یگانگی قدسی

۱- زیرا، در نظر اینان تظاهر (= پنهان کردن این نیمهٔ وجود خود از آن نیمهٔ دیگر) مساوی ست با سد نمودن راه انس و یگانگی!

در اینحال، آنچه در کنار یک دیگر قرار داده می‌شوند یا «تن»ها هستند و یا «تن پوشها»! و یا آنچه که «خود را در خود پنهان کرده است!» و اینگونه همکناری به شدت از جدائی لبریز می‌باشد!

را محور قرار دهد! هم بدانسان که از هر نگرش و گرایش همسر، روح یگانگی جوی او را جستجو کرده و در هر نگرش و گرایش او، آنرا مورد مشاهده قرار میدهد و لاغیر!

اینکار، همه پرده‌های یگانگی، دوگانگی، بی‌اعتمادی، شک‌ورزی و رازگونگی را به شرار نورانس و آشنائی و یگانگی و اعتماد می‌سپارد! آنهم تا بدانجا که ظهور و بروز اینگونه حالات شگفتی آور نموده، روح همبستگی را جریحه‌دار می‌سازد!

در واقع، آنگاه که گوهر ازدواج پرده از رخ برمی‌دارد، هر کدام از طرفین، آئینه وجود نگرشها و گرایشهای دیگری شده خود را در جلوه و نورانیت و... آنها مشاهده کرده و از توان مشاهده یگانگی و دویت بی‌نصیب می‌گردند! آنهم به گونه‌ئی و در حدی که: نفس دیدن و جستن و یافتن طرف در آئینه نگرشها و گرایشهای خودش، آئینه‌دار انفصال، جدائی و یگانگی بوده و مؤید آن که: فرد به مرتبه کمال زوجیت دست نیافته است! چرا که رسیدن به درجه کمال این امر ایجاب می‌کند تا فرد، هر کار همسر را برای خود، در جهت خود و نمودار عشق و محبت خود دریابد و نه برای خود همسر و عامل آن!

در این مرحله از یگانگی و محبت، همسران از جستجو و کاوش برای یافتن زمینه‌ها و مواردی که بتوانند محبت آنانرا به یکدیگر اثبات نمایند، بی‌نیاز می‌شوند! و رسیدن آنان به این مرتبه از غنا و آزادگی باعث تواند شد تا آنان خود را از خودشان و از سرمایه‌های هستی‌مند درونذات خودشان بجویند! و نه از طریق اشیاء و امور برونی!

در این مرحله همسر، محبت همسرش را از طریق هدیه و بخششهای رنگین و برونذات - مانند جواهرات و خانه و ماشین و... - نجسته بلکه از دل دلدار جوی او، از نگاه شیدای او، از دلدادگی صادقانه او، از غرقه‌شدگی انکارناپذیر او و از دلسوزیهای عزتبار و آزادکننده او می‌جوید! هر چند که به اعتباری ویژه، این امر در واقع دیگر جستن او نبوده، بلکه عملاً فراموش کردن خود، و انهدان خود، رهیدن از خود و حل شدن در او می‌باشد. و فقط در همین مرتبه از ازدواج است که چشم و گوش و زبان هر کدام از همسران، نه برای خودشان، که برای دیگری است! چرا که از این پس، وی گوش را برای آن می‌خواهد تا - مثلاً - از آواز او پر باشد، و دیده را برای آنکه از دیدار او لبریز، و زبان را تا به او گویا و از همو شیرین باشد و لاغیر!

همدمی

ایجاد و تحقق همدمی کار ساده‌ئی نیست! چرا که: هم سرمایه‌های لطیف و نورانی می‌خواهد: هم خردی پویا و شکوفا! هم عاطفه زلال و تپنده، هم ایثاری بالنده و تازنده، هم بینش و شکویی نیرومند و هم آرمانی بشکوه و پرجاذبه! آنهم به گونه‌ئی که نارسائی هر کدام از اینها، همدمی را ناقص و نارسا خواهد ساخت!

به هر حال، همسرگرایان مهرپیشه، یکی از راههای رسیدن به کمال پیوند را - که اغلب دیگران از آن غافل می‌مانند - ایجاد رابطه از طریق هر چیز سالم و امر معقولی تلقی می‌کنند که توجه همسر بدان جلب گردیده است! اگر چه خود، معمولی بنماید!

در هنر همسرگرایی اصل اینست که با همسر ابراز همدمی شود و نه ابراز مخالفت‌های خودمحورانه ضدارزشی. پس شایسته آنکه: به هر امر ظاهراً معمولی هم عطف توجه نمود؛ باید در زمینه ابراز همدمی کرد؛ باید - و فقط باید از طریق همدمی - به شناخت، ارزیابی و سپس انتخاب بعد و یا ابعاد مختلف آن زمینه و یا امر پرداخت.

این هنر، نه تنها برترین و بی‌طرفانه‌ترین روش برخورد با اشیاء، امور، نگرشها و جانبداریها و جهت‌گیری‌ها را به نمایش می‌گذارد، که اعتماد جدی همسر، در امر گزینش و یا طرد زمینه را جلب می‌نماید.

از طریق به کار بستن این هنر، ابعاد مختلف زمینه، از نظر گاههای متعدد، امکان بررسی آزادانه و بیغرضانه پیدا کرده، «حسن انتخاب» هم ضمانت عملی خود را پیدا می‌کند و هم تداوم شکوفائی همدمی، تضمین خواهد شد!

کوتاه سخن اینکه: اگر آغاز برخورد با همدمی و بر مبنای همدمی باشد، حتی در موارد و موقعیت‌هایی که میان همسران نگرشها و گرایشهای ظاهراً متفاوتی بروز می‌نماید، امر به همدمی متکامل تر و پرجذبه‌تری خاتمه پیدا خواهد کرد.

تجربه‌های میلیونی مؤید آند که وقتی - و به ویژه آنگاه که توجه همسر به امور و اشیاء معمولی جذب شده باشد - ازدواج و امور مربوط به آن با همدمی آغاز نشده، بلکه با نوعی ابراز تردید، وسواس و یا ابراز شرط - مثلاً مشروط به مدلل بودن، مفید بودن، ارزشمند بودن و... - برخورد شود،

به دلیل سروکله پیدا کردن نفسِ «ناهماهنگی زودرس و عجولانه» و حضور ابراز نظرهایی مخالف و... موضع فرد، جاذبه خود را کم می کند؛ حرف فرد - ولو که درست و بجا و ارزشمند و... - نافهمیده می ماند؛ عظمت و نورانیت هدفش ناشناخته می ماند؛ اشتیاق او برای رسیدن به یگانگی مورد اتهام قرار می گیرد و در تحلیل نهائی از موضع همدمی تبعید می شود!

همسر گریان عاشق، برای تبیین و نمایش دادن عظمت فکری، نظام نورافشان ارزشی، جلال و زیبایی هوشربای عاطفی - اشراقی خود، برای هیچکس و از آن جمله برای آنی که می خواهد یگانگی خود را با او، از او و در او به نمایش بگذارد (همسر)، عجله ای ندارند!

اینان، دقیقاً به همان سادگی بی که خود را کنار می نهند، خود را فراموش می کنند و خود را حذف می کنند، عملاً برای رسیدن به قلّه کمال انفراد، گاه از طریق شکوفا ساختن هنر همدمی و گاه برای رسانیدن همسر به قلّه کمال همدمی در زمینه های یاد شده، بگونه ئی سخت دیده و روانه و حکیمانه از موضع برهانی و اشراقی خود - عجالاً - اجلال نزول فرموده، نوای هوشربای همدمی را در تار تار وجود خود به اجرا نشسته، همه اعتماد همسر را از طریق توجه به «آنچه توجه او را» جلب نموده، شکوفا ساخته و از این طریق هم به تعظیم و احترام او همت می گمارند و هم، زمینه و مورد را با او، به دیدبانی، ارزیابی و احیاناً گزینش بر می خیزند! و تنها در چنین موقعیتی است که هنر همدمی می تواند شکوفائی خود را جشن بگیرد!

گزین از کلام

معمولاً انسان می خواهد کمالات خود را به نمایش در آورد، طبعی است که اشتیاق کامل نمائی کمالات خویش، برای آنی که برای انسان از اهمیت بالاتری برخوردار می باشد، تشدید و تسریع می گردد. آنچه پذیرش آن از هر گونه برهان و استدلالی بی نیاز می باشد اینکه: نمایش کمالات ابزاری ویژه لازم دارد و یکی از آنها که اغلب توسط افراد، گمان می شود که به وسیله آن هم می توان خود را سریع تر به نمایش نهاد و هم تمام تر، «سخن گفتن» است! خود را بر پرده بی از کلمات تصویر کردن است؛ هویت خود را در آئینه بیان و بنان تابانیدن است! خود را در موسیقی کلام اجرا کردن است و...!

مایه شگفتی خواهد بود که بگوئیم: در بسا موارد همین امر، مایه پنهان کردن، مایه پنهان ماندن،

مایه بد تصویر شدن و مایه بد فهمیده شدن می گردد! به ویژه در دوره‌هایی که ریاکاری و دروغ‌بافی و خالی‌بندی طرفداران بسیار و مردیدانی بی‌قرار داشته، حرفهای خوب و عمل به خلاف کردن شایع بوده و نسبت به این روش، احساس حیائی هم وجود نداشته نباشد! به هر حال، در حال و هوائی از ایندست، آنچه از جنس هدف در موسیقی کلام ریخته می‌شود، ناشناخته‌تر و نافهمیده‌تر می‌ماند. به همانگونه که گاه به عکس برداشت می‌شود، لذا، هرچه هویت فرد در آیینۀ بیان بهتر و نورانی‌تر تابانیده شود، بیشتر پنهان خواهد ماند!

همسرگرایان مهرپیشه در عمل خود ثابت کرده‌اند که بهترین روش در موقعیت‌هایی از ایندست، همان نهادن کلام در تاقیچۀ سکوت بوده و سپردن تار بیان به آرامش و سکون است؛ چرا که در جریان این امر، هویت فرد در آیینۀ سکوت تابانیده شده، و خود، در جریان طبیعی تبارز و تشخیص خود قرار گرفته، از اعماق بودن بالیده و خزیده و در نفس بودن نمایش پیدا خواهد کرد. در این روند «بودن» بدون توسل به سخن، خود را می‌نمایاند و سکوت را آیینۀ تبارز و تشخیص خود قرار می‌دهد.

این خود، که بارهایی از قید کلام و بی‌نیازی از کسوت سخن خود را آشکار نموده است، اعجاز سکوت و توان موسیقی خاموشی را آنگونه مسجل می‌سازد که همدمی و یگانگی، جان ازدواج را!

جان کلام در اینباره آنست که همسرگرایان صداقت‌پیشه، خود را در آیینۀ شفاف نگرشهای مینوی و گرایشهای یگانگی جوی تابانیده و از همان طریق به نمایش می‌گذارند.

متانت

دأب و روش همسرگرایان یگانگی ستیز - به دلیل اینکه نسبت به گوهر یگانگی و آرامش سکرآفرینی که در پرتو تحقق آن پدیدار می‌گردد، حساس می‌باشند - بر اینست که: هرگاه ضرر و زبانی از جانب یگانگی، این گوهر قدس‌بنیان را مورد حمله قرار داده و یا آفت و آسیبی از ناحیۀ خود همسر آنرا مورد تهدید قرار می‌دهد، با کمال دقت و متانت و گشاده‌دلی و دوراندیشی و... آنرا مورد توجه قرار داده، بهترین راه‌حل و ابزار کار گشا را مورد بهره‌وری قرار می‌دهند.

اینان به راحتی پذیرفته و گردن نهاده‌اند که: در دنیای پرمشغله و زندگانی پر فراز و نشیب هر

زوجی ممکن است موارد، زمینه‌ها و اموری روی نماید که به دلیلی «منطقی‌نما» و یا غیرمنطقی، آرامش سکر بار عالم یگانگی را دچار تزلزل و یا مورد تهدید قرار دهند، که خود، از دیدگاهی می‌تواند به عنوان مشکله و یا امر مشکل آفرینی تلقی گردد؛ حال، اگر فرد دقت و متانت و دوراندیشی... را نیز از یاد برده و با پریشان‌خاطری، هراس و دلهره و... با زمینه برخورد نماید، نفس اینگونه برخورد، خود مشکله‌ای تازه خواهد بود که بر مشکله نخستین افزوده شده است! از اینرو پروبال شتابزدگی، هراس، بی‌دقتی و غیره را به شرار شکیبائی و متانت و خردورزی و... سپرده، از میان راه‌حل‌های ممکن، بهترین آنرا برگزیده و مشکله را از میان بر می‌دارد.

اینان به روشنی دانسته و به نیکوئی دریافته‌اند که نه تنها سرانجام اینگونه از برخوردها به زیان فقط یکی و سود دیگری، به حاکمیت یکی و محکومیت دیگری، به ریاست یکی و مرئوسیت دیگری، به برد یکی و باخت دیگری تمام نشده و هرگز به تحقق گوهر بی‌بدیل یگانگی و آرامش هوشربای آن نمی‌انجامد، که هرچه از جنس ناملایم بیار آید، زندگانی هر دو طرف را به سیاهی و تباهی می‌کشاند! از اینرو به احساس ضرورت این باور مجهز شده‌اند که باید: راه را بر تکرار چنین مشکله‌هایی بسته و مسیر رشد یگانگی را، تا رسیدن به قله‌های رفیع مهرورزی و ستیغ هوشربای عشق هموار و هموارتر نمایند.

این نگرش تعالیمند باعث شده است تا اینان با کمال آزادگی و در عین تواضع و خاکساری و افتادگی، از تقلیدهای ذلت‌بار جلالت‌برانداز فراری بوده، ولی برای رسیدن به هدف نهائی خود، از هر که و هر چه که برخوردار از مایه‌های ربانی و زیباسازنده هستند، درس گرفته و بر پله‌های تجارب نورانی، تعالی‌بخش و زیبای اهل خرد و بینش و... پای نهاده و عروج جان یکتاجوی خود را دنبال نمایند.

جان یکتاجویی که: به جای رفتن به دیدار اینهمه دیدنی مادی، تجملاتی، اشتغال‌بار و پرکننده اطراف برونی زندگانی، و به جای سفر کردن به اینهمه جاهای گسترده، پهناور، رنگین و نظرفریب، با همه وجود باور کرده‌اند که نه از دیدار دلبر و همدم و همدل آنان، چیزی دیدنی‌تر، شیرین‌تر و پرجاذبه‌تر وجود دارد! و نه از سفر به عالم یگانگی و وصال، جانی آرامش‌بخش‌تر و دلنوازتر!

در واقع سفر اینان را، سفر از خود و دیدار اینان را، دیدار آئی تشکیل می‌دهد که به «او» امر دلدادگی را به سامان و به کمال می‌یابند!

به هر حال، از آنجا که در باور همسر گریان مهرپیشه: چون امر گرایش به همسر، امری باطنی می باشد، چون احساس یگانگی بالیده از این گرایش، امری درونی است؛ و چون شکوفائی عشق راستین امری کاملاً درونذات می باشد، دیدار همسر گریان نیز، دیداری درونی می باشد. هر چند که این دیدار، برخی از مقدماتش را در برون یافته و یا تبارز می دهد!

مثلاً آنگاه که نگاه دلدادہ‌ای به دلدادہ‌ای دیگر می افتد و حضور یکدیگر را فهم می کنند، در واقع این جان یکی است که با جان دیگری مقابل شده است! متها از راه نگاهی که با برخی ابزار برونی به نگاهی دیگر سفر کرده است!

حال، اگر در مسیر گرایش به همسر، اولاً زیارت درونی هدف بوده و ثانیاً جانها بتوانند به طور مستقیم و بدون غرض مادون هویت خود، همدیگر را دیدار نموده و یگانگی را تجربه کنند، پیکرها و تنها نیز می توانند همدیگر را دریابند! متها بی خود و بدون آنکه نیروئی در این راه و برای اینکار صرف کرده باشند!

و چون این امر به پختگی برسد، برون نیز درونی شده، حکم خود را باخته و حکم درون را پیدا می کند؛ لذا از این پس: هر گاه تن، تن خود را در برون زیارت کند، زیارت خود به خود درونی نیز محقق می شود. و در همین مسیر نورانی است که متوجه می شوند: وقتی «دیدار یگانگی» درونی و کامل باشد، هم جدائی جانها ناممکن می گردد، هم جدائی برون از درون.

و این میسر نتواند شد مگر با جستن مستقیم درون و کنار نهادن هر جستن دیگر و هر جستی دیگر! اینکه «همسرداران» هرگز نمی توانند از آرامش بالاخریده از یگانگی، تجربه‌ئی شایسته و قابل اعتماد داشته باشند، برای آنست که اینان: به جای دیدار درونی و جستن جان همسر، به دیدار چیز دیگر یا امر دیگری رفته و از آن طریق - به گونه‌ئی سخت ابلهانه - پندار رسیدن به یگانگی نوازشگر را به سر می پروراند! به عکس، همسر گریان بینشمنند، به جای اینکه نیروهای خود را صرف جستی‌های دیگر کنند، مستقیماً صرف دیدار درونی کرده و با یگانه ساختن جانها و کلیه احکام مربوط به آنها، مستقیماً به لمس یگانگی بارور معنیدار دست می یابند.

تعادل

اگر بپذیریم که تعادل عمود برپا دارنده خیمه همسر گرایی بوده و بی توجهی به ضرورت حفظ مداوم آن، سرپرده ازدواج را با طوفان براندازی تهدید می کند، شایسته است که در عمل فراروانه

خود، از حضور و حاکمیت مداوم، تلطیف شده، شاداب و تکاملی آن جانبداری به عمل آورده، گوهر یگانگی را در سایه‌سار شکوفائی ارزشبار آن به پاسداری نشینیم.

روشن است که امر تعادل را به هیچوجه نمی‌توان موضوعی تک‌ساحتی تلقی نموده، آنجا که با منطق تمایلات یک‌جانبه و هوسهای معنی‌باخته اعلام همسوئی، تأیید و آمادگی نمود، از آن جانبداری نموده و هر گاه قضیه به خلاف آنچه آمد مشاهده شد، نه! دقیقاً بر مبنای همین بینش و باور می‌باشد که همسرگرایان مهرپیشه این روش را پیش گرفته‌اند تا اولاً میان لایه‌ها و ابعاد متنوع وجودی خود - اعم از حس - و طبع - و عقل و قلب و... - تعادلی دفاع‌پذیر به وجود آورده، از توجه افراطی و رشد بی‌رویه یکی و بی‌توجهی و ضعف نمایان دیگری جداً پرهیز نمایند، و ثانیاً برای ایجاد تعادل میان نیمهٔ این سوئی و نیمهٔ آن سوئی خود تلاش ورزند.

محوری‌ترین و مؤثرترین تلاش روشمندانۀ اینان را برای ایجاد شکوفائی و تداوم تعادل، این کار تشکیل می‌دهد که: هر کدام از اینها، نیمهٔ این سوئی خود را رها کرده، وانهاد، از آن فرار نموده و با همهٔ توان و اشتیاق به نیمهٔ آن سوئی خود روی می‌آورد تا با رسانیدن آن به غنا، انفراد و تمامیت، کمال تعادل، آرامش و تمامیت خود را در آئینهٔ آن تماشا نماید.

اینکار باعث خواهد شد تا بدور از هرگونه دغدغهٔ خاطر و با کمال اطمینان به کلیهٔ امکانات فرارونده هر دو نیمهٔ وجودی خود مجهز شده، هر دو را در خود محقق یافته و احساس هیچگونه خلا، کمبود و نقصی ننماید!

طبیعت ذاتی این تعادل ایجاب می‌کند تا روند یگانه‌سازی همسرگرایان محبت‌محور به‌طور روزافزونی از شکوفائی، غنا، طراوت، کمال، امنیت و آرامش فراکشانده‌ئی برخوردار گشته، توان هجمهٔ همهٔ آفتها و آسیب‌های ممکن - در مسیر راه یگانگی - را با حوصله، خردورزی و بینشوری خشی نموده و گوهر یگانگی را از حوزهٔ تهدید آنها محافظت نمایند.

نرمی

آنچه یگانگی را فربه و شاداب می‌کند میدان دادن معنیدار (= آزادانه، بخردانه، ارزشمندانۀ و هدفمندانه) به نرمی است؛ چرا که خود، جلوه‌ئی از فراروی و دویدن به سوی یار و یگانگی است؛ چیزی که در «درشتی» نمی‌توان سراغش را گرفت؛ چرا که درشتی بر خودمحوری تکیه دارد.

نرمی، هم به خرد میدان می دهد تا موضع عقلانی و ارزشبار فرد را مورد شناسائی و تعقیب قرار دهد؛ هم به عاطفه و محبت تا با یقین نیرومند، به تداوم حضور مهربانی اعتماد داشته، بر آن افزوده، خدمت گزار شادابی، زیبایی و فربهی اش گردد؛ و اینها، از درشتی برنایند؛ چرا که درشتی هم خرد را از میدانداری مانع می گردد و هم یقین به تداوم عشق را متزلزل می دارد!

نرمی، بدون احساس فشار و مانعی به آرامی تا اعماق خرد و عاطفه نفوذ می کند! و این، باعث خواهد شد تا جان همسر گرایان فرصت بالندگی و شکوفائی به دست آورده و آرامشی هوشبار را تجربه نمایند!

تکرار نوازشگرانه این تجربه ها، نیروئی به انسان می بخشد که می تواند به هر گونه درشتی فائق آمده و بزرگی های واقعی را از خود نمودار سازد.

نرمی، اگر با دانش و حکمت سکوت آمیخته و مسیر بالندگی را بیسپاید، همسر گرای نرمخوی می تواند در سکوت های جذبه جوش، سخن دل همسر را شنیده، بدان بال و پر داده، با ریتم هوشربای آرامش درونی، هماهنگی پیدا کند.

گوش سپردن متوالی به این ریتم، انسان را نه تنها از درشتگوئی و درشت خوئی می تاراند، که از گفتن (= پُر گفتن) نیز، بی نیاز می سازد، و همین باعث شده است تا همسر گرایان مهرورز، به جای گفتگو به سکوت پناهنده شده و رهیدن از خود را در آرامش او، حرکت و جسمیت بخشند.

آنچه را در مورد آن نمی توان شک نمود اینست که: نرمی و درشتی را در زندگانی باهمی، آثاری ویژه بوده و هر کدام از آنها اگر در موضع مولد خود عمل نمایند، می توانند به شادابی احساس یگانگی فعال، کمک نمایند.

همسر گرایان محبت محور، چون امر همسرگرایی را امری فرارونده به سوی یگانگی دانسته و از هر گونه نگرشی که به «برد و باختهای جدا انگارانه جدائی محور»^(۱) میدان تبارز و خودنمایی

۱- چرا که این برد و باختها، اولاً اصالت را به فرد (= یک نیمه از وجود) داده و دیگری را وسیله هدفها و غرض های او تلقی می دارند؛ ثانیاً، به سوی جدائی در حرکت بوده و بجای تأکید بر یگانگی، بر محور یک طرف از جوانب می چرخد؛ ثالثاً ازدواج را از موضع امر باهمی و یگانگی بخش رانده و به میدان مسابقه ئی می کشاند که در این میدان ویژه، بازنده واقعی، همان برنده است! چرا که در برابر آنچه این برنده خیالباف، از امتیازات وهمی - اعتباری فراچنگ می آورد، اصل گوهر ازدواج را می بازد.

در واقع، به واسطه حاکمیت همین امر مهم و شریف و عزیز می باشد که در زندگانی هائی از ایندست، زوجها به شدت احساس تنهائی، گرفتگی، خفگی، یگانگی، پوچی، هراس، ناامنی، بی همزبانی و... می نمایند!

بدهد، نه تنها فرار می کنند که تلاش می ورزند تا با وسواسی حیرت جوش، محل ظهور و بروز «نرمی و درشتی» را با دقت و ظرافت و دیده‌وریهای حکیمانه شناسائی نموده، هر کدام از آنها را به عنوان ابزاری وحدت‌بخش و یگانگی‌زای، در جهت تبلور گوهر بی‌بدیل همسرگرایی مورد بهره‌وری قرار می دهند!

اینان در عین حالیکه «نرم نموده» و شیوه و ویژگی بارز و غالب آنها «نرمی» می‌نماید، درشت می‌باشند! چرا که احساس التزام و تعهد آنان به اصول حیات باهمی و ارزشهای بالنده آن، آنان را نمی‌گذارد تا از تلاش و عرق‌ریزی طاقت‌شکن و استقامتی تحسین‌برانگیز در جهت تبلور آن ارزشها، کمترین نرمش را نسبت به خویشتن خویش نشان داده، بگونه ویژه‌ئی از وارفتگی، شلختگی، بی‌غیرتی، سستی و... تن در دهند!

این امر، که تبلوردهنده روح تلاشگر و تعالیجو و هدفمند آنها بوده و در فرایند خویش، رشد و تکامل ابعاد متنوع و استعدادهای والایشان را تجسم می‌بخشد، نه تنها همسر، که هر بیننده دیگری را نسبت به حضور قدرت‌ابراز درشتی و توان بهره‌گیری از آن، متقاعد می‌سازد!

طبیعت این روش بر خورد، باعث خواهد شد تا نرمش زیبای آنان در برابر نیمه دیگر از وجود خویش، از نوعی جلال هیبت‌بار و احترام‌برانگیز برخوردار بوده، بدون بهره‌گیری عملی از درشتی - در برابر همسر - جلیل و محترم و تسخیرناپذیر بنمایند.

این روش - بنابر طبیعت لطیف ولی خردپذیرانه خود - برای همسرگرایان مهرپیشه، امکان بهره‌وری از درشتی - در مواقع ویژه و شایسته خودش - را فراهم آورده و مثلاً آنگاه که همسر به واسطه غفلت از برخی زمینه‌ها و یا غرض‌ورزی‌های ساده‌انگارانه بخواهد از نرمش سوءاستفاده نماید، از آنجا که همسرگرای متعهد اینکار را به زیان خود و همسر خود و در مسیر تحقیر هویت و نفی شخصیت و کرامت‌های وجودی، و نیز در جهت تحقیر همه‌جانبه‌جانین و در راستای محروم‌سازی خود از همسری همدل و آثار و برکات گوهر یگانگی و... می‌داند، امکان استفاده ارزش‌محورانه و حکیمانه و مثمر و منتج از درشتی را برای خود حفظ کرده و به عنوان ابزاری - ناچار از پذیرش ولی مفید - از یاد نمی‌برد!

به‌هر حال، اگر حفظ معنیدار درشتی در زندگانی باهمی مورد توجه قرار گرفته و در حوزه وجودی هر یک از همسران تجلی نوازشگر و بارور خود را مسجل سازد، زمینه و امکان آنرا مسجل

می‌سازد تا همسر گرایان - به نحوی بخردانه و هدفمندانه - خود را در حوزه احکام و آثار نرمی و درشتی رها ساخته، از آثار و برکات بالنده و کمالبار هر کدام استقبال نموده و به موقع بهره‌ور شوند.

همسر گرای واقع‌بین، به طور روشن و مستدلی دریافته است که اولاً زندگانی هم نرمی‌ها دارد و هم درشتی‌ها؛ و ثانیاً، هدف از همسر گرایی، تحمیل درشتی‌ها بر دیگری و ربودن نرمی‌ها از وی نبوده، بلکه ایجاد موقعیت و حالتی است که از آن روح یگانگی خود را متجلی می‌دارد. و این یعنی دویدن به سوی «آنچه که برای خود می‌خواهی، برای دیگری هم بخواه!» در حالات و موقعیت‌هایی از ایندست، درشتی حضور و غلبه تام دارد، اما برای تاراندن غبار بیگانگی، برای پشت سر نهادن جدائی، برای از میان برداشتن غده‌های خودمحوری، برای تجسم بخشیدن همسر گرایی، برای عینی و ملموس ساختن حقیقت و روح یگانگی و...!

حضور و غلبه این درشتی است که: هم، همسر گرایان را به یکدیگر گره زده و به نوعی از فنایشان می‌کشاند، هم مایه تداوم شادابی گوهر یگانگی می‌گردد و هم، زمینه تولید و تظاهر نرمی‌های هوشربا را، از استقبال معنی‌دار آن درشتی‌ها، میسر می‌سازد.

باید متذکر گردیم که انسان همسر گرای، عملاً از درشتی‌های خلندۀ زندگی - و از جمله درشتی‌ها و زمختی‌های بالاخریده از جدائی از نیمه دیگر وجود خود، با رویکردن به همسر، در واقع - به نرمی و آرامش پا گرفته از یگانگی روی آورده و در همسر گرایی، رویشگاه و بالایشگاه نرمی و نوازش را سراغ می‌کند، از اینرو، وقتی به این نرمی دست پیدا کرده و از تجربه یگانگی برخوردار گردید عملاً به نوعی از احساس «تولدی نوین و آغازی دوباره» دست پیدا کرده و از همین طریق، عملاً بر درشتی‌های زندگانی فائق می‌آید. و این یعنی: پیروزی نرمی بر درشتی! یعنی غلبه نوازشگرانه مدارا بر خشونت! یعنی پیروزی لطف بر قهر!

این احساس آغاز دوباره زندگی، به همسر گرای مهر پیشه امکان آنرا می‌دهد تا پیام نویدبخش رویش و بالش لطافت‌های حیات باهمی را به سرتاسر اقلیم وجود خود رسانیده، با همه توان و رجا، به استقبال درشتی‌های زندگانی برخیزد!

آنچه درین زمینه ویژه از پذیرش آن ناگزیر می‌باشیم این نکته بی‌نیاز از برهان است که: درشتی‌های معناستیز، تحقیرکننده بوده و عملاً در جهت کشمکش و جدائی عمل می‌کنند! فهم درست این نکته، همسر گرایان دلسوز به خویشان را وادار می‌کند تا این مزاحمان حقارت‌انگیز

جدائی آور را ادب نموده و در موضع پذیرشِ نرما و تعادل بکشانند!

باید خاطر نشان سازیم که: هر گاه همدمی محبت پیشه، نرمی نشان داده و مهرورزی را به همسر خویش اهدا می کند، نه تنها چیزی از دست نمی دهد که ظرفیتِ مهرورزی خود و همسر خود را گسترش می دهد! چه، اگر به حاق هستی این همسر گرایان - در لحظه‌هایی از ایندست - درست نگاه شود، این نکته مدلل خواهد شد که آنچه در این میدان از دست رفته و دور ریخته شده است، چیزی جز عقده‌های حقارت‌بار، خودمحموری‌های بلاهت‌جوش، بی‌اعتمادی‌های دلهره‌انگیز و موضع‌گیری‌های جدائی طلبانه نتواند بود! و این امریست که هم به نفع گسترش ظرفیت‌های مهرورزانه و یگانگی ساز می باشد و هم در جهت تحکیم اصل دلتواز همسر‌گرایی.

نکته قابل تأملی که شایسته است در این موضع از کلام مورد تذکر و توجه قرار دهیم اینست که برداشت غالب، بر اذهان عمومی این می نماید که: مرد بطور طبیعی از نوعی درشتی طبع برخوردار بوده و زن به عکس وی، از نوعی لطافت و نرما بهره‌مند می باشد.

صرف نظر از بحث‌های کشدار پیرامون میزان اتقان و رسائی این باور، متوجه می شویم که در عمل، آن گاه که درشتی‌های طبع مرد، از طریق مواجه شدن با «نرمائی معنیدار»^(۱) به تعادل دست یافته باشد، مرد به طبع شکست‌ناپذیر خود (=نرما جوئی) بازگشته و دروازه تفاهمی فطری و طبیعی با همسر را باز می نماید!

حرکت آگاهانه و مهرمحورانه در این مدار، در عین حالی که فردیت هر کدام از همسران را در عالیترین مرتبه کمال آن حفظ نموده و منزلت انسانی آنها را نگهداری می کند، به دلیل اینکه از طریق تفاهمی معنیدار به این امر دست می یابند بر درخشش، گیرائی، جاذبه، دلتوازی و... احساس یگانگی نیز می افزاید! و طبیعی است که نتیجه انکارناپذیر چنان حالتی، جز تشدید جو اعتماد، فراروی به سوی یگانگی و درهم جوشی نواز شکرانه نتواند بود! زیرا همسر‌گرایی خردمند به تجربه فراروانه عاشقانه دریافته است که غلبه جادوگرانه نرمی حتمی بوده و از همین طریق هم به امکان پرسی و سرشاری خود، از احساس یگانگی دامن تواند زد، هم به شفافیت و صلابت گوهر یگانگی کمک خواهد نمود و هم از آرامشی هوشریا و فراکشاننده بهره‌مند خواهد شد.

۱- نرما و نرمشی که از ناحیه زن بطور آگاهانه و خردمندانه هبه شده باشد، آزادانه ارائه شده باشد، ارزشمندانانه بروز داده

شده باشد و هدفمندانه تعقیب شده باشد!

از اینرو، همسر‌گرای محبت‌پیشه تلاش می‌کند تا در ارائه‌ی نرمی از همسر پیشی گرفته و از طریق پیش‌دستی کردن، در این زمینه، امر را به میدان مسابقه‌ای پرجذبه، نوازشگر و بارور بکشاند! طبیعت این روش باعث خواهد شد تا همسر مهرشناس نیز، تلاش نماید تا در این میدان بازنده نبوده و پیش‌دستی کردن در ارائه‌ی نرمی را وجهه‌ی همت خود قرار داده و برد را از آن خود بسازد! آنچه مشاهده‌اش در این میدان برای هر کدام از همسر‌گرایان پرجاذبه و حلاوت‌بار می‌نماید اینست که: به همان میزانی که از مشاهده‌ی پیش‌دستی نمودن خود، در امر ارائه‌ی نرمی به وجد آمده و مسرور می‌گردد، از عقب‌افتادن خویش هم لذت می‌برد!

پی‌آمد انکارناپذیر این روش در زندگانی همسر‌گرایان مهرپیشه، ایجاد فضایی است معطر به عطر صمیمیت، زیبایی‌پُرکشش‌ایثار و نوازش‌هوشربای هماوائی، همدلی و همسوئی! از این به بعد، آنچه از میان برداشته خواهد شد فشار خفقان‌آور هراس می‌باشد؛ هراسی که هم روان‌انسان را می‌آزارد، هم تیره و متعفنش می‌سازد، هم شکننده و بی‌قدرش می‌نماید و هم از رفتن به اوج‌نمایی آرامش‌دهنده و یگانگی‌ای عزت‌بار و حلاوت‌بخش جلوگیری می‌کند! و این یعنی: در امر سبکسازای روح خویش مشارکت فعال نمودن و او را از زیربار سنگین فشار هراس و دلهره و تنگنای یگانگی و تنهائی بدر آوردن؛ یعنی دروازه‌های اعتماد و صمیمیت را بر روی مهر ورزیدن و یگانه‌شدن و سرشار گشتن و... گشودن؛ و در یک کلام یعنی: خود را او یافتن و او را خود دیدن!

آنچه آمد، با همه‌ی تأکیدهای محکمش، به هیچ‌وجه مؤید احساس ضرورت و یا توان تحمل تحقیر و تنزل وجودی طرف دیگر معادله نتواند بود! چه اگر روش یکی از همسران، نه در جهت تحقق آن موقعیت وجودی یگانه‌ساز آزادکننده غنابخش معنی‌دهنده عزت‌بار و... باشد، چون نفس تلاش در جهت خلاف منطق حیات و منطق وجودی همسر‌گرایی قرار گرفته است، لازمه‌ی تلاش آنی که درست عمل می‌کند آنست که به هر نحو ممکن، به رفع اشتباه طرف دیگر پرداخته، بیداریش را وجهه‌ی همت قرار داده و تلاش ورزد تا بجای تحمل فرو لغزیدن وی در منجلاب حقارت و دنائت وجودی و مسیر یگانگی و دوگانگی و... وی را با منطق حیاتی یگانه‌ساز، دمساز و هم‌جهت‌سازد؛ چرا که در غیر اینصورت، اصل همسر‌گرایی تحقق پیدا نکرده، هر کدام در مسیر تحقق اوهام و خیالات و هوسهای حقارت‌انگیز بالیده از آن اوهام و... قرار خواهند گرفت!

شمیمی از پیامدها

میوه‌هایی ...

نو شدن مداوم

احساس سرشاری

یاوری فداکار

شمیمی از پیامدها

میوه‌هایی...

دهش و بخشش، ثمره تابنده مهرورزی و میوه نشاطبخش همسرگرایی است، همسرگرایان، چون عملاً خود را در جریان محبت قرار داده و دریچه نگرشها و گرایشهای خود را به سوی جریان ریزش و پخش آن گشوده‌اند، از قدرت مهرورزی شگفتی‌انگیزی برخوردار می‌باشند. گوئی در زندگانی نورانی، پر نشاط و آرامش دهنده اینها جز یک هدف و یک وظیفه (باختن عشق) وجود نداشته و اینان برای فراهم آوردن و به نمایش نهادن هیچ چیز دیگری، در زندگانی خود مسئولیت نداشته، تلاش نورزیده و جز تشدید و تلطیف و تسریع «مهرورزی» اصلاً کاری ندارند!

امری که نورانیت و شکوه و جاذبه و شادابی و آرامش سکرآور حیات را افزایش داده و تضمین می‌کند!

اینان یگانه الترام و محوری‌ترین مسئولیت خود را در حوزه تعاملات زندگانی باهمی در آن می‌یابند که اصل مهرورزی را، در مرکز نگرشها، گرایشها و آرمانهای دیگر خود قرار داده، از هر چه جز عشق و دهشی عاشقانه، به مهرورزی بازگردند. چرا که به شایستگی متوجه شده‌اند: همانطور که نگهداری هر چیز و هر امری، ابزار و روشهای ویژه را طلبیده و تحقق آن از غیر، امری جاهلانه خواهد بود، تداوم عشق و آرامشی که از طریق همسرگرایی بروز تواند کرد، نیز ابزار و روشهایی را می‌طلبد ویژه و ناب! لذا همسرگرایان عاشق، در اولین قدم به واسطه شدت علاقه به این امر قدس‌بنیان، حب هیچ چیز و هیچ امر دیگری را که از نظر رتبت وجودی پائین‌تر از مقام همسرشان باشد و می‌خواهد با حب همسر رقابت و مشارکت و... نموده و یا آن را خدشه‌دار نماید، هرگز تحمل نمی‌کنند!

اینکار باعث خواهد شد تا اینان نسبت به نگرشها و گرایشهایی که به نحوی می توانند موقعیت همسر را مورد تهدید قرار دهند حساس شده و آنها را از حوزه فهم و درک و تلاش خود برون اندازند!

نفس اینکار خود، نوعی تلاش است برای تشدید و تداوم نور محبت و جلوه زیبایی و شادابی غنای یگانگی!

آنچه اینان - پس از رسیدن به این میوه های مینوی - بکار می بندند: نه تنها ندیده گرفتن این تلاش، بروز ندادن این تلاش، اعلان نکردن این تلاش و منت نگذاشتن بر همسر و معشوق می باشد که خواهند کوشید، آنرا نارسا، ناخالص، ناتمام و دون شأن معشوق جلوه دهند!

اینان در هر دو زمینه و مورد، تلاشی بلیغ به خرج داده و آنی از آن غفلت نمی ورزند! تلاش دیگر همسرگرایان محبت پیشه محافظت غیرتمندانه و مشتاقانه از شیرینی احساس امنیت، آرامش و محبتی است که درخت مقدس همسرگرایی بیار آورده است. از اینرو، بر هر نگرش و خواستی که بخواهد آنها را کمرنگ و یا تهدید نماید، بدیده دشمن و آفت نگریسته و تلاش می ورزند تا حب همسر، احترام همسر، رضایت همسر، خواست همسر و اراده همسر را بر آن چیز و یا امری که مادون ارج و رتبت وجودی همسرشان می باشد، رجحان و اولویت و حاکمیت بخشند.

باید اذعان نمائیم که پی آمدهای این نگرش و کنش معیندار، بی شمارتر و بی کرانه تر از آنست که این قلم ناتوان، توان تصویر کردن شان را به عهده گیرد!

آنگاه که همسر، محور شد، و حب او مرکز، و آنگاه که خانه دل جایگاه این محبت، همه چیز دیگر رنگ باخته و جان مشتاق همسران، اقلیم نشاط و شادابی و امنیت و غنا و آزادی و مهر و وفا و مودت خواهد شد.

اینان را باور بر اینست که اگر اصل محبت در نگرشها و گرایشهای انسانی نقش محوری و کلیدی و غایی خود را پیدا نموده و ایفا نماید، احکام و هم ساخته مسلط بر زندگانی مادی، مرگ محور، حقارتبار و... قدرت و سلطه خود را از دست داده و راه را برای جریان و فراروی و دهش محبت باز نموده و هویت انسانی جنبه عشق محورانه خود را به نمایش می گذارد! چرا که در سایه حاکمیت عزت بخش مهرورزی، انسان محبت پیشه به سادگی می تواند با قوانین و هم بنیان و پندار گرایانه‌ئی که

انسان را اسیر روابط مرده‌مادی فناپذیر و دور از حوزه‌نشاطبار محبت می‌سازند در افتاده، و آنها را زبون خرد محبت‌نواز، بینش مهرپرور و عشق نورانیت‌بخش و آزادکننده نموده و از حوزه‌نگرشها و گرایشهای خود دور بریزاند.

این در حالی‌ست که چنین انسانی، در روند چنین مبارزه بشکوه نورانیت‌باری نه تنها چیزی - به عنوان امری ارزشمند و قابل دفاع - را از دست نداده که اگر خوب دقت شود، اولاً نگرشهای منفی، تحقیرکننده، تاریکی‌زای، دلهره‌انگیز، سستی آور، رنج‌دهنده و... را از حوزه‌زندگانی خود تاراندیده است، و ثانیاً به نور و نشاط و کرامت و طهارت و جاذبه و دهش بشکوه و عزت آور مهرورزی نیز مجهز شده و همه این امور ارزشمند و سرنوشت‌ساز را نیز فراچنگ آورده است!

همسر‌گرایان محبت‌پیشه باورمند می‌باشند که اگر نگرشها و گرایشهای منفی، مادی و اسارت‌بار، از حوزه زندگانی دور ریخته شوند، تمامت هستی هر کدام از همسرها به جدول نورانی و هوشربائی بدل خواهد شد که در آن جز آب زلال و جانبخش کوثر حیات باهمی و نورِ تطهیرکننده و کدارت‌زدای عشق جریان نخواهد داشت!

جدولی که محبت، نیروی گسترش‌دهنده و پرتراوت خود را بطور افزاینده‌ئی، هر لحظه از آن جاری نموده و جریان دهش را، به شکل حیرت‌انگیزی تسریع و تعقیب خواهد نمود! زیرا، وقتی دریچه‌های باطن انسان و جدولهای روح او بر روی نور عشق و کوثر زلال محبت باز گردند، انسان خود به مهری توفنده و عشقی شورانگیز بدل شده و جز محبت از وی، چیزی سرریزه نخواهد کرد. و این، هم سرتاسر زندگانی خودش را به و نور و نشاط و نغمه و گیرائی و طهارت و عزت بدل خواهد نمود و هم از دیگران را.

برهان اینان را در رابطه با نگرش یاد شده این باور تشکیل می‌دهد که می‌گویند: ما به امر ازدواج دل سپرده‌ایم تا نور محبت و حرفت مهرورزی را گسترش دهیم و نه اینکه از گسترش آن جلوگیری نموده و از امساک آن دفاع نماییم!

و این خواسته، تحقق پیدا نخواهد کرد مگر اینکه نگرشهای خودمحورانه و گرایشهای جداسازنده بیگانگی آور تک‌روانه محدودیت‌بار را دور ریخته، اصل را بر ریهیدن از زمینه‌های ننگبار یاد شده، خواستهای بیرنگ و روی مادی، برداشت‌های حقارت‌بار، هوسهای زودگذر و داشتنی‌های مرده‌فریب‌دهنده مرگ محور بگذاریم!

گسترش و پخش محبت به عنوان محوری ترین هدف ازدواج، امری بی ارزش و بیرنگ و رو نمی باشد تا بتوانیم به سادگی آنرا با امور و اشیاء دیگری معاوضه نموده و جایش را به چیزهایی دیگر بدهیم، چرا که در اینصورت جهت ازدواج عملاً و بالفعل از حوزه تبلور و تحقق گوهر یگانگی و مهرورزی و... به حوزه بیگانگی و جدائی عوض خواهد شد، و این یعنی: ابطال آرمانی که در پیش روی خود قرار داده ایم!

یعنی سودا کردن پاکی به پلیدی! یعنی بدل کردن نعمت به نعمت! زیبایی به زشتی! نشاط به پژمردگی! آرامش به دلهره! آشنائی به بیگانگی! یگانگی به جدائی! و در یک کلام: محبت به عداوت!

به هر حال، اینان را معتقد آنست که هدف از ازدواج امور فرعی، جانبی، مادی و بی ارتباط با روح یگانگی جوی انسان بوده، بلکه امری بسیار والا را تعقیب می نماید. و این امر والا - که اصل ازدواج از جانب آفریننده انسان، برای آن طراحی و پی ریزی شده است - همان دامن زدن به مهرورزی و گسترش محبت بی شائبه و جدول قرار دادن خود برای عبور زلال عشق و نور مهربانی است، تا از این طریق، جهانی دیگر و سرشار از پاکی، دهش، نور، والائی، ایثار، خودفراموشی، زیبایی، شادابی، عشق و عرفان را در حوزه حیات خویش پی افکنیم.

واقع مطلب اینست که انسان همسرگرای، با رویکردن به امر همسرگرایی، بطور طبیعی ملتزم می گردد تا با گشودن دریچه های قلب خود برای دهش و بارش نور محبت، امر گسترش مهرورزی را گسترش داده و با اینکار، به آموزگاری بدل گردد که در عمل خویش «به آموزش مهرورزی» پرداخته است. درسی که از هرگونه قیل و قال بیزاری جسته و فراری بوده و جز در قیافه مهرورزی و هیئت دلدادگی، خود را و پیام خود را و آثار خود را به نمایش نمی گذارد!

آموزگاری که مهم ترین و ارزشبارترین وظیفه خود را، توسعه همه جانبه ظرفیت مهرورزی و تداوم بی وقفه گسترش آن دانسته و همان را سر لوحه برنامه زندگانی باهمی خویش قرار داده است.

نو شدن مداوم

همسر‌گرایان واقع‌گرا و خردمند، در پرتو تجارب فرازمانی - فرامکانی به این واقعیت سرنوشت‌ساز دست یافته‌اند که: گرایش به همسر - به دلیل اینکه امری فراونده، ارزشمند و مهم‌مدار می‌باشد - بطور ضروری و حتمی، از لذت و نشاط و راحتی و طراوت و دلزنگی و شادابی و احساس امنیت و... برخوردار نخواهد بود! و این، بدان دلیل تواند بود که: اولاً چون هدف و آرمان آنان بسیار عالی و لطیف بوده و فراچنگ آوردن، تحقق بخشیدن و متبلور ساختن آن - به تناسب لطافت و والائی آن - با مشکلاتی همراه خواهد بود؛ ثانیاً چون گرایش اینان معطوف به گوهر وجودی همسر بوده، و این خود، هر نوع مطالبه دیگری را - چه لذت و آرامش باشد و چه ثروت و شهرت و قدرت و... - از چشم‌انداز آنان طرد می‌نماید؛ و ثالثاً بدان دلیل که رویکرد اینان به همسر رویکردی دهشگرانه و بر مبنای عشق فعال، دهنده، بازنده، پخش‌کننده، بالاننده و کامل‌سازنده می‌باشد، هرگونه خواست و مطالبه، معاینه، ارزیابی و محکوم‌سازی - جز خواست عشق‌باختن - را از حوزه دید همسر‌گرایان می‌تاراند!

این نگرش و گرایش عملی به مفاد آن، زمینه‌های گره‌خورده با آن و محورهای بارورسازنده آن، به دلیل برخورداری از «بنمایه»های مهرورزی و ارزشی، به جای پروردن انتظار مقابل شدن با سرور و شادی و لذت و راحتی و... آمادگی مقابل شدن با موانع تبلور مهرورزی و آفتهای تبلور و تجسم ارزشهای برین را می‌پروراند!

آمادگی نوشونده و نیروگیرنده‌ئی که توان مهرورزی را تشدید، اشتیاق دهنده‌گی را تقویت و ارزشهای وارستگی و رهیدن از دام توقعات خودمحورانه را نمودار ساخته و جان مهرورز انسان را در مبارزه با مشکلات، پذیرش سختیها، چشم‌پوشی بر کمبودها و نارسائیها، آمادگی برای گفتگوهای بسیار جلدی و دقیق و روشنگرانه و واقع‌بینانه و تفاهم‌انگیز و تبلوردهنده گوهر یگانگی و هموارتر کردن مسیر مهرورزی کمک می‌نماید.

روشن است که وقتی برخوردار شدن از آثار یک میهمانی بسیار دوستانه احترام‌انگیز صمیمانه پیربای محبت‌آمیز، با پذیرش گوشه‌ای از سختی‌ها و مشکلات ویژه خودش همراه باشد، یقیناً رسیدن به ثمره آرمانهایی از آندست، با پذیرش و تحمل مشکلاتی به همراه خواهد بود! و دقیقاً بر

پایه همین مایه از باور و بینش می‌باشد که همسرگرایان پیشور، نه تنها از مقابل شدن با نارسائیها و مشکلات و... رنجش خاطری بهم نمی‌رسانند، که هرگز اجازه درشت شدن غده توقعات همسدارانه و... را در اقلیم جان و حوزه زندگانی باهمی خود نمی‌دهند!

نکته‌ای که در رابطه با موضع گیریهای اینان به شدت قابل تأمل، قابل آموزش و مورد نیاز می‌باشد اینست که: اینان در روند نوازشگرانه و آزادسازنده «همسرگرائی» که در واقع روندی برای پرداختن مهرورزی و هبه کردن محبت برای دیگری می‌باشد، بیش و پیش از آنکه متوجه رسائیهها و نارسائیههای طرف مقابل باشند، به شدت متوجه کمبودها و نارسائیههای خودشان در امر مهرورزی و عشق فعال دهشگرانه بوده، اگر رنجشی پیدا می‌کنند، از دیدار نارسائیههای خودشان سر بر زده و اگر به تشنی دست می‌یازند و روی می‌کنند، برای رشد امر مهرورزی می‌باشد و بس!

به هر حال، اینان با همه وجود خویش باور کرده‌اند که: فراچنگ آوردن گوهر یگانگی و برخوردار شدن از سکینه نوازشگر و هوشربای زندگانی باهمی بدون تحمل برخی از دشواریهای ویژه، ناراحتی‌های ویژه، کمبودها و نارسائیهها و... میسر نبوده ولی آنچه مواجه شدن با همه اینها را آسان کرده و پذیرش و تحمل دشواریهایشان را برایشان قابل تحمل می‌سازد اینست که: به زیبایی متوجه شده‌اند این تحمل و مقاومت باعث خواهد شد تا از تاریکیهای یگانگی به روشناییهای آشنائی، از تنگای خفتبار جدائی و لنگه بودن به پهنای دلنواز همنوایی، همدلی و یگانگی و از دلهره و دغدغه پوچ و بی‌معنای خودمحوری و خودبارگی به آرامش و سکینه همسرگرائی به راحتی گذر کرده و معنای راستین و واقعی زوجیت و یگانگی را با تمام قوای ادراکی خود دریابند. گویی اینان به این باور مقدس مجهز شده‌اند که وظیفه اصلی و محوری اینان را در حوزه روابط زندگانی باهمی اولاً تقبل و تحمل نارسائیهها و کمبودها و برخی از اندوههایی تشکیل می‌دهد که روند زندگانی را ملاحظت بخشیده، از یک‌نواختی کسل کننده بیرون آورده، امید را پویائی و طراوت بخشیده و جان را برای مهر ورزیدن آماده‌تر و مجهزتر می‌سازد؛ ثانیاً کنار نهادن توقعات و انتظارهایی است که فقدان مدلل و معیندار آنها، هرگز و به هیچ‌روی چهره زندگانی را عوض نکرده و باری منفی بر دوش آن نمی‌گذارد؛ و ثالثاً تشدید و تسریع جریان مهرورزی و گرم‌تر نمودن بازار بخشندگی و همسرگرائی ارزش‌محورانه باشد! چرا که باورمنداند: عالی‌ترین، باارزش‌ترین، گواراترین، آرامش‌دهنده‌ترین، زیباترین، آزادکننده‌ترین، عزت‌بخش‌ترین و کامل‌سازترین سهم

اینان را در این حوزه دلنواز، همان «باختنِ عشق»، همان بدل شدن به محبت، همان وانهادن خود، همان گرویدن به نیمه دیگر وجودشان تشکیل داده و حاضر می‌باشند تا همه ابزار و امکانات دیگر مادی و غیرمادی - اعم از داشتی‌ها و دریافتنی‌هایی همچون راحت و لذت و... - برای ربودن و بهره‌ور شدن هر چه بیشتر از این سهم هزینه نمایند!

احساس سرشاری

همسرگرایان محبت پیشه به تجربه دریافته‌اند که آرامش و سرزندگی باطنی، احساس معناداری و امیدواری، احساس سرشاری از مهر و خوشبینی به باطن و حقیقت باطنی وقایع و رویدادها در زندگانی باهمی ممکن و میسر نخواهد شد، مگر در سایه فرارفتن از مرز خود محدود، غریزه محور و وهم مدار! و این یعنی: تنها راه رسیدن به فضایی سرشار از نور محبت و سرزندگی رارهائی و فرار از حوزه محدود و همیات و فرارفتن به دنیای محبت تلقی نمودن و جان ملتهب عشق محور خود را در مسیر پذیرش تجربه‌های هرچه نابتر، شیرین تر و تازه تر محبت قرار دادن و از خود، انسانی برتر و پاکیزه تر و شفاف تر و پرنشاط تر و نورانی تر و... آفریدن و به نمایش نهادن. این در حالی است که همسر داران برون محور، همه تلاش خود را صرف آن می‌نمایند تا به جای نمایش گوهر دلربایی وجود خود، خرت و پرت‌های دست ساخته دیگران را - که خود هیچگونه سهمی در پیدایش و حضور آنها نداشته و هنری جز به مصرف رسانیدن و لاجرم تخریب آنها ندارند - به نمایش گذارند!

در واقع، همسرگرایان محبت محور، روش دهش و تخلیه را از آن جهت و جهت همت خود قرار داده‌اند که به تجربه دریافته‌اند: به میزانی که گلهای محبت را از گلستان باطن جدا نموده و به پای همسران و همدلان خود می‌ریزند، جا برای رشد و شکوفائی گلهای تازه تر، شاداب تر، رنگین تر و معطر تر باز شده و بیش تر از پیش، آمادگی دهش و بخش محبت پیدا کرده و جان بیتاب یگانگی جوی خود را تقویت می‌نمایند. این نگرش و گرایش عملاً اثبات می‌نماید که اینان دهش را عین گرفتن و بخش کردن را، عین جمع آوری برای ایثار نمودن می‌شمارند.

یاوری فداکار

همسر گرایان محبت پیشه، دقیقاً بدان علت از احساس امنیتی تردیدنا بر دار و احساس آرامش نواز شکر برخوردار می باشند که از طریق تجربه های برونی و درونی دریافته اند که همسر مهربان و محبت محور، از آن ها جانبداری نموده و بدون تعقیب نمودن هر غرض و هدف دیگری، بی آنکه از وی تقاضا و یا خواسته شده باشد، با نیروی معجزه گر عشق آنان را به سوی بهشت یگانگی فرامی کشد! این احساس امنیت و آرامش، از آن جهت زندگانی آنان را رنگینی و ملاحظت بخشیده است که اینان عملاً و در هر لحظه از زندگانی خود، با آثار و پی آمدهای روحناز همسر گرایی مواجه بوده، عطر و طعم این شجره طیبه را تجربه می نمایند!

اینان عملاً در می یابند که نیروی بیکران محبتی بی شائبه، پشتیبان آنها بوده و در جهت رشد و کمال و عزت و والائی آنها پویا و فعال می باشد. و لذا خود را با همه اعتماد و صمیمیت به او سپرده، صلاح و کمال و آرامش و آسایش واقعی خویش را در پناه همین خودسپاری متعمدانه و تسلیم عشق محورانه جستجو می کنند. چرا که در این گرایش از چشمه سار محبت سیراب بوده و به سوی نور یگانگی در حرکت می باشد.

اینان به گونه ئی برهانمندانه در می یابند که در این واسپاری روحانی و تسلیم نواز شبار عاشقانه، همسر گرای خردمند و با بصیرت، اگر از موضع نیازهای محدود خود، از موضع برداشت های وهم آلود جداسازنده خود، از موضع هوسهای کود کانه خود و از موضع خواسته های بی ارج و فناپذیر خود چشم پوشیده و عقب نشینی می کند، عملاً خود را در موضع نیروی هوشربائی قرار می دهد که ضمانت تبلور گوهر یگانگی و تحقق عزت و آرامش و نشاط واقعی را به دست گرفته و به راحتی می تواند سفینه امنیت افزای عشق آنان را در دریای محبت سکانداری نماید.

به عبارتی دیگر: این واسپاری - همانگونه که بارها اشاره گردید - واسپاری و تسلیم منفی و هویت برانداز نبوده، بلکه در واقع گرفتن سکان دل محبت جوی و یگانگی پسند آنها، از چنگال نیروهای مخرب و زیون ساز، و سپردن آن به دست نواز شکر عشق می باشد.

فهم و دریافت دقیق این نکته مؤید آن می باشد که در تسلیم مثبت و پویا، نه تنها از کار و تلاش و مسئولیت فرد مسلم کاسته نمی شود! که برعکس، چون همه چیز را در مسیری برتر، مهم تر،

نورانی تر، ارجمندتر، محترم تر و پاکیزه تر قرار داده و سپرده است، به همان میزان هم، باید بر قوت و شدت و سرعتِ تلاشهای خود بیفزاید! و این یعنی: تلاش برای افزایش قوت، تلاش برای افزایش نورانیت، تلاش برای تشدید و تقویت و تداوم شادابی، و در یک کلام: تلاش برای شکوفا داشتن همیشه مهرورزی!

میزبانی آفتها

یادآوری
تخریب و تجزیه فرهنگی
تخریب و بی معناسازی آزادی
خود ویرانگری
هنجارزدایی
تخلیه عاطفه از معنی
تفاهم ستیزی
تعالی زدائی
بحران در حق گرائی
مسموم سازی فضا ...
امتیازبازی
مجسمه سازی
حمال پروری

میزبانی آفتها

یاد آوری

نکته‌ای که در اینجا و این حوزه از کلام و نبشته حاضر باید بدان اشاره نمود و با همه اندیشه و توان متوجه آن باشیم اینست که: همسرگرایان بینشور به شایستگی متوجه شده اند که اصل همسرگرائی را آفتهایی دنبال نموده و آسیب‌هایی مورد تهدید قرار می‌دهد! زیرا باورمند می‌باشند که اگر در این فرایندِ قدس‌بنیان کوچکترین غفلت، اشتباه و سهل‌انگاری - آنهم به سود خودمحوری، ترضیه خود، هوسبارگی و... رخ دهد، بزرگترین زیانها را نه تنها متوجه گوهر یگانگی و بهشت آرامش خواهد ساخت، که شراره آن‌ها دامن ابعاد متعدد و مختلف زندگانی را نیز خواهد گرفت.

اینان را عمیقاً باور بر اینست که در روند رسیدن به یگانگی، آن‌گاه که هر کدام از دو طرف تلاش می‌ورزند تا خود را با همه وجود به نیمه دیگر سپرده، بدو نزدیک شده و با وی یگانه شود، هاله‌ای حیرت‌انگیز از نیروها و انرژیهای آزاد شده پدیدار می‌گردد که از قدرتی فوق تصور برخوردار بوده و با همه آن نیرو، آنها را به سوئی می‌کشاند که با هر گونه خودمحوری، خودجوئی، خودخواهی - حتی در زمینه احساس لذت‌اند جسمانی برای خود - مغایر و در تضاد می‌باشد. چرا که در این لحظه، اگر احساس لذتی هم وجود دارد، ناشی از این دریافت می‌باشد که فرد: از مشاهده دهش خود و پذیرش و خشنودی طرف دیگر - به ویژه از دریافت اینکه: طرف راضی شده، غنی شده، پر شده و به آرامش شورانگیز، دهشزای، غنابخش و پرکننده‌یی رسیده است - فراچنگ می‌آورد.

مشاهده و باورمندی به این امر، ایجاب می‌کند تا هر کدام از همسران، در این روند هستی‌افزا، با همه توان و اشتیاق، خود را به دست احکام فراکشاننده این واقعیت سپرده، مطیع احکامش بوده و با همه قدرت در مسیر رهایی از خود، دهش همه‌جانبه، پرسازی و تحقق خشنودی و آرامش پویا، بارور، غنابخش، دهشگرانه و پارسازنده نیمه دیگر خود به پیش تازد.

در این مرحله از گزینش^(۱)، گزیننده مهرمحور، دقیقاً به هنگامی که احساس می‌کند به گزیده خود رسیده و به اصطلاح «آنها به چنگ آورده است»، شایسته آنست که از این حوزه احساس و توهم - به واسطه اینکه نوعی تملک را تداعی می‌سازد - فرار کرده، از توهم گزیدن گزیده برای خود دست برداشته، رهایش نموده و اصل گزینش را هم برای او (= همسر) مورد توجه و تفکر قرار دهد، تا رویکردش از دام هرگونه خودمحوری رهیده و از پویائی، پرسازی، غنابخشی، آرامش و... بهره‌مند گردد.

این عقب‌گرد و واژنش فعال، در واقع و نفس امر، گونه بسیار عالی و مبارکی است از غنامندی، برخورداری و تملکی که در آن، مالک و مملوک و تملک یکی می‌گردند! و همین یگانگی است که در هیئت آن هاله مبارک هوشربا جلوه کرده، ضامن پری، زیبایی، دلربائی، شکوفائی، کمال، امنیت و آرامش همسرگرایان گردیده و راه را برای رسیدن به یگانگی با حقیقت هستی آماده تواند ساخت.

حال، اگر در این روند حرکتی - قلبی و یا قالبی - سر بر کرده و بخواهد در جهت مخالف آن نیروهای عظیم و مهارناشدنی آزاد شده عمل نموده و گوهر یگانگی را به سنگ خودمحوری و انفصال آشنا سازد، به گونه‌ای ضروری و اجباری آسیب‌هایی پدیدار می‌گردند که هستی خودمحور هوسبارۀ انفصال جوی را در تمامت ابعاد زندگانی به باد فنا می‌دهند! زیرا آنی که در این کژراهه مصیبت‌بار، باید از همه گونه‌های رنج و بلا و مصیبت و سیه‌روئی و... استقبال نموده و احکام و آثارشان را تحمل نماید آنی است که راه تنهائی، بیگانگی، جدائی، بی‌همزبانی و... را در پیش گرفته و از گوهر یگانگی که ضامن بقا، شادابی و شکوفائی همه‌جانبه آشنائی، همدلی، تفاهم، وصال و... می‌باشد، روی بر تافته است!

۱- این گزینش «لفظاً و معنأ» غیر از گزینش همسرگرایان تملک‌پیشه می‌باشد که پس از این، در این بخش به تکرار خواهد آمد!

به هر حال، از آنجا که نمی‌خواهیم به تمامی آفتها، آسیب‌ها و خطرهای که در این فرایند ممکن است سروکله بنماید پرداخته و جان مهرجوی همسرگرایان عاشق را - از طریق آنهمه ناملايمات خلنده - دچار گونه‌هایی از تشویش و ملال و... ساخته باشیم، فقط به ذکر اجمالی مواردی بسنده خواهیم کرد که از نظر آسیب‌شناسی، نقش اساسی و محوری، در رابطه با ابعاد مختلف حیات را بر عهده دارند.

لازم به یادآوریست که در چیش و ارائه‌ی این بخش از موارد نیز، هرگز بر آن نبوده‌ایم تا مقوله‌ها و موارد و زمینه‌ها را از نظر اهمیت و نقشی که به عهده داشته و عظمت خطرهایی که برمی‌شوراند به گونه‌ی «رتبه‌بندی شده» مورد ارائه قرار دهیم، هرچند که متیقن هستیم هر کدام از این مقوله‌ها و موارد در جای خودشان، از توان انگیزختن خطرهای کشنده‌ی برخوردار می‌باشند!

تخریب و تجزیه فرهنگی

اگر بپذیریم که انسان در تحلیل نهائی چیزی جز فرهنگ و علم و خیر و دانائی نبوده و جز در «نظامی فرهنگی» زندگانی با معنائی داشته نمی‌تواند، باید بپذیریم که: شکوفائی و کمال اعتدال همه‌جانبه او، در گرو تحقق، حضور و تداوم وحدت شخصی همان «نظام فرهنگی» می‌باشد و لاغیر!

در اقلیم همسرگرایی و سرپرده‌دلدادگی، این شکوفائی و اعتدال غنابخش تا زمانی حضور خواهد داشت که نگرشها و کشهای هر کدام، در جهت تحقق گوهر یگانگی و به زیان خودمحوریها فعال و پویا باشند!

از اینرو، هرگاه نگرشی در جهت احساس و باورمندی به حضور، هستی و استقلال «من و جز من، خود و ناخود، من و او، من و همسر من و...» قرار گرفته و فرد، همسر خود^(۱) را غیر خود شناخته و او را جزء تجزیه‌پذیر خود یافت، آن اعتدال مینوی بهم ریخته و فرد - در واقع - گرفتار تخریب و تجزیه فرهنگی می‌گردد!

۱- همسر، دقیقاً مؤلف است از سر+ هم: یعنی: این سر من و آنهم سر من؛ این دل من و آنهم دل من و... ولی در همسرداری تلقی بر اینست که سر من و سر دیگری که می‌خواهد با من همسری کند! پس باید بکوشم تا در تملکش درآورم! و نه اینکه در تملک او دربیایم!

و این، نه تنها او را از رسیدن به جوار قرب آشنائی، همدلی، همدمی و یگانگی محروم می‌سازد که به عبارتی دقیق و رشیق: صورت انسانی او را دچار تجزیه و تخریب نموده و از آن چیزی دیگر - و نه انسان - خواهد ساخت که با نحوه نگرش‌ها و گرایش‌ها و ملکه راسخ و حاکم شده در وجود او هماهنگی و سنخیت داشته باشد.

تخریب و بی‌معناسازی آزادی

به عقیده همسرگرایان فرهیخته، فرهنگ آزادی «منادی» آنست که: انسان دارای کرامت و شرافت و حرمت وجودی بوده و همین باور، احساس ضرورت آزادسازی و آزادگی را بر او سیطره بخشیده و واجب می‌سازد. درست به همانگونه که منطق آزادی منادی آنست که: انسان با کرامت را، شایسته آن که از «قید و بند» هر آنچه از نظر وجودی دون رتبه او می‌باشد، آزاد باشد.

حال اگر در این روند مقدس، در زمینه گزینش افراد انحرافی پدیدار شده و فرد بجای کرامت و شرافت وجودی خود و یا همسر خود^(۱) چیزی را برگزیند که از نظر رتبه وجودی، مادون رتبه وجودی او، همسر او، حرمت و محبت او و یا همسر او قرار دارد، به دلیل اینکه او خود و بر مبنای اراده و انتخاب آزادانه خود بدان روی نموده است، در واقع آزادی خود را از بار و معنای انسانی تخلیه کرده و گل‌های حیاتبخش بوستان آزادگی را به شرار حماقت، بلاهت و پستی سپرده است!

در این روند بلاهت‌جوش، آنچه ظاهراً ضربه دیده و به تخریب سپرده شده است، آزادی می‌نماید! ولی آنچه واقعاً بدان دشمنی گردیده است «انسان آزاده، انسان حرمت‌جوی و انسان محبت‌شکار» می‌باشد که با دست خود گزینشگر و از طریق گزینش اشیاء و امور مادون کرامت او از حوزه وجودی خود او طرد و نفی گردیده و از آثار و فیوضات شماره ناپردار همدلی، هم‌وائی، دلدادگی، یگانگی و... محروم گردیده است!

خود ویرانگری

خود، من، هویت و یا صورت انسانی به طریقه‌های مختلفی مورد تخریب قرار می‌گیرد که یکی از خطر جوش‌ترین آن‌ها، رویکرد به «خودمحوری» می‌باشد.

۱- احترام به خود و به همسر خود، محبت خود و همسر خود و...!

این گرایش که ظاهراً به زیان آنی می‌نماید که از روند خودمحوری کنار زده شده، حذف شده، و بدو پشت گردیده است، در واقع و نفس امر به زیان خودمحور بوده و «خود» او را به انزوا، فترت، بیگانگی، بی‌همزبانی، بی‌یاوری و بدبختی کامل و همه‌جانبه دچار می‌سازد! چرا که در این روند و آنگاه که مثلاً میان دو همسر روی می‌نماید فرد خودمحور، نیمه ناقص و خالی و مشتاق کمال و تمامیت خود را، عملاً از نیمه دیگر پر سازنده غنابخش خود که در شمایل طرف مقابل جلوه گر شده است دور ساخته و در واقع به خود آسیب رسانیده است.

در این وضعیت، هر کدام از تخریب‌گران هویت، متوجه نمی‌باشند که: هر یک از اینان، مثلاً مرد، خود را از طریق حضور و تشخیص دیگری و مثلاً زن، شناخته و پیدا نموده است! و دیگری نیز! هم چنانیکه هیچکدام از اینان به روشنی دریافته‌اند که در حالتی از ایندست، (حالاتی که مرد و یا زن خود را تنها می‌یابد) خویشتن را ناقص و خالی و... یافته و در جستجوی وضعیتی می‌باشند که در آن وضعیت کمالشان را در ورای امور «نرینگی مادینگی»، یعنی در وحدتی غنابخش و راضی‌سازنده مشاهده نمایند! وضعیتی که در آن دهش چه نرینگی، چه مادینگی و چه... به سرحد اعلامی خود رسیده و یگانگی‌ای، ورای تشخیص‌های پوچ و بی‌معنا، پدیدار می‌گردد!

به هر حال، در موقعیت تخریب خود، آنچه به شکلی تهوع آور و ابلهانه‌ان بدن پرداخته می‌شود اینست که «خودمحور»، چون خیال‌سالاری و باداری و حاکمیت و... داشته و آنرا در نفی حضور و هویت و تشخیص و فردیت دیگران و از آن جمله همسر خود جستجو می‌کند، از یک طرف تأکید به ضرورت فعل‌پذیری، بی‌غروری، بی‌منشی، بی‌مرامی، بی‌هویتی و بی‌شخصیتی طرف مقابل خود دارد! و از دیگر طرف، با عمل و تلاش مجدانه خود از مقوله‌های مقابل آنچه آمد متتها فقط برای خود جانبداری کرده و ضرورت تداوم آنها را عملاً تأکید می‌نماید!

این گرایش ابلهانه که با نوعی «از خود راضی‌بودگی» بی‌پروائی به دیگران و به همسر، نمایشگری سلطه و غرور و... همراه می‌باشد، در ذات خود «قانونیت و مشروعیت» این توقع را مسجل می‌دارد تا «همسر» نیز همان چیزها را از همسر خودمحور خود، بطلبد! و این، به ناگزیر به تشدید و تعمیق خشونت، تحقیر و تلاش برای حذف دیگری خواهد انجامید! و که نمی‌داند که نتیجه اجتناب‌ناپذیر این روند به مصرف شدن انرژیها در جهت‌های منفی - تخریبی و زیان «خود»^(۱)

نینجامیده و او را به شرار هستی برانداز تخریب نمی سپارد!

به هر حال، همسرگزینان خودمحور، در واقع موجوداتی هستند که اقلیم وجودشان را از نور محبت و زلال نوازشگر مهرورزی و دهش خالی ساخته، روح یگانگی جوی خود را ترک نموده و با افسونی مرگبار، جان مهرورز و محبت جوی خود را به خواب دردبار محکوم ساخته اند؛ هر چند که در مواردی این خودستیزان بیگانه با محبت، کار ویرانگری خویش را به جانی می کشانند که نه تنها پهنای وجود خود را از نعمت شکوفه ها و میوه های محبت تهی و تکیده می سازند که آنرا به خارستان کینه توزی و بدخواهی و بدگوئی و... بدل می دارند!

اینان که از طریق سد کردن راه محبت و دهش، در واقع جریان محبت را بر «روی خود» سد کرده، از طریق کینه توزی و گسترش جریان بیگانگی و جدائی، با خود به کینه توزی برخاسته و جریان بیگانگی با خود و جدائی از خود را دامن می زنند، به موجودات خود گم کرده در مانده هویت باخته ای بدل می شوند که بیش و پیش از هر کس دیگری به خود ستم روا داشته و راه زندگانی عاشقانه و مهرورزانه را بر روی خود می بندند!

بررسی رفتار و موقعیت های رفتاری اینان مؤید آنست که گرایشهای این خودستیزان یا در جهت حذف مهرورزی - و از طریق آن، حذف گوهر تفاهم، همدلی و یگانگی و لاجرم تحکیم روابط خودمحورانه جدائی افکن - می باشد و یا در جهت تجهیز و تقویت همین نحوه از رفتارها! در حالی که اگر به جریان مهرورزی پیوسته و نیروهای خود را در جهت گسترش جنبه های مثبت وجودی فعال سازند، در هر مرحله ای از کار و تلاش، هم به تقویت خود توانند پرداخت، هم به نگرشها و گرایشهای خود نرمی مهرورزانه و جهتی هوشربا خواهند بخشید، و هم مسیر رهیدن از بیگانگی و رسیدن به یگانگی را هموارتر ساخته و با سرعتی بیشتر و خرج نیروئی کمتر طی خواهند نمود!

هنجارزدایی

هر گوشه ای از سازمان حیاتی و هر بعدی از ابعاد زندگانی را نظام و نظمی ویژه می باشد که در صورت تخطی از منطق حاکم بر آن و عدول از احکام انفکاک ناپذیرش، آن نظم بدل به بی نظمی شده و ناهنجاریهایی را به بار می آورد. طبیعی است که زمینه و بعد همسر جوئی و ازدواج هم از این

حکم مستثنی نبوده و ضمانت تداوم نظم و هنجارهای آن، در گرو «پذیرفتن و گردن نهادن» به منطق حاکم بر جوهر و ذات این امر می‌باشد.

حال، با هر دیدگاهی که به امر ازدواج نگاه شود، این نکته مسجل خواهد بود که: اصل همسر‌جوئی، با اصل «ابزار و وسیله ساختن همسر» برای تحقق و کسب اموری مادون‌هویت ربانی^(۱) او در تضاد وجودی قرار داشته، منطق همسر‌جوئی حکم می‌کند که رویکرد به همسر باید با پشت کردن به «خودِ طبیعی و احکام خردستیزانه‌اش» همراه بوده و از همسر جز مهر، جز وفا، جز دلدادگی، جز یکرنگی و جز صفا و عشق تمنا نگردهد! و این، گوهر منطق اصل همسر‌گرایی و ازدواج را تشکیل می‌دهد.

طبیعی ست که هر گاه به این گوهر پشت گردیده، از این منطق غنابخش آزادسازنده چشم برداشته شده و احکام‌شان مورد ستم قرار گیرد، آنچه در زندگانی فرد، به عنوان پی‌آمدهای وجودی و جزای دوری‌ناپذیر سیطره پیدا خواهد کرد درهم ریختگی نظم، اغتشاش هراسبار نظام و حکومت جابرائه بی‌نظمی خواهد بود!

از این دیدگاه، پشت کردن به منطق همسر‌گرایی، نه تنها دقیقاً مساوی خواهد بود با «هنجارزدایی» از زندگانی متاهلانه، جانبداری از منطق ناهنجاری و بی‌نظمی، بلکه مساوی خواهد بود با آتش زدن بر پروبال فرشتهٔ محبت و حوریهٔ دلدادگی و کوفتن سنگ ستم بر گوهر یگانگی! اینکه در زندگی زوج‌هائی که از طریق همسر‌گزینی (= همسر‌داری!) و منطق‌زدایی از امر همسر‌گرایی، به همسر روی نموده‌اند، از گرمای نوازشگر محبت خبری نبوده و از نسیم هوشربای دلدادگی و آرامش نوازشگر یگانگی اثری به چشم نمی‌خورد، علت نه آنست که اینان، هرگز در پی محبت و انس و الفت نبوده‌اند! نه، بلکه علت واقعی آنست که اینان، از همسر خود جز مهر، جز وفا، جز یکرنگی، جز دلدادگی و... - یعنی خرت و پرت‌های مادی و یا اموری وهمی و اعتباری - خواسته، از طریق رویکردن به امر منطق‌زدایی از اصل همسر‌گرایی، او را وسیلهٔ اموری پست قرار داده‌اند!

حال، شاید در حیات بی‌معنای این ابلهان محبت‌گریز، از آنچه دنبال کرده و گوهر عشق و یگانگی و دلدادگی را فدایش کرده‌اند - از قبیل لذت، شهرت، قدرت، ثروت و... - چیزهائی نمود

۱- چه رسد به اینکه او را وسیلهٔ لذت و هوس ساختن، آشپز و رختشوی و خانه‌سامان و غیره قرار داد!

پیدا نمایند، اما از وجود مبارک محبت خالص، از عشق ناب، از دلدادگی محض و بی‌شائبه و از بی‌خودی همسرگرایانه قدسی اصلاً خبر و اثری نتواند بود!

طبیعی است که پیکره‌های عفن اینان را، رشته‌های فرشته‌بافته دل‌های محبت‌محور بهم پیوند نبخشیده، بلکه ریسمان‌های ننگ‌آفرین تجمل‌گرایی‌های ابلیس‌پسندانه، زنجیرهای بلاهت‌جوش ثروت‌پرستانه، و کشش‌های مقطعی - بسیار مقطعی - حیوان‌منشانه به یکدیگر محکم می‌کند!

تخلیه عاطفه از معنا

آنگاه که عاطفه همسرگرایان به طور مستقیم و بلاواسطه با یکدیگر تماس و پیوند برقرار نساخته و تحقق پیوند آنها مشروط به حضور عواملی دیگر - از قبیل هدیه‌ها، بخششها و دهشهای مادی و استیلاپذیرانه - باشد، عاطفه آنان از بار و معنای انسانی و گوهر قدسی تناکح خالی بوده و هرگز نخواهد توانست از پیشروی و رشد آسیب‌های متنوع عاطفی و روانی جلوگیری کند! این امر، آنگاه ژرفای کراهت‌بار خود را به تماشا خواهد نهاد که همسرگزین خردباخته خودش را، دلدادگی را، وفا و محبت همسر و... را با اشیاء و اموری مادون ارج و عزت آنها عوض نموده و عملاً میان گوهر قدسی عواطف همدیگر، حجابها و حایل‌های مادی، اعتباری، فناپذیر و ضد استعلاتی قرار دهند!

در موارد و وضعیت‌هایی از ایندست، دو تا تن تنهاوند که بیگانه از هم ولی در کنار همدیگر قرار گرفته‌اند! و دو عاطفه جدا از یکدیگر اند که فقط ابلهان آنها از هم می‌پندارند! اینکه می‌گوییم در وضعیت‌هایی از ایندست «عاطفه از بار و معنا تهی» می‌گردد! و نه اینکه عاطفه به کلی نابود می‌شود! به خاطر آنست که در مواردی از ایندست عاطفه هست، اما به جای اینکه با عاطفه همسر در پیوند باشد، مثلاً با ثروت، شهرت، لذت و... ظاهراً ارتباط برقرار کرده است! و این یعنی: آن چیزها - پول، ماشین، جواهرات، خانه، اسباب و ابزار تجملاتی و... - در نزد اینان، هم از همسرشان بهتر، ارجمندتر، عزیزتر، محترم‌تر و دوست‌داشتنی‌تر اند و هم از گوهر محبت و دلدادگی و یگانگی و آرامش و نیک‌بختی‌های بالاخریده از آنها!

تفاهم ستیزی

از چشم‌انداز همسرگرایان، که کام‌جانسان را شاهد گوارای حکمت شیرین کرده است، تفاهم و «توان برقراری تفاهم»، همان فصل آخریست که انسان را از حیوان جدا می‌سازد! اینان بر این باورند که در امر همسرگرایی، آنچه می‌تواند تحقق و شکوفائی مستمر گوهر یگانگی را ضمانت نموده و در هر آنی بهتر از آن قبل، آنرا به نمایش گذارد، تفاهم می‌باشد. طبیعی است که از دیدگاه اینان «تفاهم» نه همان چیزیست که از دیرباز، بازیچه دست مشتی ابله، مشتی هوسباز، مشتی تجمل‌پرست، مشتی آوازه‌جوی، مشتی خردباخته، مشتی بی‌بصیرت، مشتی بی‌حرمت، مشتی بی‌ایمان و معرفت که نابکارانه خرز و زور و... گردیده‌اند! می‌باشند بلکه اینان با همه هستی خود ایمان دارند که «تفاهم» به عنوان فصل ممیز انسان از حیوان - همان امریست که آیین‌وار، انسانیت انسان را تابانده و نمایش جلوه‌های مختلف و ابعاد گوناگون آنرا - آنهم در بهترین اشکالش - به عهده دارد.

و این، چیزی است که طبیعت ذاتی تفاهم - به عنوان فصل ممیز انسان - آن را طلب و ایجاب می‌کند! چرا که، «تفاهم»، «انسان‌نمای» است و نه «ثروت‌نمای، لذت‌نمای، تجمل‌نمای، شهرت‌نمای و...»!

این بینش ایجاب می‌کند که تفاهم همسرگرایان خردمند، حول زمینه‌هایی صورت بسته و محترم شمرده شود که: به شدت انسان‌نمای بوده و هر آنچه را می‌خواهد تا این انسان‌نمائی را در پرده کشد، با همه قوت کنار زده و از سر راه و جلوی پای خود بردارد.

بر مبنای همین باور و برداشت از تفاهم می‌باشد که متوجه می‌شویم تلاش آنان همیشه متوجه آن بوده است تا اولاً خودشان نسبت به این اصول - با خود - به تفاهم رسیده و ثانیاً دیگران را نیز فقط با زبان رفتار و عمل خود بدان راهبری نمایند تا همگان به این باور یگانه رسیده و گردن بنهند که:

- ذات، گوهر، هویت و صورت انسانی از هر چه در عالم کون - مثل ثروت و قدرت و لذت و ریاست و... - وجود دارد، برتر است!

- شایسته و ضرور است تا این هویت، به فعلیت کامل خود رسیده و زیبایی‌های هوشربای این صورت، در آیین نگرشها و گرایشها به نمایش گذاشته شود؛

- این گوهر، بدور از هر امر مادی - اعتباری، طبیعی و کونی دیگری، ذاتاً ارجمند و ارزشبار می‌باشد؛

- ارج نهادن و احترام گزاردن به این گوهر - بر مبنای هر دیدگاهی - لازمه حضور و هویت انسانی بوده، و حرمت‌ستیز را، عملاً و عیناً از دائرة احترام برون می‌افکند؛

- جانمایه وجودی این گوهر را «عشق و دلدادگی» تشکیل داده و در مسیر تکاملش - تارسیدن و پیوستن به اصل خودش که حقیقت وجود مقدس حق می‌باشد - از آن، هر «انتظار اولیه» دیگری داشتن، او را از مسیر فطرت و جبلتش منحرف می‌سازد؛

- تنها راه برقرار کردن تفاهم و پیوند و رسیدن به یگانگی با وی آنست که از آن فقط دلدادگی و مهر طلب شده و انتظار رود! چرا که در غیر آن، جز اینکه او را محکوم به امر خلاف فطرت او نموده و نتیجه ضد فطری به دست آورند، حاصل دیگری نخواهد داشت؛ رسیدن به تفاهم در مورد زمینه‌های مادون آنچه آمد، فقط در صورتی از گوهر تفاهم بهره‌مند بوده و شایسته احترام نهادن می‌باشد که هرگز و به هیچ‌روی به اصول یاد شده در بالا - و در واقع به گوهر تفاهم - ضربه و زبانی نرسانند!

اینان با همه افتخار اعلام می‌کنند که: هر آنچه نافی موارد یاد شده بوده و یا در جهت کم‌رنگ جلوه دادن آنها عمل کند، از بیخ و بن، با امر و اصل تفاهم ارتباطی نداشته و در واقع، از خدمت‌گزاران اصل تراحم و تخاصم خواهند بود! چرا که از توان انسان‌نمائی کاملاً محروم می‌باشند.

در واقع همین زمینه‌ها و موارد اغفال‌کننده بوده‌اند که در طول تاریخ حیات بشری، نسبت به گوهر تفاهم ستم‌های جبران‌ناپذیری را تحمیل نموده و عده‌ئی خردباخته و ابله را به این گمان رسوائی‌انگیز واداشته است تا خیال نمایند که: همسران مهربان و دلدادۀ آنان، آنگاه و در شرایطی که از بخشیدن و هدیه کردن خرت و پرت‌های مادی، تجملی و پرآوازه - آنهم نزد ابلهان زرپرست و تجمل‌پرست - ناتوان می‌باشند، در واقع با آنان «تفاهم» نداشته و از قدرت برقرار کردن تفاهم ناتوان می‌باشند! هم‌چنانیکه ابلهانه گمان می‌کنند: آنگاه که از سقوط جان مهرپرور آنان به مزبله‌های مسخره‌مادیت هراسان شده و با همه عشق و خرد می‌کوشند تا از طریق یادآوری و روشنگری و... آنان را از سقوطی هویت‌برانداز جلو گرفته و به اقلیم هوشربای تفاهم انسانی بکشانند، سوءنیت داشته و «تفاهم» را از آنان دریغ می‌نمایند! در حالیکه مسئله کاملاً به عکس بوده و شایسته اینک:

اینان از موضع نگرشها و گرایشهای ابلهانه و تخاصمی خود دست برداشته و جان خود را به سوی بهشت تفاهم بکشانند! و گرنه جریان تفاهم‌ستیزی رشد کرده و گوهر یگانگی را با تیر تراحم و تخاصم درهم خواهد شکست. و این، پر شدن و گرفتار شدن از احساس ناکامی و قرار گرفتن در موضع احساس باخت و غبنی را به دنبال دارد که تمام ابعاد حیات و زندگانی را از هر آنچه بار، ارزش و معنای انسانی دارد تهی می‌نماید!

تعالی‌زدایی

انسان به صورت جبلی موجودی تعالی‌جوی بوده و طبیعت ذاتی این اصل، ضرورت فراروی از آنچه را مادون شأن وجودی او - در هر دوره‌ای - می‌باشد مسجل می‌دارد. چه در غیر این صورت، انسان از زندگانی و نحوه تقرر و حضور خود، نه تنها راضی نخواهد بود تا شادابی و زنده دلش را تحقق بخشیده و تضمین نماید، بلکه منزجر، مایوس و متنفّر هم خواهد بود.

حال اگر انسان همسرگزین، به هر دلیل ممکن، چشم بر محبت ناب، صمیمیت پالوده، وفای نوازشگر، دلدادگی روح‌نواز، همزبانی الفت‌جوش، همسوئی کمال‌بار و... بسته و همه اینها را فدای خرت و پرت‌هایی می‌نماید که از نظر وجودی اصلاً قابل مقایسه و برابری با آنها نمی‌باشد، به دلیل اینکه نیروهای فرارونده حیاتی را در غیر موضع منطقی آنها مصرف نموده است، به جای رسیدن به قله‌های حیاتبخش یگانگی، صفا و همدلی، و بجای درودن حاصل آرامش و نشاط و محبت و... راه تعالی را بر خود بسته و خود، خویشان را از فرارفتن به آنسوی غریزه و هوس، به آنسوی نگرشها و باورهای وهمی - اعتباری، به آنسوی خواسته‌های بی‌ارزش عقده‌مندانه، به آنسوی داشتی‌های محبت‌برانداز و... محروم خواهد ساخت! و این یعنی: عملاً از ارزش‌ستیزی و ارزش‌گریزی جانبداری نمودن؛

یعنی مهر ابطال بر ارزشهای کرامت‌بخش انسانی زدن؛

یعنی ارزش وجودی انسان را تابع متغیری از «قیمت اجناس مادی» و القاب اعتباری ساختن؛

یعنی بر گوهر ارزش‌بار وجودی او خندیدن؛

یعنی از نگرشها و گرایشهای حرمت‌زدائی کردن که خود، جانبدار ارزشهای یگانه‌ساز

می‌باشند؛ یعنی بنیاد امنیت نظام ارزشی را فرو ریختن؛
یعنی بنیاد آرامش قدسی ازدواج را به ویرانی سپردن؛
یعنی درهم ریختن کاخ اعتمادی برکتبار، که همسرگرایان مهرپیشه را پناهی نشاطبار و
عزت‌جوش تواند بود؛

یعنی بحران اعتماد را دامن زدن؛
یعنی به فروپاشی پایه‌های صمیمیت کمک نمودن؛
یعنی ستیزه‌ئی بلاهتبار با «سرمایه و سود» همه‌جانبه زندگانی خویشتن؛
یعنی اقتدارزدایی از خود، از احساس ناب و انسانی خود، از خرد جلال‌تجوی خود، از دل دلدادطلب
خود و از روح تعالی خواه خویشتن؛
یعنی به تشخیص و فردیت بی‌بدیل وجودی خویش شوریدن و خود را از خود بی‌بهره کردن و
مهرورزی را از خود دریغ داشتن و از رسیدن به کمال فردیت و یگانگی باز داشتن و...!

بحران در حق‌گرایی

در امر همسرگرایی، وظیفه اصلی آن می‌باشد که گرونده، حق هر کدام از ابعاد وجودی این
امر و حوزه متنوع این اقلیم را جستجو و شناسائی کرده، سپس کمر همت برای ادای کامل و زیبای
هر کدام ببندد.

واقع مطلب اینست که در این رابطه، آنچه انسان را به جانب همسر می‌راند، دلی است که در
پی یافتن دلداری دلپذیر می‌دود! و قلبی است که آسیمه سر به دنبال نور محبت و زمزم دلدادگی
می‌تپد! پس این حق اوست که:

از ساغر مهربانی سرمست شود؛
از جام دلدادگی نشوه رباید؛
از قدح همدلی عطش زداید؛
از چشمه‌سار هم‌زبانی شادابی بیابد؛
از باران الفت و انس تازه گردد؛
از مینای آرامش سرشار گردد؛

از گلستان امنیت عطر رباید؛

در سایه‌سار صمیمیت نغمه سر کند، و...! چرا که تحقق گوهر یگانگی و شکوفائی مستمرش در گرو دهش، بخشش و ایثار مداوم، و عبارتی رساتر و بلیغ‌تر: در گرو «حقجویی و حقدهی» می‌باشد، لذا، اگر همسرگزين بلاهت‌پیشه متوجه «دل» و آنچه دل به دنبالش افتاده، نبوده و جز «دلدادگی و محبت» را به جستجو و اکساب بر خیزد، به دلیل اینکه با منطق ذاتی امر دلدادگی در تضاد بوده، خواسته اصلی و آرمان نهائی دل نبوده و از سنخ گوهر محبت نمی‌باشد، بحرانی هویت‌برانداز ایجاد کرده و گوهر یگانگی را به مخاطره دچار می‌سازد!

هر چند ما منکر این واقعیت نبوده و قبول داریم که: اینکار خواهد توانست برای روزی چند او را به خود مشغول ساخته و از طریق به بازی گرفتن حواس، وی را از ضرورت جرعه‌نوشی از جام عشق و دلدادگی غافل سازد! ولی در نهایت، حقجویی و حقدهی خود دل سر بر کرده و چون خود را از حق تکوینی و تدوینی خود محروم یابد، با همه هستی، بحران تحمیل شده بر خویش را در خواهد یافت.

باید یادآوری نمایم که اینگونه بحران، به دلیل واقع‌پذیری دل سالم انسان، تنها ضمانت‌رشد بدگمانی نسبت به طرف مقابل را به عهده نگرفته، بلکه رشد نفرت و انزجار نسبت به خود حق‌گریز و حق‌ستیز را نیز، در باطن فرد ضمانت و تشدید می‌نماید؛

اینکه عده بی‌شماری از گرفتاران دام «این بحران» به گونه‌های مختلفی از خلجانهای درونی، ناامنی‌های باطنی، اضطرابهای خفه‌کننده، احساس شرمساری و گناه و به عبارتی ویژه: به عذاب وجدان گرفتار می‌باشند، علت آنست که متوجه خطرها و زیانهای که بحران «حقجویی و حقدهی» ببار تواند آورد، نشده‌اند!

و این یعنی: به منطق سوءظن دامن زدن؛

با دستهای خویشان، بدگمانی را بر کرسی حاکمیت نشاندن؛

دروازه دل محبت‌جوی خویش را بر روی مزبله‌ئی عفن گشودن؛

بر بساط قدس‌بنیان دل، عفریت انزجار را میزبانی کردن؛

جریان «وازنش» دل و روح خود و همسر خود را تقویت کردن؛

شایستگی‌های برکتبار همسرگرائی را به باد فنا سپردن؛

بر بالهای کمال و کمال‌پسندی خود و همسر خود شرار افکندن؛
نیکخواهی را از خانه قلب خویش به خواری راندن؛
معقولیت و مقبولیت امر همسرداری را به شرار تحقیر سپردن؛
روح یگانگی را با تیر هوس جریحه‌دار ساختن؛
ناخشنودی دائمی - از خود و از همسر خود - را ابلهانه به استقبال رفتن؛
به ضرورت احساس تداوم محبت و صمیمیت مردد بودن؛
حمال بی‌مزد احساس کم‌مهری و سردمهری شدن؛
بار ننگین و عفن‌هراسی دائمی را بر دوش کشیدن؛ و در نهایت، انسانیت خود را در عمل،
انکار کردن و به گوهر ربانی ازدواج انسانی خیانت کردن و نیمه‌مکمل وجود خویش را از دست
دادن!
و کدام عقل مهذب و بینش مطهر است که نمی‌داند «هر کدام از این موارد» را، چه میوه‌های
زهرآگینی در پی و چه بی‌آمدهای هستی‌براندازی در قفا نمی‌باشد؟!!

مسموم سازی فضا...

همسرگزینان تملک‌پیشه، به دلیل اینکه اصل ازدواج را امری ابزاری تلقی کرده و با همه وجود
منتظر آند تا از این طریق به غرضهای فرعی و جنبی خود جامه عمل پوشانند، هم شخص همسر را
از میدان توجه مهرمحورانه خود می‌تاراند، هم اصل ازدواج را از معنی تهی ساخته و در خدمت
زمینه‌های مادون هویت انسانی قرار می‌دهند! و هم خود را از یکی از بهترین موهبت‌های ممکن در
زمینه زندگانی باهمی محروم می‌سازند!

اینان به جای اینکه ازدواج را فرصتی برای نمایش بهترین جلوه‌های وجودی (پخش محبت و
روحانیت و معانی بلیغ حیات ربانی و...) خود قرار دهند، متأسفانه آنرا فرصتی برای برتری‌جوئی،
بلندپروازیهای بیجه گانه عقده‌مندانه، خودکامگی و... تلقی می‌نمایند، و لذا است که متوجه می‌شویم:
منزل اینان، بیشتر به فضایی شباهت دارد که با خودخواهی، انانیت، بی‌مهری، بی‌همزبانی و حضور
«مسابقه‌هایی شرمبار» برای «بردن» مسموم گردیده و زمینه «تفس مهرورزانه» را مورد تهدید قرار
داده است!

فضای مسمومی که هر یک از همسر گزینان را از دیگری کنار رانده و زمینه حاکمیت هستی بر انداز احساس بیگانگی و جدائی را دامن می زند! محل زهر آگینی که به نحوی هراسبار از انرژیهای به شدت منفی و فاصله بر انداز انباشته شده و در جهت دفع یکدیگر (دفع همسر از همسر) عمل می کنند! مکان بی معنی و خفه کننده‌ئی که قدرت عشق باختن را کاهش داده و جلو ابتکار انسان را، در امر مهرورزی، با همه بدیها و نفرت‌ها و... مسدود می دارد!

پناهگاهی که انگیزه تهیه و تدارکش چابیدن، بهره کشی کردن، به خودمحموری‌ها دامن زدن، به لاقیدی‌ها و بی‌تعهدی‌ها میدان دادن، از خود ربانی کاستن، بر داشتی‌های حسادتبار برونی افزودن، بر خرد و ایمان و اخلاق و عاطفه شوریدن، و همیشه از دیگری «طلبکار» بودن است!

این نگرش هراسبار و تنهائی‌انگیز، همسر گزینان خودباخته را محکوم احساس گنگ و ترس آوری می سازد که مبنی بر آن: از توجه کردن به همسر هراس دارند! از کنار کشیدن خود بیمار و خودمدار خویش از مرکز، هراس دارند! از ورزیدن محبت به همسر خویش هراس دارند! از اینکه همسرشان به احساس کمال خوشبختی و سرافرازی دست پیدا کند، هراس دارند! از اینکه همسرشان، همسری عاشق‌پیشه و مهرورز داشته باشد، هراس دارند! از اینکه وی آنها را کاملاً متعلق به خود تلقی کند، هراس دارند! از اینکه: «باختن محبت» از استبداد و جلال و جبروت خیالی و وهمی آنان بکاهد، هراس دارند! و در یک کلام بسیار خشن و بد: از اینکه «آدم شده و مانند فرزند آدم عشق بورزند» هراس دارند!

امتیاز بازی

همسر گزینان فقرزده تلاشی مدار، با همه ادعاهای ظاهراً رنگین و جدی و داغی که فقط بر سر زبان دارند، عملاً و بالفعل، رابطه محوری ازدواج را بر اساس اصل امتیاز طلبی و ممتاز گروی بنا کرده و همیشه متوجه فراچنگ آوردن داشته‌های طرف مقابل می باشند!

در محور نگرشها و گرایشهای اینان این ایده و آرمان قرار گرفته است که: باید فقر و خلاء وجودی و حیاتی خود را از طریق داشته‌های دیگری جبران نمود! و نه اینکه به عکس...! ازدواج در تلقی این تملک‌پیشگان، یعنی جبران نمودن ترس خود به وسیله همسر؛ یعنی پر کردن تنهایی خود به وسیله پیکره‌ای دیگر!

یعنی تهیه کردن اسباب و ابزار تحقق هوسها و لذت‌های خود به وسیله موجودی دیگر!
یعنی رفع نمودن عقده به اصطلاح تنهائی و بی‌پناهی و گمنامی و بیکاری خود به وسیله کسی دیگر!

و نه اینکه: باید من همه آنها را به سوی وی سرازیر نموده و بر قدم‌های بهار آئین او بریزم!
آنچه آمد، به روشنی مؤید آنست که اینان هیچگونه ارتباط باطنی و معنیداری با طرف مقابل نداشته، با غرابت و بیگانگی و تنهائی بی دردانگیزی، در کنار وی قرار داشته، از رابطه‌ای ابزاری متناسب با همت و تلاش و شیادی و وقاحت و تلاش خود برای تخریب صورت انسانی و فردیت ربانی دیگری تلاش ورزیده، مگاک بیگانگی را هر چه بیشتر عمیق و تیره و متعفن ساخته و طریق جدائی را، از طریق با هم بودن جسمانی طی می‌نمایند!

اینکه در زندگانی بلاهتبار اکثریت مطلق اینان مشاهده می‌شود که تحمل مزورانه و منافقانه یکدیگرشان فقط تا زمانی ادامه داشته و به پیش می‌رود که چیزی برای ربودن وجود داشته باشد؛ مؤید آنست که نفس عمل اینان نمایشگر آنست که جان اینان، نه تنها از لذت احساس بیگانگی محروم می‌باشد که متأسفانه، اندیشه‌های اینان نیز از داشتن هدفی بیگانگی‌پرور و اشتیاق رهسپاری در مسیر آن، محروم می‌باشد.

در این رابطه و روند، انسان فاقه زده تنهائی هراسان از خود، به جای اینکه اولاً به خود واقعی خویش برگشته و سپس با گوهر محبت به حقیقت بی‌بدیل محبوب خویش برگردد، بطور ابلهانه‌ئی، به داشتنی‌های او می‌آویزد!

و این یعنی: حلق آویز کردن هویت خود بر داربست چیزهایی مادون هویت خویشتن! یعنی نشان دادن فقر خویش، پوچی و پوکیده‌گی خویش، بیچارگی خویش، بی‌عرضگی خویش، راه گمکردگی خویش و در یک کلام: دشمنی ورزیدن با خویش!

مجمسه‌سازی

همسرگزینان خردباخته پرتوقع، وقتی در شکنجه‌گاه تنهائی قرار داشته و نارسائیه‌ها و نیازهای وجودی خود را بناچار پذیرا می‌شوند، دقیقاً به دلیل اعراض از مهرورزی فعالانه دهشگرانه و چشم بستن بر تجربه‌های نورانی و آزادکننده و نوازشگر و غنابخش و... خود را به این گمان ابلهانه

می‌سپارند که: اگر همسری مطیع، بردبار، باتمکین، حرف‌شنو، بی‌توقع، بی‌موضع، بی‌اراده و در یک کلام: «سنگ‌واره‌بی‌مجسم» فراجنگ آورده، کمبودهای خود را در وی تخلیه (پنهان) نموده و از همه داراییها و ظرفیت‌های او، دقیقاً به هر نحوی که خودشان می‌خواهند بهره‌مند شوند، همه نارسائیها و کمبودهای وجودی‌شان مرتفع خواهد شد! و چه پندار ابلهانه‌ای!

بی‌خبر از اینکه: در شرایطی از ایندست: هم از هوش و حواس و خرد دیگری - خوب دقت شود - برای بهتر و بیشتر فهمیدن آن نارسائیها برخوردار می‌شوند! و هم از زبان گویا و انگشت‌اشارتی بی‌پروا تر برای به یاد آوردن و ملموس تر و عینی تر نمودن آنها!

اینان که ناشیانه، خودبینانه و خوش‌نگرانه به خود، تنها به قاضی رفته، و در اقلیم خیالات ابلهانه خود به چنان مجسمه‌ای (همسری) دست پیدا کرده‌اند، چون به هیچ چیز و هیچ امر و ارزش دیگری غیر از خود بی‌معنا و جهان همان خود نمی‌اندیشیده‌اند، تنها روی ظاهر لذت‌بار و خوشایند زندگانی باهمی را دیدار کرده و از بررسی روی دیگر آن غافل مانده‌اند؛

اینان به شکلی بسیار ترحم‌آلود، فقط به مطالعه همان روئی از امر «همسرداری» پرداخته‌اند که اولاً در عمل، همه مسئولیت‌های همسر را در نظر گرفته و تا آخرین مرحله به عنوان حقی که باید دو دستی و با سرافرازی و افتخار تحویل اینان شود، مطالبه می‌نمایند؛ و ثانیاً هیچگونه دین، مسئولیت و توقعی را متوجه آنان نساخته و فقط از آنان می‌خواهد تا بزرگواری فرموده و محبت‌های بی‌دریغ همسر را، به کرم لطف خود قبول فرمایند!

اینان به شکل خنده‌آور و رنجباری گمان می‌نمایند که علت اساسی حضور، سیطره و تداوم آنهمه نارسائی‌های خفتبار در زندگانی‌شان «فقدان مجسمه مطیع بی‌اراده پذیرای منفعل و قابل بهره‌کشی بی»، به نام همسر باشد!

در حالی که درد اصلی آنان را خودمحوری، خودگمکردگی، خودیگانگی و خست‌هراسبار در زمینه مهرورزی تشکیل داده و تا به تصحیح نگرشها و جبران گرایشهای خود تن نداده و انقلابی ثمرجوش را پذیرائی ننمایند، حضور آن مجسمه، تنها کاری که تواند کرد این خواهد بود که در هر لحظه از همسرداری، آن نارسائیهای خفتبار و زخم‌های متعفن تهوع‌آور را، به طور واضح تر و گویاتری در برابر دیدگان‌شان قرار دهد!

معیارهای موردنظر همسرگزینان سلطه‌جوی به حدی ترحم‌آلود و افشاگرانه‌اند که با اندک

تأمل و در همان نظر اول همه فقرها، ترسها، خالیگاهها، بی‌عرضگی‌ها، بی‌ایمانیها، دغدغه‌ها، تمناها، حرص‌ها و نگرشهای منفی آنها را از پرده برون انداخته و روشن می‌دارد که اینان از نظر وجودی چقدر پوکیده و تهی و بی‌بار و فقیرند! از بروز و ظهور نگرشهای فاقه‌زده، استمارگرانه، خودمخورانه و ابلهانه خود چقدر هراسان‌اند!

از احساس و افشای خالیگاههای خود چقدر رنجور و شرمساراند!
از روشن شدن بی‌عرضگی‌های خود چقدر بیمناک‌اند!
از تبارز بی‌ایمانیها و بی‌اعتمادی‌ها نسبت به خود و ظرفیت‌های وجودی خود چقدر در شکنجه‌اند!
در شرار و دغدغه‌های وهم‌نیا و ابلهانه خود چه رنجی می‌برند!
در آتش تمناهای حیوانی و شرانگیز خود چگونه بسر می‌برند!
در شعله‌های حرص اشباع‌ناپذیر خود چگونه جانکنی دارند! و در جهنم افکار بلاهت‌جوش و هستی‌برانداز خود تا کجاها غرقه شده‌اند! چرا که در نظام معیاری این ابلهان «همسر خوب» فقط همان مجسمه‌ای است که: هر چه اینان می‌خواهند فقط همان را در حافظه خود ریخته و فقط همان باورها و نگرشها را کامپیوتروار از خود منعکس نمایند!
مجسمه‌ای که وظیفه‌ی جز تأیید نگرشها و گرایشهای آنها نداشته و جز به فرمان اینان فعال و پویا نباشد!

مجسمه‌ای که اینان در همین حد و موقعیت از موقعیت‌های وجودی او، احساس راحتی، همدلی، هم‌زبانی، امنیت و آرامش نموده و فقط در سایه همین نحوه برخورد «مرگوار» می‌باشد که از ناحیه وجود همسر به احساس حمایت می‌رسند!

حمایتی ذلت‌بار، متلاشی‌ساز و محروم‌کننده از حوزه بسیار پهنه‌مندی از امکانات و ظرفیت‌هایی که در وجودشان مخفی مانده و به سادگی می‌توانند بشکوفائی برسند!

همانگونه که از نظر رفتاری، فقط آن رفتارها و محدوده‌های رفتار را از خود نمایان سازد که اینان در حافظه «رُباتگونه» او به عاریت سپرده‌اند! تا این نحوه کنش مرگوار بتواند این عقده‌بی‌های پوکیده فاقه‌زده تحقیر شده را به «احساس داشتن» همسر نزدیک ساخته و از ظهور و حضور هر آنکه می‌خواهد در زندگانی با اینان «همسری» کرده و خود را در برابر آنان حتی به عنوان نیمه دیگر وجود خود آنها نشان دهد، در امان باشند!

گوئی اینان تنها در موقعیت «تنهایی بار جداسازنده سلطه جویانه مرگ پرستانه و غیرزداپانه» احساس آرامش، راحتی، حضور، نشاط و... می نمایند!

همه واقعات های جاری مؤید آند که: این معیار ابلهانه معیارست رشدزاینده، پاکی زدای، اعتمادزدای، شکوفائی زدای، آزادی زدای، غنازدای، بخشش زدای، سرورزدای و... که در تمام طول حضور و حاکمیت خود، هم این طرف قضیه را از نشاط و تازگی و بالندگی و پالودگی و دهش و غنا و شکفتگی و آزادگی و رشد و اعتماد و گشاده دلی و... محروم می سازد، هم آنطرف قضیه را!

در حالی که معیار قابل دفاع در جریان امر «همسرگرایی» تنها و تنها همانی خواهد بود که در وهله اول همه فقرها، ترسها، بیگانگی ها، پوکیدگی ها، خلاءها، نارسائیها، بدنگریها، جداانگاریها، بی اعتمادی ها، بیش خواهی ها، امتیازطلبی ها و در یک کلام: همه نگرشها و گرایشهای ناشایست، ضدارزشی، جدائی افکن و منفی رانفی و طرد نموده و از حوزه باورها و کنشها دور اندازد! و در قدم دوم، سرعت رشد را در هر دو طرف تشدید کرده، درخشش و شفافیت پاکیها را بیشتر ساخته، غنای نگرشی - کشی را به صورتی بسیار اوچمند، بشکوه و پر جلالیت به نمایش نهاده، روح رهیدن از خود و رسیدن به همسر را بدور از هر شائبه و غرض پویا و نیرومند نموده، اشتیاق رسیدن و رسانیدن به قله های بشکوه آزادگی را شکوفا ساخته، شراب اعتماد را با خلوص و صمیمیتی هوشربا به جام دلها ریخته، اصل هبه کردن و بخشیدن را در مرکز و محور نگرشها و گرایشها مسلط ساخته، و در یک کلام: دنیائی از نور عشق و مهرورزی را به حمایت و تقویت و دفاع برخیزد.

حمال پروری

برای رسیدن به یگانگی فقط یک راه وجود دارد و آن «رفتن در همدیگر، فرار به یکدیگر و شکفتن از همدیگر» است.

و این، راهی است که «یگانگی» در آن بدون واسطه پیدا و شکوفا شده و همسرگرایان را به آن می رساند.

اما همسرگزینان، تلاش می دارند تا یگانگی را با واسطه پدیدار ساخته و فقط زمانی احساس همسر و همسرداری می کنند و به تحقق و تبلور امور ازدواج باور و اعتماد پیدا می کنند که همسر محبت خود را

از طریق هدیه و هبه چیزی اغلب مادی و اعتباری و مادون نور محبت و عطر و داد به آنان نمایش دهد! و این، دقیقاً به دلیل اینکه از گوهر بلاواسطگی محروم بوده و پای حضور و اثر حضور چیزی دیگر را به میان می آورد، خطر حمالی کردن و فریب دادن و رنگ کردن همسر را به همراه دارد! و این نشان می دهد که: اینان هنوز در بند اشیاء بوده و از حمالی استعفا نداده اند! اینان هنوز به گوهر محبت و زلال عطش زدا و هستی بخش مهرورزی نرسیده اند! اینان هنوز به فهمی انسانی از همسر و همسرداری دست نیافته اند!

اینان هنوز نمی دانند که: ریشه جدائی را خود محوری، تملک پروری و احساس ضرورت رسیدن به آنگونه ویژه‌ئی از یگانگی آبیاری می کند که: همسر را برای خود و در تصرف خود خواسته و از طریق رسیدن به تصرف داشتنی‌های او محقق می شمارند! در حالی که همه واقیعت‌های بالفعل مؤید آنند که اینان بجای رسیدن به یگانگی در واقع به پندار یگانگی می رسند! امری که در آن یکطرف قضیه منفعل محض است، بی شخصیت است، حمال است، ظرفی است پذیرای ریختنی‌ای فریبنده ولی پوچ و معنی زدای!

اینان هنوز نمی دانند که این نگرش و گرایش پا گرفته از آن با عشق مثبت که فعال است و بارور سازنده، در تقابل وجودی است. چرا که در عشق پویا اگر توقع و انتظاری حضور پیدا می کند، انتظار پرورش خرد ناب، بینش ناب، عاطفه ناب، طهارت ناب، تنور ناب، شادابی ناب، نشاط ناب، امنیت و آرامش ناب معیندار و احساس تبلور و تحقق تکامل هستی‌مند معیندار تا رسیدن به یگانگی، به دلدادگی‌ئی که عینِ محبوبیت و دلبردگی است، به آزادگی، به توان بخشی، به عزت بخشی، حرمت بخشی و غنای کامل می باشد و بس!

به هر حال، اینان گمان می کنند که مهرورزی همسرشان را در برابر آنچه از خرت و پرت‌های متلاشی شونده به آنها می دهند، ارج و ارزشی نمی باشد! اینان ارزش یک انگشتی را از ارزش بوسه‌ای که همسر بر انگشت‌شان نثار کند، بیشتر می یابند!

اینان ارزش داشتن و نگاه کردن به پیراهن و لباسی را که تازه مد شده است، از ارزش نگاه کردن به دیدگان سخنگوی و مهر گستر همسر افزونتر می یابند! و...

گوئی اینان هرگز نخواسته و نمی خواهند تا همسرشان دلی مهرورز و جانی عشق‌باز داشته

باشد، بلکه برآند تا جیبی پر پول و دستی دهنده داشته! ولو که اینکار با شیادی و مناققت همراه بوده و جان آزاد آنان را از اینطریق در تملک و تصاحب خود در آورده، از یکطرف آنانرا اسیر همان چیزهائی می کند که به آنها دل سپرده است! و از طرف دیگر، قیمت و منزلت آنانرا تا سرحد خرت و پرت‌های خراب‌شدنی، تنزل بخشد!

همسر‌گزینان، به دلیل داشتن ذهنیت و باورهای مغشوش و برداشتهائی انحرافی به گونه‌ئی سخت‌ناشیانه و خیالبافانه، خود را نسبت به زندگانی به اصطلاح باهمی ملتزم و متعهد پنداشته و از همسر می‌خواهند تا با تلاشهای کوشنده و طاقت‌سوز، پله‌های پیشرفت و ترقی و برخوردارگی را پیموده و هرگز به آنچه در دست دارند بسنده نکرده، هر روز بیشتر از روز پیش تلاش ورزیده و بر «داشتنیهای» رنگین خود بیفزایند! چرا که دنیای اینان در همیشه تاریخ، دنیای داشتنی‌ها بوده و معتقداند که پله ترقی و پیشرفت را فقط با فراچنگ آوردن داشتنی‌های بیشتر می‌توان پشت سر نهاد.

اینان را باور بر اینست که تنها دنیای واقعی، همین وحشت‌سرای حرص‌آلودیشی‌پسند بوده و تأکید بر این دارند که فقط با همگام شدن و منطبق شدن با همین دنیا و نگرشها و گرایشهای مردم حریص، طماع و وحشت‌زده آن می‌توان اهلیت، شخصیت، حضور، منزلت و هویت خود را به نمایش نهاد و بس! چه در غیر اینصورت، مردم دنیای امروز ما را نخواهند پذیرفت! ما را از تأیید و پذیرش خود محروم خواهند نمود! به ما به چشم یک انسان دارنده و لاجرم مثبت و فعال نگاه نخواهند کرد! به شخصیت و اهلیت ما مشکوک گردیده، احترام لازم را نخواهند نهاد!

متأسفانه این خردباختگان متوجه نشده‌اند که القاء این نگرش و تأکید، آنچه را اصلاً به یاد نیاورده و با هرآسی هر چه هولناک‌تر از آن دور شده و بر جدائی از آن می‌افزایند، اصل وجود هویت‌راستین خود آنها می‌باشد! آنچه نادیده می‌گیرند، ظرفیت، استعدادهای علوی، امکانات استعلائی و نیروهای بی‌بدیل و دروندات خود آنان است! آنچه را بدن پشت نموده و به گونه‌ئی ناآگاهانه با وی به ستیز برمی‌خیزند، توانمندی‌های برین، ارزشبار و تکامل‌بخش خود آنها می‌باشد! آنچه در این روند پندار‌گرایانه به دست آورده و خود را تا سرحد پاسبان و حافظ آنها تنزل وجودی می‌دهند، رسیدن به مقداری خرت و پرت بی‌اثر در رشد واقعی آنان بوده و آنچه را عملاً و عیناً از دست می‌دهند توجه، احترام، دلسوزی و تلاش در راه برقرار نمودن پیوند با جان مهرجوی

خودشان و نیروهای واقعاً ربانی وجودشان است!

آنچه بدان روی نموده و با همه وجود در آستانشان زانو زده و بندهوار فرامین و احکامشان را به اطاعت و امتثال بر می‌خیزند، طمع است و حرص! ترس از عقب ماندن از قافله غافلان حمال منش است! قبله ستایش قرار دادن داشتی‌های سنگی و چوبی و شیشه‌ئی و آهنی و پلاستیکی و... است! و آنچه را از آن دور می‌شوند: مناعت طبع و بی‌نیازی و قناعت و حرمت نهادن به خود دلسوزی نسبت به استعدادهای متعالی و آرامش معنیدار و هوشربای خود می‌باشد!

آنچه در این روند پوسانده شرمبار حضوری قاهرانه داشته و زندگانی همسرگزینان بی‌نوا را از معنی تهی می‌دارد، فرار و امتناع از پذیرش «خود واقعی» و راستین آنان بوده! و آنچه بر آنان تحمیل می‌شود تصویری انحرافی و تهوع‌آور است از شبه انسانی که خود را فقط در سایه حضور داشتی‌ها «آدم» می‌پندارد و در غیر آن، از پذیرش خود به عنوان آدم، سر باز می‌زند!

طبیعی ست که این نگرش و تأکید، به جای آنکه روی به سوی یکتائی و یگانگی نهاده باشد، از همان اول و اصل، در جهت جدائی و بیگانگی عمل نموده، روی واقعی را از همسر گردانیده و به ابزار و اشیاء و «آشغال پاشغال‌های بی‌مصرف» نهاده، راه تکامل واقعی و حیات‌محور و استعلائی و دروندات و معنیدار را بر روی همسرگزینان سد نموده و راه ازدیاد خرت و پرتها را باز نموده است! انرژیهای بی‌بدیل انسانی از قبیل عقل و هوش و بینش و سمع و بصر و... را از حوزه اختیارات دروندات انسانی فراری ساخته و در خدمت حرص و طمع و بیش‌خواهی و تجمل‌گرایی و غیره قرار داده است!

آرامش نوازشگر آزادسازنده غنابخش را از زندگانی آنان متواری ساخته و بجای آن حرص تهیه اشیاء چوبی و سنگی و شیشه‌ئی و... را بر اقلیم جان و خرد و... آنها حاکمیت بخشیده است! مهر به همسر و اشتیاق یگانه شدن بدون قید و شرط با او را از حوزه نگرشها و گرایشهای آنان تاراندیده و به جای آن رقابتی تهوع‌آور، برای سلطه و حاکمیت و دست یافتن به چیزهائی غیر از همسر را بر زندگانیشان تحمیل کرده است!

اینان که به طور هراسباری از حقیقت وجودی خود و گوهر ازدواج دوری گزیده و عملاً حضور، هویت و آدم بودن خود را در سایه داشتی‌ها باور کرده‌اند، اصل رویکرد به همسر و حقیقت همسرگرایی برایشان مفهومی بی‌معنا، ساختگی، پوچ و تهی از ثمر و ارزش تلقی می‌شود!

اینان حتی از «احساس داشتنِ همسر» آنقدر احساسِ وجود و غرور نمی‌کنند که از احساسِ داشتنِ خرت و پرت‌های بی‌ارزش می‌نمایند! اینان قیمت و ارزش همسر را از روی داشتنی‌ها معین کرده، در کنار و در سایهٔ اشیاء مردهٔ بی‌جان، احساس حضور و آدم بودن می‌نمایند! اما در سایهٔ حضور همدمی که به عشق زنده است و به عشق نفس می‌کشد و... احساس آدم بودن نمی‌کنند!

اینان از اینکه توجه و محبت خود را معطوف به اشیاء مرده نمایند، هراسی ندارند اما از اینکه آنرا متوجه همسر و مهر او سازند هراسمند می‌باشند! چرا که بطور ابلهانه‌یی خیال می‌کنند که با اینکار، هویت و شخصیت آنها در برابر دیگری پایمال می‌شود! اما در برابر خرت و پرت‌ها و... پایمال نمی‌شود!

در واقع، اینان که جز در حوزهٔ احساس جدائی و در جهت امتیاز و جدائی نمی‌توانند «آدم بودن» خود را پذیرفته و باور نمایند، بطور وحشیانه‌ئی مرگ پرستند و مرگ‌گرای! زیرا، آنگاه که همهٔ کرامتها و منزلت‌های وجودی خود را به پای اشیاء مرده می‌ریزند، چون یقین دارند که اشیاء مرده - با وجود اینکه بهترین سرمایه‌های اینان را به خدمت گرفته، ابطال کرده و به باد بی‌معنایی و پوچی سپرده است - چون در ظاهر - یعنی در ادعای لفظی و قولی حضور نداشته و خود را حاکم بر آنها تلقی نکرده و - در برابر اینها نمی‌باشند، با آنها یگانه می‌شوند تا شخصیت پنداری آنان مضمحل گردد اما همینکه در برابر همسر قرار گرفتند، این هراس ابلهانه سر تا پای وجودشان را پر ساخته و به شدت احساسِ تلف شدن و نابود شدن می‌کنند! چرا که اینان به شکلی بسیار ناشیانه پذیرفته‌اند که تنها در صورت جدا و متشخص بودن از دیگران است که می‌توانند شخصیت، هویت و معنای بودن خود را ثابت نمایند!

در حالیکه آنچه در این روند تلف می‌شود: غفلت آنان، کژفهمی آنان، تنهائی آنان، احساس ناتوانی آنان، احساس کوچکی آنان، بی‌همزبانی آنان، برداشتهای واهی آنان از خودشان و جهانشان و اصول و احکام هوشربای همسر‌گرایی بوده و آنچه بجای می‌ماند: گوهر امنیت، همبستگی، یگانگی و آرامشِ نوازشباریست که جز در سایهٔ رهیدن از خویش ممکن و میسر نتواند شد.

در واقع آنچه مایهٔ نابودی هویت و شخصیت اینان می‌باشد: خودخواهی‌های کودکانه، خودمحموریهای ابلهانه، ترسهای هستی برانداز بی‌معنا و فقدان مهر و مهرورزی همه‌جانبه، نسبت به هر چه انسانی - ربانی ست، می‌باشد. چرا که قلب محبت‌پیشه و فرارونده و دهشگر، هیچگاه

احساس تنهائی و ترس و حقارت نکرده و اصلاً نمی‌تواند در حوزه نگرشهای منفی و هویت‌برانداز به زانو درآید! اینان نمی‌توانند بپذیرند که: نسبت به آنها به گونه‌ئی ناآگاهانه و بی‌غرضانه دشمنی شده و دشمنان خردباخته ارزش ستیز ابله ناآگاه بی‌غرض، اینان را به یک سلسله از باورهای کاملاً غلط معتاد ساخته و به یک سلسله از ضد ارزشهای هستی‌برانداز محکوم کرده‌اند!

اینان شبه‌زندگانی را بجای زندگانی پذیرفته‌اند! اینان رشد زمینه‌های برون از حوزه حیات (فرآورده‌های دیگران) را به جای رشد زمینه‌های درون‌ذات زندگانی پذیرفته‌اند!

اینان حضور رنگین و انبوه خرت‌وپرتهای تجملی را به حساب حضور خود حیات رنگین و انباشته از نور زندگانی و خرد و نشاط و سرزندگی و دهش و باروری و مهرورزی و صمیمیت و پاکی و... گمان می‌کنند! درست همانگونه که غیبت آنها را به حساب غیبت زندگانی و سرور و سرزندگی خیال کرده، در صورت فقدان آنها، نسبت به خود احساس گمشدگی کرده و همین احساس گمشدگی، عدم و نابودی را عملاً به نمایش می‌گذارند!

اینان معتاد نگرشها و گرایشهای شده‌اند که همه درهای ممکن بر روی تجربه‌های دیگر را بر رویشان بسته است! و لذاست که واقعاً از تجربه کردن «همسرگرایی» می‌ترسند! و از مهرورزیدن فرار می‌کنند!

عاداتهای وهمی و محبت‌ستیزانه اینان، به شکلی بسیار هراسبار از آنان انبانی ساخته است که: گمان می‌برند فقط و فقط استعداد گرفتن و محافظت کردن را دارد! انبانی که نه از گرفتن سیر و خسته می‌شود و نه شرم‌آگین!

انبانی که روح‌گدائی و بی‌غیرتی را به نمایش نهاده، نه از گدائی محبت دیگران^(۱) خسته و شرم‌منده می‌شود و نه هم غیرت‌دهش و ریزش محبت به سراغش می‌رود! اینان به شکل هراسبار و وحشت‌انگیزی از یاد برده‌اند که: آدم‌اند؛ زنده‌اند؛ و در پی یگانه شدن می‌باشند! و لذا از یاد برده‌اند که: کار و جهت آدم زنده یگانگی جوی اولاً حرکت به سوی رشد و کمال نفس آدمیت و گوهر زندگانی آدمی وار بوده و فقط از طریق تبلور همین امور است که می‌توانند: آدم بودن و زنده بودن خود را به نمایش گذارند؛ ثانیاً رسیدن به یگانگی، جز از طریق گرایش به همسر و گرویدن

۱- البته همانگونه که تذکر رفت: به گونه باواسطه و از طریق خرت‌وپرتهای...!



محبت‌محورانه به او ممکن و میسر نتواند بود!

اینان به واسطه معتاد شدن به همان تفکراتِ جداسازنده یگانگی برانداز، هم متوجه نشده‌اند که در طریق همسرگرایی و نیز انسانیت‌گراییِ فعالِ معنی‌دار، آنچه ظاهراً نام دهش داشته و به صورت ظاهری داده می‌شود، در واقع چیزی: جز گرفتنِ بارور نتواند بود! همانگونه که آنچه را ظاهراً می‌گیریم، چیزی جز پس دادن و در جهت دهش نتواند بود! درست به همان نحوی که در نیافته‌اند: خست و امساک در این طریق، چیزی جز محروم ساختنِ خود از مهر و محبت و... نبوده و در جهت مخالفِ روی یگانگی جوئی و خلاف امر ازدواج نتواند بود!

سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

نثر

۱. امام سجاد (ع) و انقلابی دیگر
۲. آرمانهای فاطمی (س)
۳. قرآن و دیدگاههای زیبایی‌شناسی
۴. علامه شهید سید اسماعیل بلخی و اندیشه‌های او
۵. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت رحمانی
۶. نمودها و مولفه‌های حیات و حاکمیت شیطانی
۷. سرآغاز فاجعه جدید در تاریخ معاصر افغانستان
۸. طلوع انقلاب اسلامی
۹. ریشه‌ها و پیامدهای روان‌پزشکی
۱۰. جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان
۱۱. مارکسیسم در افغانستان
۱۲. شکوه شهادت
۱۳. نمودهای وابستگی
۱۴. موقعیت خوشنویسی از دیدگاه اسلام
۱۵. هویت ستیزی
۱۶. افغانستان و تهدید غرب
۱۷. هدف‌گرایی و هدف‌گریزی
۱۸. راز و رمز نویسنده‌گی
۱۹. همسر‌داری و همسر‌گرایی
۲۰. دریچه‌ای بر تمدن معنیدار
۲۱. فرهنگ واره فارسی - عربی
۲۲. تهاجم و شکست شوروی
۲۳. انسان دلسوز به خویشتن

سایر آثار علامه فقید استاد سعادت‌ملوک تابش هروی

- | صوتی و تصویری | اشعار |
|--|----------------------------|
| ۱. هراس‌های نبی اکرم (ص) | ۱. بویی از کوثر |
| ۲. پندهای نبی اکرم (ص) به ابوذر غفاری (ره) | ۲. فرمود عقیده تبار عشاق |
| ۳. آرمانهای فاطمی (س) | ۳. شمیم صحرا |
| ۴. آرمانهای امام علی (ع) | ۴. کاروان ناله |
| ۵. آرمانهای نبی اکرم (ص) | ۵. طور خونین |
| ۶. آرمانهای امام حسن مجتبی (ع) | ۶. بیتابی اشراق |
| ۷. غنمندی امام حسن مجتبی (ع) | ۷. دوراهی |
| ۸. آرمانهای امام حسین (ع) | ۸. چند کلمه |
| ۹. فرهنگ حسینی | ۹. نمایش آواز |
| ۱۰. شرح صحیفه سجادیه | ۱۰. بر که ذکر |
| ۱۱. شرح صد میدان خواجه عبدالله انصار (ره) | ۱۱. بلور نیاز |
| ۱۲. شرح منازل السائرین | ۱۲. هاله‌ئی از تکبیر |
| ۱۳. انقلاب بی‌رنج | ۱۳. لای بازوان آفتابی نسیم |
| ۱۴. مولوی شناسی | ۱۴. سرودهای مهاجر |
| ۱۵. ازین پنجره نگاهی به شعر و شاعری | ۱۵. لحظه‌های طلوع |
| | ۱۶. از سبوی دل |
| | ۱۷. غزل‌های قلابی |
| | ۱۸. مهری در نیمه شب |
| | ۱۹. نیایش‌های مردود |
| | ۲۰. هذیان |
| | ۲۱. در انتظار شعر سپید |
| | ۲۲. شعر آفرینش |